بحوله و قوته این نسخه کثیر الفواید در جواب و سوال هشتی به رساله حسینیه

که بمطالعه آن دیده دل مؤمنان مشتاقان منور خواهد شد که در دار الخلافه بغداد

در عهد خود هارون الرشید جمیع علمای عصر ابراهیم بن خالد وغیره علما را از شهر بصره

وغیره و تمام ارکان دولت و امرا و روسای بغداد را طلب کرده برای مباحثه و مباحثه

همراه مسماة حسنیه که در حرم سرای حضرت امام بحق جناب جعفر الصادق علیه السلام در علم دینیه

و حقیت مذهب ائمه اطهار پیراسته بمحبت اهلبیت اطهار علیهم السلام آراسته بود و لعنایات الهی

و تائیدات اهلبیت الطاهر علیهم السلام همه علما عصر را از کرسی نزدن زیر آورده لاجواب

و خجل نموده دشمنان دین طبق زرنثار حسنیه کرده با انعامات و اکرامات رخصت نمود

چنانچه از مطالعه آن مفصل و واضح خواهد گشت و اگر جائی بسبب بشریت کاتب

و طباع سهو و خطا واقع شده باشد ملزم و ماخوذ نفرمایند والسلام علی من اتبع الهدی

بتاریخ بیست و هفتم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۶۶ هجری

در مطبع حیدری حاجی حسن علی میرزا جعفر علی کربلائی بطبع رسید

وبه نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي منّ علينا بمعرفة الانبياء والائمة المعصومين بالدلائل والبراهين ونجانا من مضلات الاهواء الفاسدة والمذاهب الباطلة بالصدق واليقين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد وعترته امناء الدين ائمة الموحدين اولهم علي ابن ابيطالب اخرهم محمد الحسن المهدي صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين اما بعد چنين گويد فقير حقير بی بضاعت وغريب مهجور ابو الفتوح ابراهيم بن ولی الله استرآبادی که چون اين ذره بی مقدار در تاريخ سنه ثمان وخمسين وتسع مائه متوجه مکه معظمه شده بعد از طواف بيت الله الحرام وزيارت حضرت سيد انام وائمه معصومين عليهم صلوات الله الملک العلام مراجعت نموده بدار الخلافه دمشق رسيد وبعضی مؤمنان با جود وشيعيان معتقد آن ديار مخالطت ومصاحبت نمود رساله حسنيه را که در زمان هارون رشيد با عالمان زمان وفضلای مخالفين بحث نموده وحقيقت مذهب اهل البيت را بدلائل وبراهين عقليه ونقليه اثبات نموده نزد سيدی که به تشيع وتورع مشهور بود يافته من اوله الی آخره مطالعه نموده وبالتماس تمام آنرا گرفته در قيد کتابت در آورده وچون متوجه ديار عجم شدم آن رساله را تحفه شيعيان ومحبان خاندان ساخته کيفيت مناظره ومباحثه حسنيه را با اهل سنت وجماعت بمسامع ارباب محبت ومودت ميرسانيدم وچون رساله مذکوره عربی بود واکثر محبان خاندان را از آن حظی نبود بنا بر التماس بعضی از محبان خاندان طيبين طاهرين حکايت حسنيه را بفارسی ترجمه نموده ودر عبارت طريق تکلف را مرعی نداشت تا همه کس خواص وعوام از خواندن وشنيدن ونوشتن آن محظوظ توانند شد وببرکت توجه حضرت امير المؤمنين عليه السلام رساله مذکوره در اندک زمانی اشتهار تمام يافته مقبول ومستحسن جميع محبان خاندان گرديده همه کس را آرزوی شنيدن وخواندن ونوشتن رساله مذکوره می شد تا يکی از اعيان حضرت وارکان دولت قاهره تقرير حکايت حسنيه ومناظره او با مخالفان دين در مجلس بهشت آيين حضرت شاه دين پناه شاه طهماسب صفوی الحسينی انار الله برهانه تقرير نموده خاطر اشرف اقدس را ميل تمام بشنيدن حکايت حسنيه شد وباحضار اين بنده کمترين اشارت فرمود وکيفيت مناظره حسنيه را باعلام زبان استماع نموده [illegible] مذکوره را بنظر اشرف آن ظل الله در آورده وقت شگفته گرديد المستعين من الله المستعان

[illegible]

روايت

یعنی خداوند جل وعلی ویرا در ان طفولیت کتاب ونبوت ارزانی داشت و در انحال ویرا وصیت کرد باقامت
صلوات و دادن زکوات و روزه بود که سخن گفت و شما نیز میدانید که خدا تعالی میفرمید مرا و علی را از نور واحد
و ما در صلب آدم بودیم و خدا تعالی را تسبیح میگفتیم تا آنکه ما را نقل کرد از اصلاب طاهره بارحام زکیه چنانچه تسبیح
ما را می شنیدند در پشتها و شکمها و در هر عهدی و عصری تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم و نورهای ما بر روی پدران ما
ظاهر بودی آنگاه آن نور بدو نیم شده یکنیمه بعبد الله منتقل شد و یکنیمه بابوطالب شد پدر عم من هرگاه که در میان
مردمان نشستندی نورهای ما بر روی ایشان ظاهر بودندی تا آنکه بشکم مادران آمدیم و بدرستیکه دوست
من جبرئیل فرود آمد در وقتیکه علی علیه السلام از مادر متولد شد و گفت یا حبیب الله خدای ترا سلام میرساند
و تهنیت می دهد ترا بولادت برادر تو علی ابن ابیطالب علیه السلام و میگوید که اکنون وقت ظاهر شدن
نبوت تست و آشکارا کردن وحی تو که ترا موید کرده ام به برادر تو و وزیر تو و همتای تو و خلیفه تو و ذکر تو بلند
گردد و نسل تو بوی باقی ماند چون علی علیه السلام متولد شد مادرش ویرا بر روی دستهای من نهاد و من ویرا بر
دامن خود نهادم علی علیه السلام انگشت دست راست بر گوش خود نهاد و بر رسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم
یا رسول الله گفتم بخوان بدان خدای که جان من بفرمان اوست که علی ابتدا کرد بصحف که خدا تعالی بآدم فرستاده بود
و شیث بآن قیام نموده برخواند از اول تا آخر چنانکه اگر شیث علیه السلام حاضر بودی اقرار کردی که علی حافظ تر
از ایشان است بعده توریت موسی برخواند و انجیل عیسی علیه السلام برخواند آنگه زبور داود علیه السلام را برخواند
چنانکه اگر صاحب کتاب حاضر بودی انصاف دادی آنگاه فرقان که خداوند جل ذکره بمن فرستاده برخواند
همچنانکه من حافظ ام علی نیز حافظ است آنگاه با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بچیزهای که انبیا و اوصیا بدان سخن
گویند با یکدیگر گوییم آنگاه علی بحال طفولیت شد و من ویرا با در وی فاطمه بنت اسد دادم ای یاران من مرا
شهادت [illegible] و شما [illegible] اند [illegible] اهل شک و شرک را چه اعتبار بود و میدانید که من فاضلترین
جمیع انبیا و رسولم و وصی من علی فاضلترین جمیع اوصیا است آنگاه سلمان فارسی و باقی اصحاب خوش شدند و خدا را شکر
خواستند و صلوات بر رسول خدا فرستادند و می گفتند که نحن الفائزون رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
که شما باید رستگارانید و بهشت از برای شما آفریده اند و دوزخ از برای دشمنان شما و دشمنان [illegible] شما
چون حسنیه سخن اینجا رسانید هارون و اکثر علما بگریستند و ابراهیم قدرت نطق زدن نداشت آنگاه حسنیه گفت
ای علمای زمان وای شافعی وای فلان و فلان بحق خداوندی که ما را [illegible] کنید درست بگویید که آنچه من روایت
کردم صحیح هست و بنظر شما رسیده یا نه اکثر علما که حاضر بودند گفتند ای حسنیه این حدیث از آن قبیل است
که کسی انکار آن تواند کرد حسنیه گفت ای ابراهیم [illegible] ابراهیم گفت ای حسنیه [illegible]

قایل هستی بآنکه خداوند تعالی علی را نفس رسول صلی الله علیه وآله وسلم خوانده در قرآن مجید آنجا که گفت فقل
تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
اگر درین آیت سخن درازی بگو تا در جواب جمیع مفسرین ومحدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت حاشا که من انکار
نمایم قرآن را حسینه گفت ای دشمن دین وای معاند خاندان طیبین الطاهرین بعد از آنکه بقرآن وحدیث قایل شدی
بآنکه علی نفس رسول است وبرادر وی است ورسول افضل انبیا ورسل است پس چرا اعتراف نمیکنی که علی علیه السلام
سابق الاسلام است ومعترف نمیشوی که او افضل اوصیا است چون ابراهیم که جد بزرگوار او بود وموسی وعیسی
علیهم السلام در حال ولادت تکلم نمودند وایمان آوردند بخدا پس چرا روا نداری که علی علیه السلام برادر رسول
بود وابن عم او بود بدین رسول تو بی قوی شد وخدا وی را نفس رسول خواند وچندین آیات قرآنی در حق او
نازل شد وخداوند تعالی وی را باسم ولی خواند ورسول صلی الله علیه وآله یک ضربت وی را در حرب خندق
برابر طاعت جن وانس کرده وناقل حدیث شمایید واین حدیث نیز در طریق شما وارد است ودر کتب شما مذکور
است که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابراهیم فی حکمه حلمه والی موسی فی هیبته والی
عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب چون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم او را بجمیع پیغمبران اولوالعزم برابر کرده
وزعم شما در طریق اهل البیت وی فاضلتر است از هر یک از انبیا ورسل وبعد رسول صلی الله علیه وآله وسلم فاضل
عالمیان است پس چرا مضایقه میکنی در آنکه ایمان طفل معتبر نیست ومعترف نمیشوی بر سبقت الحال علی علیه السلام
ودر آنکه در طفولیت امامت یافت ووصی رسول وحافظ صحف توریت وانجیل وزبور وفرقان بود وجمیع اهل
اسلام متفق اند که علی لم یشرک بالله طرفة عین وابی بکر بعد از چهل سال ترک عبودیت لات وعزی کرده بزبان
اسلام ظاهر کرد وهرگز بحسب اعتقاد موافق نشد ودر جمیع اوقات مخالفت خدا ورسول کرده طریق اعدای نمود
وگفت گوشت وپوست وخون وی آمیخته وپرورده [illegible] خمر بود بوجود این قبایح وی را مومن میدانی
واعتقاد بر ایمان وی کنی ومعصومان خاندان را که خدا تعالی بعصمت وطهارت ایشان گواهی داده
ایمان وی اعتبار نکنی [illegible] بغض وعداوت که شما راست بخاندان طیبین طاهرین ابراهیم بن خالد بمرض
قولنج مبتلا گشته سر در زیر افکنده گفت ازین مسئله درگذشتم اما چه میگویی در حق عباس وعلی که ایشان
با یکدیگر منازعت کردند بسبب میراث پیغمبر وهر یکی دعوی کردند که حق منست وبداوری پیش ابی بکر رفتند
چون دو خصم بحاکم شوند یکی برحق بود ودیگری باطل وغرض از پرسیدن این مسئله آن بود که اگر حسینه
گوید که عباس بر باطل بود در بیم کشته شدن او باشد بجهت آنکه هارون عباسی بود واگر گوید علی بر باطل بود
ابطال مذهب خود کرده باشد حسینه گفت ای ابراهیم [illegible] تا از قرآن مجید جواب حاصل است

ابراهیم

ابراهیم گفت آن کدام است گفت آنجا که حق تعالی با محمد خطاب کرده و هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب
اذ دخلوا علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط
واهدنا الی سواء الصراط ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب
در تفسیر آمده که آن دو خصم یکی جبرئیل بود و یکی میکائیل و حاکم داود ای ابراهیم بفرمائی تا کدام بر حق بودند +
جبرئیل یا میکائیل یا هر دو بر باطل بودند ابراهیم گفت که جبرئیل و میکائیل هر دو بر حق بودند و سهو داود را بود
برای تنبیه پیش وی آمده بودند حسنیه گفت الله اکبر پس علی و عباس هر دو بر حق بودند و سهو ابی بکر را بود
برای تنبیه پیش وی آمده بودند و میراث را بهانه ساخته که میراث مرا است که ابن عم و برادر و داماد و وصی پیغمبرم
و قرة العین او در خانه من است و حسن و حسین که سیدان جوانان بهشت اند فرزندان منند و نفس رسول الله ام که آیت
انفسنا و انفسکم منم عباس گفت که میراث مرا است که عم پیغمبرم چون ابی بکر این حکایت شنید گفت والله که از پیغمبر
شنیدم که فرمود علی وصی و وارث و قاضی دینی چون عباس این سخن از ابی بکر شنید بی طاقت شده گفت
ای ابی بکر چون این سخن از پیغمبر صلعم شنیده ای چرا بخلافت نشستی و حق علی را ضایع گردانیدی و مخالفت قول
رسول خدا کردی چون ابی بکر شنید دانست که ایشان برای الزام وی آمده اند و میراث را بهانه ساخته گفت شما
بمنازعت من آمدند و اعتراض نموده از مجلس برخاست و رفت ابراهیم چون این حکایت بشنید گفت از این مسئله
درگذشتم اکنون بگو که عباس فاضلتر بود یا علی حسنیه گفت تو بگو که حمزه فاضل بود یا محمد توجه در میان عباس و
علی افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی را بود که بچو وی عمی داشت و اگر علی افضل بود فخر عباس را بود که بچو وی ابن عمی داشت
چون هارون رشید فصاحت و بلاغت حسنیه را دید متحیر مانده روی با ابراهیم کرده گفت که حیف از آن علوم
که با خود داری [illegible] جواب گفتم اگر فرمائید من نیز مسئله بپرسم اگر جواب گوید
ملزم گردم هارون گفت بپرس هر چه خواهی حسنیه گفت ای ابراهیم چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت وصی تعیین کرد یا
ابراهیم گفت نکرد حسنیه گفت خطا کرد یا صواب آنچه خلفا در سقیفه بنی ساعده خطا کردند یا صواب نسبت خطا
بیکی یا اصحاب را ابراهیم فرو ماند از آنجهت که اگر می گفت که پیغمبر خطا کرد نقصان شرع و دین بود و اگر می گفت که خلفا
خطا کردند مدعای حسنیه ثابت می شد و بطلان مذهب او و گمراه شدن نیز بود و با اندیشه فرو رفت و بر جمیع
خلایق ثابت شد که ابراهیم عاجز شده در مقام اضطراب است خلایق یکبار بخندیدند و سرزنشها کردند که
چنین عالم فاضل اکبری عاجز شد هارون چون ابراهیم را مضطرب یافت روی بوزیر خود کرده گفت که
شنیده ام که مدتی در علمای بغداد و بعضی از علمای بنی هاشم و فقهای حله در مسئله قضا و قدر و افعال عباد از خیر و شر
منازعت بود از ابراهیم سوال کن که چه میگوید هارون پیوسته در این مسئله متردد بود و چند علمای اهل سنت دلایل بعرض میرسانند

بیان خیر و شر

اطمینان او حاصل نشید و غرض او آن بود که ببیند که چه شنید و آن مسئله چه میگوید یحیی بنا بر اشارت هارون از
ابراهیم سؤال کرد که چه میگویی در باب خیر و شر و نفع و ضرر که از بندگان صادر میشود و به ایشان عاید می گردد
و معاصی و کفر و ظلم ایشان را استناد به الله تعالی میکنی یا بقضا و قدر او یا بنده را فعلی و اختیاری هست چنانچه
اعتقاد بنی هاشم و اتباع ایشان هست مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقاب هست یا نه ابراهیم گفت اعتقاد ما
درین مسئله چنان هست که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر خدا و نسبت پیدا کننده آدم و هابیل و قابیل و محمد
و ابلیس اوست و پیدا کننده آب و آتش بهشت و دوزخ حیات و ممات صحت و مرض و کفر و طاعت و عصیان
اوست و منبع محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و هارون و هامان و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان
همه بقضا و قدر اوست از خیر و شر اما شرور بقضا و قدر اوست بی رضا چون حسین ابن مهلات این شنید بی طاقت
شد گفت ای ابراهیم ای چه اشعرم نمائی که این کفر و زندقه را بر خود و بر جمیع مسلمانان روا میداری و از برای
و حجت و دلیل مینمائی بدانکه الزام تو و آنها که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند باسهل وجوه میسر است اول آنکه گفتی
که شر و عصیان و کفر و فسق بقضا و قدر اوست اما بی رضای او نیست بدانکه درین سخن دو محال ثابت می کنی اول
آنکه چون کسی حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و بیم او بوده است و ذات مقدس باری تعالی از ین صفات
منزه است بدان ای ابراهیم این سخن را ازین جهت وضع کرده اند آنها که قبل از تو برین اعتقاد بوده اند شاید که
بدین جهت و بدین سخن کفر و زندقه را از خود و از مقتدایان خود رفع کنند بدانکه اعتقاد شما آن هست که شر و عصیان
و کفر و فسق جمله بقضا و قدر و رضای خدا هست و خود هم ازین شرمنده اند ابراهیم گفت ای حسین منکر اقرار بکلام خدا دارد
حسین گفت والله که اقرار بکلام خدا دارم و تفسیر کلام و مشکلات و تاویلات آنرا فرا گرفته ام از اهل بیت که قرآن
در حق ایشان و جد بزرگوار ایشان نازل شده ابراهیم گفت ای حسین [illegible] قول [illegible]
والله خالق کل شیء قدیر و همچنین در آیت دیگر میفرماید یضل من یشاء و یهدی من یشاء و همچنین می فرماید
ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها معنی این آیت اول آنکه همه از نزد خدا تعالی هست و معنی آیت دوم آنکه گمراه میکردانیم
آنکس را که میخواهد و راه می نماید هر کرا میخواهد معنی آیت سوم آنکه اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم و همچنین میفرماید ختم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدا تعالی بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان
و بر بینائی ایشان پوششی هست و غطائی که نتوانند ایمان آورند ای حسین چگونه می در باب این آیات قرآنی و چه اعتقاد
کنی در احکام فرقانی حسین گفت ای ابراهیم آیت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بدانکه اکثر
آیات قرآنی محمول و ماول هست بر وجهی که مطابق و موافق قضایای عقل هست و متناقض نگردد و روایات قرآن
شقاوت نکردند آنجا که فرمود قل کل من عند الله بدانکه چون بظاهر این آیات حکم کنی لازم شود که جمیع انبیا را

خالقش

خالقش خدا باشد و این مذهب ابلیس است بدانکه در قرآن کل بمعنی بعض آمده چنانکه در قصهٔ ابراهیم علیه السلام
ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا و این بر جمیع عقلا ثابت است که کوه الوند و دماوند و کوه قاف آنجا
نبود و همچنین در قصهٔ بلقیس میفرماید که من کل شیء و لها عرش عظیم جمیع عقلا دانند که بادنجان و شلغم و زردک نبوده
پس کل را معنی آن باشد که هرچه نقصان الهیت است او نکند از افعال حسن چون خلق آسمان و زمین و عرش و
کرسی و لوح و قلم و جن و انس و ملائکه و اصول و فروع و سایر نعمتها را خالق او است و تبارک و تعالی پاک و منزه است
از خلق کفر و فعل فساد و ضلالت و ظلم و معاصی و مانند آن دیگر آنکه فرموده یضل من یشاء و یهدی من یشاء بدانکه هدایت را
معنی بسیار است و مرجع همه دو معنی است یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگر بمعنی لطف و این هر دو معنی عام است جمله
مکلفان را از مؤمنان و کافران و بدان ای ابراهیم که هرچه خداوند تعالی در حق مؤمنان کرده است از الطاف و ارشاد
و ارسال رسل و قدرت و قوت و تمکین و عقل و نصب اول در حق کافران نیز کرده است که اگر نکرده باشد کافران را
بر خدای تعالی حجت بود که تو مهر بر دل و چشم و گوش ما نهادی و ما را قدرت و قوت دیدن و شنیدن و دانستن راه حق ندادی
و خدای تعالی در قرآن مجید تصریح میفرماید که لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی ایشان را از برای آن کرد تا مردمان را
بر ما حجت نباشد و حجت خدا بر ما باشد چنانکه فرموده فلله الحجة البالغة بدان ای ابراهیم هرجا ذکر هدایت
کرده است بعد بهشت است مراد از آن زیادتی الطاف است که واجب نباشد بر خدای تعالی نمودن راه بهشت کسانی که از ایشان
معصیت در وجود آمده باشد یعنی اگر خواهد بتفضل از سر گناه ایشان در گذرد و راه بهشت نماید و به بهشت فرستد
بدان ای ابراهیم که اضلال را علما در معانی بسیار استعمال کرده اند و معنی اصلی او هلاکت گفته اند و ضلال را چون بخدای تعالی نسبت
بمعنی هلاک و عذاب بود و یضل الله الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند خدای تعالی ظالمان را
از آن که ظالمان و کافران گمراه اند و اگر بمعنی گمراه کردن بودی ای ابراهیم گمراهان را گمراه کردن تحصیل حاصل
بودی [illegible] خدای نسبت یکی خداوند تعالی اضلال را با غیر خود حواله کرده است
چنانچه می فرماید و لقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون هذه جهنم التی کنتم توعدون یعنی شیطان
گمراه کند از شما بسیار مردم را و با فرعون نیز اسناد کرده که و اضل فرعون قومه و ما هدی یعنی گمراه کرد فرعون قوم
خود را و راه شان ننمود پس هرگاه خدای تعالی بندگان را گمراه کرده بودی اسناد با غیر خود نکردی ای ابراهیم آن معنی
که تو میگویی که خدای تعالی همه کافران را گمراه میکند افترا و دروغ است و این محض کفر بود و خدای تعالی میفرماید
که انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون پس بدانکه لازم بود تاویل نمودن آیاتی را که در آنجا
اضافت ضلال به خدا است یضل من یشاء و یهدی من یشاء یعنی خذلان کند خدای تعالی آنرا که خواهد چون
لطف را در وی اثری نباشد چون خدای تعالی بنده را بواسطهٔ آثار به کفر و عصیان خذلان کند وی را با خود گذارد

گوی که اضلال کرده است و ضلالت خود از بنده باشد نه از خدا بدان ای ابراهیم که مدعا از آیت ختم الله علی قلوبهم
وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة آنست که اضافت مهر بر دل و گوش و پوشش بر چشم نحو و کردیست بسبیل تمثیل
یعنی ایشان که مقام کردند بر کفر بمنزلهٔ کسی اند که گویی خدا تعالی با ایشان آنچنین کرده تا نتوانستند که ایمان آرند و ختم
و مهر و طبع مانع نیست از ایمان که اگر مانع بودی خدا تعالی نفرمودی که بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون
الا قلیلا ای ابراهیم بنا بر اعتقاد تو لازم می آید که دعوت انبیا قبیح بودی و بر خدا لازم بودی که رسول
صلی الله علیه و آله وسلم خود اعلام نمودی که فلان و فلان را دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانستند آورد از آن
که ایمان من از ایشان نخواهم و مهر بر دلها و گوشهای ایشان نهاده ام تا دعوت رسول عبث نباشد بدان ای ابراهیم
آن هدایت که حضرت پروردگار مؤمنان را کرده کافران را نیز کرده و قرآن مجید بدان ناطق است که انا هدیناه
السبیل اما شاکرا و اما کفورا یعنی ما هر دو را راه نمودیم شاکر را که مؤمن است و کفور را که کافر است چون خدا تعالی
چنین فرموده چون توان گفتن که خدای عزوجل کافران را هدایت نکرده بازرون اگرچه بر طریق مخالف بود اما
درین مسئله او را یقین حاصل شده بحث حسینا او را بسیار خوش آمد ابراهیم گفت ای حسینه چگونه در این آیت
که ابراهیم علیه السلام با مشرکان گفت و در قرآن صریح وارد است که اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم
وما تعملون یعنی می پرستید آن چیزی را که خود می تراشید و حال آنکه خدا تعالی کرده است شما را و عمل شما را حسینه بخندید
و گفت که والله شما را اعتقاد بقرآن نیست ازین سبب تاویل موافق مدعای خود می کنید کلام الهی را ابراهیم گفت
اکثر مفسرین و تابعین بر آنند که مای مصدریست و تقدیر کلام آنست که والله خلقکم و عملکم یعنی خدا تعالی خلق
کرده شما را و عمل شما را حسینه گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول الله تعالی است که اتعبدون ما تنحتون
بدانکه مورد آیت ملامت و تعریف است یعنی می پرستید آن را که خود بدست خود می تراشید ... نیست
شما را و آنچه شما می تراشید یعنی چوب را و اگر مراد آن بودی که فعل و عمل شما را خدا آفریده است این آیت
کافران بودی و خدا گفتی کافران را بدان عمل که می کردند و مناقضه بودی جهت آنکه اول کلام ملامت ایشان
بودی و آخر کلام عذر ایشان و جمع بین النقیضین شدی و فحوای این آیت مقتضی آنست که ایشان بت می ساختند
بت تراش بودند و درین هیچ خلافی نیست خدا تعالی فرموده که شما را و آنچه شما می تراشید از چوب و سنگ که خود می
خدا آفریده است بدانکه مای تنحتون نمی تواند بود که موصوله باشد و می تواند بود که نکره موصوفه باشد
موصوله است بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بر آنچه مراد شماست مناقضه باشد و دیگر آنکه حضرت باری تعالی نسبت و اضافت
عمل با ایشان کرد که اگر فعل خدا بودی نسبت اضافت آن به بنده نکردی چون اضافت به بنده کرد فعل بنده باشد نه فعل
آنکه عقلا و شرعا اضافت فعل و نسبت او و رضا علت کنند ای ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدا می خواهد که کافر معصیت کنند و نمی خواهد که طاعت کنند این اعتقاد

شما مستلزم شناعت شنیعه ست چرا که الله تعالی را فاعل قبایح میدانند و کفر و معاصی و هر فسادی که در عالم واقع می شود
میگویند که بقضا و قدر اوست و از سخن شما لازم می آید که خدا تعالی از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که عقاب کند
کافر را جهت کفری که خود در وی تقدیر کرده باشد و چون خداوند تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد در وی خلق قدرت
بر ایمان نکرده باشد و بعد از آن او را عقوبت کند از برای کفری که خود در وی خلق کرده باشد و تقدیر فرموده چنان
باشد که بنده حبشی را عقوبت کند که چرا رنگ تو سیاه است باید که سفید بودی یا شخصی بلند قامت را تعذیب
کند که چرا قامت تو بلند است بایستی که کوتاه بودی و یا آنکه کودکی را دست و پا بسته و در آب اندازد و چون
جامه اش تر شود او را از آب بیرون آورده بزند که چرا جامه تر کردی امثال اینها ظلم صریح بود ای ابراهیم اگر خلق
کفر در کافر و خلق فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم خدا کرده باشد انقطاع حجت انبیا و الزام رسل باشد
برای آنکه چون نبی با کافر گوید که ایمان بیار بخدای که مرا فرستاده که ترا دعوت کنم با ایمان کافر در جواب نبی گوید که
خدا تعالی ترا فرستاده تا مرا بایمان دلالت کنی باید که در من خلق کند ایمان را یا مرا قوت مؤثره عطا کند و تمکین
دهد تا من ایمان بیاورم و گرنه مرا چگونه تکلیف بایمان میکنی چون مرا قدرت نیست و در من خلق کفر کرده است بدین
متمکن نیستم نبی را حجت منقطع گردد و عاجز شده جواب نماند ای ابراهیم اگر کفر در کافر خدا تعالی خلق کرده باشد و باز او را
بایمان تکلیف نماید تکلیف ما لا یطاق بود و این عقلا و شرعا قبیح بود و این بدان ماند که گوید آدمی را که طیران کن در هوا
و در قرآن مجید نیز واقع است که لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در جای دیگر میفرماید که یرید الله ان یخفف عنکم و
خلق الانسان ضعیفا و نیز میفرماید که یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و همان این سبب است ای ابراهیم روا
نباشد که خدا تعالی کفر در کافر بیافریند و بگوید که کیف تکفرون و خود خالق حق و باطل باشد و گوید که لم تلبسون الحق
بالباطل و ایشان را از حق باز دارد و گمراه کند و باز رو و بگوید که لم تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم اگر خلق کفر
[illegible] اگر [illegible] لازم آید که کافر مطیع الله تعالی باشد از برای آنکه چون خدا خلق کفر در کافر کرده و از و
کفر میخواهد آنچه مراد الله تعالی بود کرده پس مطیع بود و نبی عاصی بود بدین تقدیر از برای آنکه کافران را بایمان امر
میکند و از کفر منع می نماید و خدا تعالی خلق کفر در وی کرده ایمان از وی نمی خواهد پس نبی عاصی باشد بزعم شما و کافر
مطیع ای ابراهیم بنا بر قول شما لازم می آید عدم رضا بقضا و قدر خدا از برای آنکه باجماع رضا بکفر حرام است
و رضا بقضا و قدر او واجب پس اگر کفر بقضا و قدر خدا تعالی باشد پس واجب باشد بر ما رضا بکفر و این کفر است
ای ابراهیم این اعتقاد شما لازم می آید تعطیل حدود و قصاص و زواجر شرعی بر معاصی از برای آنکه اگر زنا و لواطه
و دزدی و شرب خمر و خون ناحق و جمیع معصیتها از قمار و طنبور و نرد و شطرنج و غیر اینها که واقع می شود باراده
و قضا و قدر خدا تعالی باشد پس جایز نباشد حاکم شرع را که زجر و منع کند فاعل این اشیا را و از آنچه مراد

خدا سست ازان باز دارد و آمر نماید بآنچه مراد خدا نباشد و دیگر لازم می آید که الله تعالی مرید نقیضین باشد از
برای آنکه معصیت مراد اوست و او امر باجرای حدود و تعزیرات کرد پس لازم می آید جمع بین النقیضین ای ابراهیم
ابو شعثار روایت می کند که دزدی را بمجلس عبد الله عباس حاضر کردند و او امر کرد بقطع دست او یکی از
حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضاء الله یعنی پناه می گیرم بخدا از قضا ابن عبد الله عباس آشفت
و گفت لقولک اعظم من سرقته یعنی گناه سخن تو اعظم است از دزدی او و آن شخص را از مجلس بیرون کردند و بفرمود
که ویرا ایذا کردند و توبه دادند چون هارون از حسنه این سخن بشنید بغایت خوش آمد چرا که عبد الله عباس
جد او بود حسنه گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد نزد ما و آنکس که در جمیع
عمر خود با ما انواع نیکوئیها کرده باشد و میان آنکس که با ما انواع ظلم و جور و جفا و بدیها کرده باشد و باین
تقدیر از ما نیکو نباشد شکر نیکوئی کننده و بدی کننده فاعل نیستند ... باشد بلا شک مدح و ذم ایشان راجع نباشد بینی که
بفعل زید عمرو را مدح نکویند پس چون مدح و ذم که وصف فعل است بما راجع است باید که نفس فعل ما نیز بما راجع باشد و نیز
تقدیر ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ جمله بیفایده و عبث باشد ای ابراهیم اکنون این مذهب ابلیس است که
گفت رب بما اغویتنی و بدانکه شما اهل جبر بدین ابلیس قائید و دلیل مینمائید و این معتقدات را بنی امیه و اتباع ایشان از علما
و اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا گرفتند و دین بدنیا فروختند و شما نیز متابعت می نمائید آن گروه را چون
حسنه سخن باینجا رسانید ابراهیم و علما بغداد و اتباع ایشان یکبار بخروشیدند و فریاد برآوردند ای کنیز حسنه در دین
اسلام طعن کنی و بزندیک بود که قصد حسنه نمایند هارون آشفت و گفت ای ابراهیم شما را شرم ندارید از خدا که کنیزکی
بدلیل و برهان تکفیر شما می کند از وی عاجز شده اید و با وجود این با وی خشونت می کنید حسنه گفت اگر بمناظره
و مباحثه من موجب ملال خلیفه زمان نشود تا نفسی دیگر اقامت دلیل نمایم هارون گفت بگو و بیار آنچه تو داری حسنه
گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد لازم آید که ... اختیار ... دری ... از اسباب
قصدها و داعیه ... رفتن و ... و نشستن و خوردن و ... ایدن و دادن و ستدن نیز حرکت دست
و پای مثل حرکتهای اضطراری باشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم بدیهیست که فرق است میان حرکات
اختیاری و اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند بر آنکه ما قادریم بر حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر پریدن و
بر آسمان رفتن چنانکه شیخ بهلول علیه الرحمه با ابوحنیفه در مسئله قضا و قدر بجهت الزام وی نمود و گفت ای ...
بدلیل ثابت میکنم که خر بمراتب از تو عاقل تر است از آنجا که بنده را مسلوب الاختیار می گوئید از آنکه خر را
کنار جوی صغیر بری و برانی جهت آنکه از جوی بگذرد البته میگذرد و اگر کنار جوی کبیر بری و قادر نباشد بر گذشتن
آن اگر بکشی از آنجا نگذرد پس خر فرق میکند آنچه قدرت بر آن دارد و میان آنچه قادر نیست و هیهات و تو ای ابراهیم

فرق نمیکنی که هرچه قادری و هرچه قادر نیستی چون حسنیه این بگفت هارون و یحیی و ارکان دولت بیکبار تحسین کردند و ابراهیم
از خجالت بهردن خود راضی شده بود دیگر بار حسنیه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل الله تعالی باشد
صحیح نبود آنکه گویی خدای تعالی عفو و غفور و رحیم است از برای آنکه عفو و غفور و رحیم کاری باشد که بنده گناه کرده باشد و
گناه مستحق عذاب شده باشد او را عذاب نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد بلکه فعل خدا باشد
چگونه صحیح بود که گویند که خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است ای ابراهیم حقیقت ایمان آن باشد که تکلیف در سرا
تکلیف نظر و دلیل حاصل کند بفعل خویشتن تا بتحصیل آن در دنیا مستحق مدح و در آخرت مستحق ثواب شود پس اگر خدا
خواهد که بجبر در وی آفریند تواند بود اما خدا خواهد که بنده بکسب خویشتن و فعل اختیار خود مؤمن و مطیع باشد و تارک
کفر و معاصی و اگر بنده با حصول آلت و قدرت و تمکین ایمان اختیار نکند خدای را نقصانی نباشد ای ابراهیم اگر از دلایل
عقلی ترا دو همین خواهی چندان بگویم که سامعین را ملالت شود و از دلایل نقلی از حدیث آنچه فریقین نقل کرده اند و در طرق
شما نیز واقع است که عبدالله عمر روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که القدریه مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودهم ۲۰ لتعودوه
وان ماتوا فلا تصلوا علیهم وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل من هم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی
ثم یزعمون انها من الله و کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس امت اند اگر بیمار شوند به پرسش ایشان مروید و اگر بمیرند نماز بیمار
بر ایشان مکنید و اگر ملاقات کنند سلام بر ایشان مکنید جمعی از اصحاب پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند
و ایشان کیستند آنحضرت فرمود که آنها اند که معاصی بعمل آرند و زعم ایشان آن باشد که عمل از خدای تعالی است و خدا
آنرا در ازل نوشته که ایشان معصیت کنند چنین تقدیر فرموده و از عبدالله عباس روایت میکنند که استاد ... الله شراک
الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انه لن یلق العبد ربه باعظم من الاشراک بالله وان یعمل معصیته ثم یزعم انها من
عزوجل یعنی ملاقات نماید پروردگار خود را بگناهی که آن اعظم بود از شرک بخدا و از آنکه معصیتی را بعمل در آورد پس گمان برد
که فعل معاصی از خدای تعالی است ... عن رسول الله صلی الله علیه و آله ... اقوام تعملون بالمعاصی و تقولون
هی من عند الله فاذا رأیتموهم فکذبوهم قال ثلث مرات فکذبوهم و همچنین احادیثی که از اهل البیت علیهم السلام منقول است بسیار
ای ابراهیم او بسط این آیت دال که در قرآن است اینهمه کفر و زندقه وضع نموده اند و چندین از آیات قرآنی که خدای تعالی
در قرآن صریح فرموده و اسناد افعال شر به بندگان نموده غافل اند از آنجمله خدای تعالی سرزنش میکند کسانی را که گفتند
که اگر خدای تعالی خواستی که ما مشرک نشویم نمیشدیم و مشرک بالجبر است خدا است چنانچه می فرماید که سیقول الذین اشرکوا لو
شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء یعنی نزدیک باشد که گویند آنانکه مشرک شوند که اگر خدا خواستی ما
شرک نمی آوردیم و نه پدران ما و هیچ چیزی گفت او حرام نمیکردیم ای ابراهیم اگر چه این آیت سرزنش کفار است فی الحقیقت
سرزنش شما است و شما با کفار شریک اید درین اعتقاد و دیگر فرموده که من یعمل سوء یجز به و در جای دیگر

می فرماید که الیوم تجزی کل نفس بما کسبت و در جای دیگر میفرماید و لا یظلم ربک احدا و همچنین میفرماید
و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون و در جای دیگری فرماید و ان لیس للانسان الا ما سعی
و دیگر میفرماید فویل للذین کفروا و در جای دیگر میفرماید و ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و در جای دیگر فرموده
که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون
و همچنین میفرماید که لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت و دیگری فرماید کل امرء بما کسبت رهینة و در جای دیگر
فرموده که من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها و در جای دیگر واضح است که ان الله لا یظلم مثقال ذرة
و در جای دیگر فرموده و ما ربک بظلام للعبید و دیگری فرماید و ما الله یرید ظلما للعباد و همچنین
تصریح فرموده که و لا یرضی لعباده الکفر و از این صریح تر فرموده که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک
من سیئة فمن نفسک یعنی هر چه میرسد بشما از حسنه یعنی آنرا از خدا دانید و آنچه میرسد بشما از سیئه پس از نفس شما است
و آنرا بخدا نسبت مکنید و امثال این در قرآن بسیار است حق تعالی حواله و اسناد معاصی و کفر بندگان کرده
فرموده و شیطان گفت فلاغوینهم اجمعین اگر فاعل فعل خدا بودی جایز نبودی که بفعل خود لعنت
بر ابلیس کردی و گفتی که و ان علیک لعنتی الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم علیه السلام بود گفت
ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و اگر موسی علیه السلام بود گفت
رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس علیه السلام بود گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین ای ابراهیم جمله انبیا توبه و تنزیه و تقدیس الله تعالی کرده اند و اگر عصیان معاصی بفعل او بودی
توبه چرا بایستی کردن ای ابراهیم محل تامل است گفت ای حسینه تو ابطال مذهب خود نمودی چرا که باعتقاد تو جمله
انبیا معصومند چون از ایشان جرم و معصیت واقع نشد [illegible] توبه [illegible] گفت
ای ابراهیم مقصود [illegible] ثابت نمودی و منع دلایل و حجج [illegible] کردی که [illegible] عصمت انبیا ممکن
اگر خلاف [illegible] گفت ای ابراهیم این بحث تو موافق ادب نیست و دخل تو بی موقع است و این مسئله نیز
جواب خود نخواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضا و قدر بدان ای ابراهیم مشرکان قریش همه جمله جبری بودند
چون اسلام ظاهر شد طریق جبری برطرف شد بعد از وفات رسول خدا و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام
و همچنین بعض معاویه و یزید و باقی بنی امیه علیهم اللعنة در زمان خود احیا باین نمودند در اسلام و جبریان
تابع ایشان شدند و شما نیز متابعت ایشان میکنید روزی عمر خطاب در میان خطبه گفت که ان الله هدی بها اضللت
و لا مضل لما هدیت کبری حاضر بود فریاد کرد و گفت الله اعدل ان یضل احدا عمر گفت لولا [illegible] لضربت
عنقک و شما مخالفت قرآن و حدیث کرده متابعت کلام او میکنید ای ابراهیم بخدا سوگند که رسول خدا

و البتة

و اهلبیت عظام و اصحاب کرام او براین اعتقاد نبودند چون حسینیه سخن بدینجا رسانید فغان از جمیع حاضران برآمد و همه
تحسین حسینیه میکردند ابراهیم منفعل شد و گفت ای حسینیه این همه را مسلم داشتم از آیات قرآنی و غیر آن چون
اکثر از تابعین براین رفته اند و چنین اعتقاد کرده اند که بنده مسلوب الاختیار است و الا شرک لازم آید و تجویز نکرده اند
که بر بنده شرک لازم آید حسینیه گفت ای ابراهیم چگونه شرک لازم آید حال آنکه الله تعالی قادر است بر قهر بنده و اعدام
او مثلا اگر سلطانی والی گرداند شخصی را در بعضی بلاد و آن والی در آن ظلم کند و غارت کند مسلمانان را و سلطان
متمکن باشد که او را آنچه بغیر حق گرفته باشد باز ستاند و او را بقتل رساند چگونه لازم آید آنگاه شرکت او با سلطان
و چون توان گفت که او شریک سلطان است ای ابراهیم احکام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و جمیع دلایل عقلیه را معطل و ضایع میگذاری و نادیده و ناشنیده می انگاری که بعضی از
از تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی در باب عصمت انبیا بدانکه اعتقاد من در انبیا
و اوصیاء ایشان چنان است که جمله معصوم و مطهر اند از جمیع معاصی و واجب است که جمیع انبیا و اوصیاء ایشان
معصوم باشند از خطا و گناه و فراموشی از ابتداء طفولیت تا انتهاء زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امنا
سر خدا اند چگونه جایز بود که در مقام انقیاد شیطان که از اول موجودات و ابعد مخلوقات از جناب کبریائی است
شوند پس شیطان را نصیبی نباشد در ایشان و اگر از ایشان افعال شیطان صادر شود طبایع از انقیاد و متابعت
ایشان متنفر گردد پس فائده بعثت که متابعت رعیت است مختل گردد و باید که نبی و وصی اعلم باشند از سایر امت در هنرها
و سایر کمالات و از معاصی صوری و معنوی منزه و مبرا باشند و در آبا و امهات ایشان عیبی که سبب قدح فرزند باشد
نباشد و طریق علم به نبوت و ولایت نسبت با شخاص مختلف است بعضی از کمال مناسبت و صفای فطرت محتاج
بمعجزه نشوند و لیکن جمهور ناس احتیاج بمعجزه دارند و معجزه امری را گویند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات و مقارن
دعوی نبوت بوده باشد بدان ای ابراهیم که کمال انسانی در علم مبدا و معاد است چنانچه مقتضای دلایل
عقلی و نقلی است و علم معاد حاصل نشود مگر به نقل چه کثیر نقلها بواسطه آنکه احتمال تأویل دارند افاده یقین نکنند پس عنایت
الهی اقتضا نمود که شخصی باشد معصوم که بر اقوال و افعال او اعتماد بود تا مقصود الهی از قول شارع و مقصود شارع
باعلام وصی و نایب او ظاهر گردد ای ابراهیم از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود و هر گاه که از ابتدا صبا
مرتکب معاصی شوند از جمله معاصی کذب بود پس احتمال دارد که هر خبری که نبی و امام گویند دروغ بود پس وثوقی نماند
و اعتماد بر هر قول نبی صلی الله علیه و سلم تحقیق ثابت شود عصمت امام بنقل یا بطریق اعجاز نیز و باید که نبی و امام را آبا و امهات پاک باشند
از دنائت و رذالت مثل آنکه ناپاک و حجام و سرگین کش نباشند و باید که نبی و امام متصف نباشند بصفات ذمیمه مثل کناس و حسد و غلظت
و جهل و بخل و جبن و حبون و بغض و حب دنیا و اقبال بر اموال دنیوی مشغول نباشند و ناقص و معلول نباشند بمرض جذام و کنگ و ... نباشند

نباشند و از جمیع نقایص منزه باشند و کذاب و عاشق پیشه نباشند و بدانکه کذب قبیح بود و خدا تعالی میفرماید که یا
ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای ابراهیم بدانکه واجب است که افضل و اعلم و ازهد
و اورع و اتقی و اسخی و اشجع و اعبد مردمان باشد عقلاً و سمعاً چرا که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است عقلاً و سمعاً چرا که
مفضول محتاج بود با مام دیگر و تسلسل لازم آید و امام باید که از جمیع خلق مستغنی بود در علم و منصوص علیه بود یعنی من عند الله
و من عند الرسول تعیین شده باشد و بدانکه هر امامی که رعیت و امت او را نصب کنند و باز او را عزل توانند کرد و امامی
امت او را نصب کنند و عزل نمایند امامت را نشاید و امام باید که منصوص از خدا و رسول خدا بود تا خلق از متابعت او
مکره نباشند و امام باید که معصوم بود چرا که غیر معصوم نمی تواند بود که ظالم بود و حضرت پروردگار می فرماید که
لا ینال عهدی الظالمین چون حسنیه سخن بدینجا رسانید لرزه بر هارون الرشید افتاد چرا که او دعوی خلافت کردی
بغیر حق و از این صفات یکی در وی موجود نبود و حیی در یافت و روی با ابراهیم کرد و گفت ای ابراهیم گویا حیات از تو
مفارقت نموده چرا از کرسی زرین بزیر نیائی و مذهب حسنیه اختیار نکنی چون ابراهیم از اطراف و جوانب سخنان با
شنید گفت ای حسنیه چگوئی درین آیت که صریحاً در قرآن است که خدا تعالی امر کرد آدم و حوا را و گفت یا آدم اسکن
انت و زوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین
ای حسنیه بلا شک ایشان از آن خوردند و از ستمکاران گشتند حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه نهی بودن خدا تعالی
مر آدم را نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود زیرا که نهی تحریمی آن باشد که بارتکاب آن مستحق ملامت و عذاب آخرت گردند
و نهی تنزیهی آن باشد که بارتکاب آن فائده و مصلحتی که در آن باشد از خود فایت کرده باشد اما بدان مستحق ملامت دنیا
و عذاب آخرت نباشد پس اگر آدم علیه السلام ترک تناول آن درخت کردی مستحق ثواب زیادتی و الطاف شدی چون نکرد
مستحق ثواب هم نشد ابراهیم گفت که اگر چنین بودی از ظالمان نبودی و خدا تعالی میفرماید که فتکونا من الظالمین
حسنیه گفت ای ابراهیم [illegible] وضع شی بود در غیر موضع خود یعنی نهادن چیزی در جای خود پس کردن چیزی در جائی که
و نا کردن چیزی در جائی کردن و وضع شی در غیر محل خود باشد پس هر کس که ترک کند وضع شی در غیر موضع باشد
مکروهی شدن از ان اجتناب ناکردن همین حکم دارد پس ظلم باشد چنانکه در حق بوستان گفته ولم تظلم منه شیئا یعنی
از آن میوه که هر سال می آورد هیچ چیز کم نکرد و پس معنی من الظالمین این باشد که از آنکسان باشید که حظ نفس خود
از ثواب کم کرده باشند ابراهیم گفت ای حسنیه آدم و حوا چرا گفتند که ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن
من الخاسرین چون میگوئی که ایشان ترک مندوبی کردند گناه نبود حسنیه گفت ای ابراهیم ایشان اعتراف آوردند بظلم بر نفس خود
و بخشش و رحمت و آمرزش طلبیدند از خدا و این دلیل نکند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقصان [illegible] فوت منفعت که
از ایشان باشد و رحمت و غفران طلب کردن عبادتی است که بدان مستحق ثواب خدا تعالی گردند و این دلیل نبود بر آنکه

الثانی

ایشان گناه کردند و رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که انا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی من هر
روزی هفتاد بار استغفار میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعت انبیا و
اوصیا بس که طاعت بسیار خود را اندک میدانند و اندک ترک ادبی را مانند و سبب آن گناه عظیم میشمردند و جرم بزرگ میشناسند ایشان
اگرچه از ایشان هیچ گناهی در وجود نیامده باشد از برای تذلل و مسکنت خود را مجرم و عاصی میخوانند پس اعتراف ایشان را
بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حسینه چون چنین است آدم را
عاصی و عاوی نشاید خواند و خدا تعالی میفرماید که وعصی آدم ربه فغوی حسینه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر
آیات قرآنی بقول رسول خدا و اهلبیت و اصحاب کبار او مأول است و بظاهر حکم آن نتوان کرد بدانکه عصیان مخالفت
است و مخالفت چنانکه در واجبات باشد در مندوبات نیز باشد و در آداب نیز باشد تا بجا آرند مندوبات و
آداب مستحق ملامت و عقاب نباشند و غوایت در آیت بمعنی گمراهی نباشد بلکه بمعنی خیبت و بی بهره ماندن است بیان آدم ع
یعنی مخالفت آن کرد که وی را بترک آن فرموده بودیم از ثواب آنچه بوی داده بودیم بی بهره ماند و این اضافه کرده غوایت
در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت ای حسینه چون آدم و حوا معصیت نکردند چرا ایشان را برهنه کرده از بهشت
بیرون کردند و بزمین فرستادند حسینه گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانکه میفرماید
که انی جاعل فی الارض خلیفه و اگر آدم از آن درخت تناول نکردی وی را از بهشت بیرون کردی و بزمین فرستادی
از برای خلافت زمین پس بیرون کردن وی از بهشت و برهنه کردن عقوبت و گناه نباشد زیرا که عقاب نیست
رنجی باشد که بغیری رسانند بر سبیل استحقاق و اهانت و بیرون کردن آدم علیه السلام بنا بر مصلحتی بود چنانکه درد
و رنجوری را بسبب مصلحتی میدهد نه بر سبیل عذاب ابراهیم گفت ای حسینه چگوئی در باب نوح علیه السلام
که وی دعا کرد تا خدا تعالی قوم وی را هلاک کرد و چون خدا تعالی قوم وی را هلاک کرد بغرق طوفان نوح پشیمان
شد از آن دعا کردن و پانصد سال بر آن دعا گریه میکرد بسبب بسیار گریه کردن نام وی را نوح کردند
و پیش از آن نام وی عبدالعلی بود حسینه چون این حکایت بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم بدان این حکایت
برخلاف قرآن است که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا و قوم او بعد از نهصد و پنجاه سال غرق شدند
نام وی نوح بود و نسب او ثابت شد اما آنکه گفتی که نوح پشیمان شد از دعا کردن از دو حال بیرون نیست اول آنکه
قوم نوح مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خود کفر عظیم است که بیخ المسلمین دعا کند تا عالم را
طوفان کرد و چندین هزار مسلمان هلاک شوند دوم آنکه کافر بودند نشاید که نوح ندامت خورد بر هلاکت دشمنان خدا و رسول
و خدا تعالی میفرماید در حق او و آدم علیهما السلام که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی
العالمین حسینه گفت ای ابراهیم حقیقت نسب این نوع مزخرفات ثابت نمی شود و همین محالات بسیار شنیده ام

بد الهیبی امیه و اتباع ایشان بلکه آنهایی که قبل از ایشان متصدی امر خلافت و امامت شده بودند به ظلم و تعدی با آنکه ایشان
از هیچ امر استحقاق آن نبود و اکثر اوقات از ایشان ظلمها و فسقها بظهور می آمد و در مسایل دینی جاهل و از احکام
فرقانی عاجز و غافل بودند و بعضی اوقات جنب امامت خلایق می کردند و باز قطع نماز کرده اظهار جنابت می کردند
و بعضی از اوقات مست و بیهوش امامت کرده و نماز صبح را میکذاردند مثل این افعال که اکر جمیع قبایح ایشان را
تعداد نمائیم موجب ملالت خلایق باشد و چون بعضی از اهل البیت با جمعی اصحاب کبار که بصفت موصوف بودند ایشان را
فضیحت و ملامت می کردند و اکثر خلایق ایشان را سرزنش می نمودند از برای دفع ملامت خود و اتباع خود اینهمه کفر
و زندقه را بخدا و رسول نسبت کردند و جمیع انبیا را که معصوم و مطهرند هر یک را بمعصیتی و زلتی و خطائی متهم داشتند
و بظاهر قرآن عمل کرده به صحت تاویل فاسد حدیث وضع کردند و عقل را میزان نقل نهادند و جمیع آیات را بر طبق
احادیث موضوعه تاویل کردند و چون مردم مهارت در فرق شبهه نداشتند و طلب علم نمی کردند بتقلیدی یا مثل آن
قناعت می کردند و قوت تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان عقل و رضای خدا و بعضی از جهت جاه و
حکومت و اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب سرمدی را منظور نداشتند و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بصد سال یا دویست سال مذاهب وضع کردند و مقلدان بنا در دین و ملت بر نشو و نما نهادند و بر طریق انصاف در تتبع
و طلب حق سعی نمودند و بدین قدر قناعت کردند که انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون
تا حق تعالی در جواب ایشان و شما نیز می فرماید کنتم انتم و آباءکم فی ضلال مبین و بعضی بتعلیم معلم قناعت
کردند و از سر انصاف تفحص حق نکردند که مذهب معلم دیگر چیست و چه میگوید تا موازنه کنند میان اقوال و بنظر شافی و عقل کافی طریق
حق اختیار کنند و معهذا هر یکی دعوی انا مع الحق میکنند قوله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون ای برادران و ای ابراهیم که
حق در یکی باشد از این مذاهب و دلیل بر این اشارتست از صاحب شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که
ستفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقة واحدة منها ناجیة و الباقون فی النار یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که زود
باشد که امت من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه یکی از آن فرقه ناجی باشد و باقی در آتش و جمعی از اصحاب گفتند که یا
رسول الله آن فرقه ناجیه کدامند فرمود جمعی که بر آنچه من بر آنم و اهل بیت من بر آنند و باشند و در این نیز اشارت فرمود که مثل اهل بیتی
کمثل سفینة نوح من رکب منها نجی و من تخلف عنها غرق و بدان ای ابراهیم که جمیع امت صحت این دو حدیث متفقند و
جمیع اهل البیت و اصحاب رسول خدا نه معتزله بودند و نه حنفی و نه شافعی و نه حنبلی و نه مالکی لاشک که فرقه واحده آن طایفه اند
که پیرو رسول خدا و اهل بیت او بند جهت آنکه در بیان اصول معتقد ایشان میان جمیع مذاهب تا هیچ فرقه از این
فرقه جزم نمی توانند کرد که ناجی اند الا این طایفه که پیرو اهل البیت اند علیهم السلام بدان ای ابراهیم مرا از قتل و جمع
شما باکی نیست و خائف نیستم و بحیات پنج روزه قیدی ندارم و همیشه طلب شهادت از خدا می کنم

وامروز

و امروز صریح تر و روشن تر بیان میکنیم که بر خلیفه زمان ظاهر گردد که این که شما می گویند و پیشتر از شما نیز می گفتند
که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر بتقدیر و اراده الله تعالی است و بنده را اختیاری نیست میخواستید
که اصلاح قبایح اصحاب ضلالت که ظلم بر اهلبیت رسول الله کردند چون غصب امامت و خلافت و غصب فدک و ایذاء
و آزار حضرت سیدة النساء و ایذاء صحابه کبار و زهر دادن جگر گوشه رسول خدا امام حسن علیه السلام و قتل شباب
اهل الجنة امام حسین علیه السلام و اولاد و احفاد و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خمس از اولاد رسول خدا و محاربات
با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج ابی ذر غفاری و ایذاء عبد الله بن مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار
بن یاسر و چندین صحابه کبار و سنگ منجنیق در خانه کعبه انداختن و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان در مدینه
رسول صلعم کردن و چندین از اولاد و احفاد رسول الله را بقتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم از ایشان
بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد و احصای آن قاصر است از جهت اصحاب کبار و محبان و شیعه اهلبیت رسول و
مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را ملامت می کردند و بطعن خفی و جلی آوازش
میفرمودند و بر افعال قبیح ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده بتخویف از خدا و رسول و عذاب و نکال اخروی می ترسانیدند
ایشان از برای دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار شیخین و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و
تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه و کفر و بدع ایشان این معتقدات و بدعتها را وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل فعل
خود نیست و جمله فعل الله تعالی است و خدا همچنین خواسته چنین تقدیر کرده در ازل از این سبب بنا بر معصیتها به
انبیا کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیروی ایشان نموده آه
و می نمائید آن گروه را و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است بدلایل عقلی و نقلی و بمقتضای
خدای تعالی حضرت ابراهیم را گفت که من ترا امام مردمان کردانیدم ابراهیم دعا کرد و گفت که از ذریت من هر که لایق
امامت باشد امام گردان الله تعالی فرمود که لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامت است بظالمان
نمیرسد پس الله تعالی از امام نفی ظالم نمود و ظلم بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر و هر که این دو ظلم از وی منتفی باشد
معصوم بود پس عصمت در امامت شرط بود بمقتضای این آیت که ان الشرک لظلم عظیم مشرک بت پرستنده لایق منصب
و مرتبه امامت نباشد اگر کسی بر این اعتقاد بود و یرا رافضی خوانید و قتل وی واجب دانید و پیروی نمائید نسبت صحابه را
و خود را به پیروی سنت متهم ساخته سنی اشتهار داده اید جمیع انبیاء را بمقام و درجه فساق و فجار می آرید و اگر کسی
بر این اعتقاد دمی تکفیر وی میکنید چون سینه آتش محبت مشتعل شده بود و بر سینه قصاید حسنه و لطایف نشسته
از مقطع خدمت محاسن لقا لدین و عصمت و طهارت اهل البیت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم آقامت و دلیل فی نمودار بودن و اتباع او را لرزه بر اعضا و جوارح افتاده

واذ ابتلیٰ ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین

از قبایح اعمال ناشایسته خود شرمنده شده همگی سرها در زیر افکنده متحیر بودند و علما را قوت نطق و یارای جواب سوال
نبود گفت ای حسنیه عنان اختیار از دست داده مرکب تشنیع و تعرض در میدان وقاحت و قباحت میرانی و
صحابه و تابعین را طعن و قدح و تکفیر میکنی اگرچه محبت و مودت اهلبیت رسول بر همه کس لازم و متحتم است در این باب کسی را با تو
نزاع نیست و اما مودت و محبت اصحاب کبار و خلفای عالی مقدار نیز که جانشین سید مختار بودند بر همه کس واجب
و در خلافت ایشان اجماع امت است خصوصاً ابی بکر و عمر همخوابه و ضجیع رسول خدا شدند و اهلبیت و صحابه هیچکس را این مرتبه
حاصل نشده که ایشان را حاصل شده و ایشان در حرم رسول مدفونند حسنیه گفت ای ابراهیم خدا سیه باد دندان ترا
که تو دلیل بر افضلیت ایشان میاری که از آن کفر و زندقه و ظلم و فساد و جهل و عناد خود و ایشان را ثابت می کنی
ای جاهلترین خلایق ایشان را در حرم رسول خدا چه نسبت بود و بچه واسطه دفن کردند ایشان را در حرم شریف حال آنکه
حضرت پروردگار منع کرده ایشان را و دیگران را از خلایق که داخل نشوند در حرم پیغمبر مگر باذن آنحضرت و این نص صریح
است که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم یعنی ای آنهایی که ایمان آورده اید داخل
مشوید در خانه های رسول خدا مگر آنکه اذن حاصل کنید و اجازت دهند شما را پس ای جهول ای ابراهیم هرگاه که خدا اینها
جل و علی منع کرده باشد دخول و عبور از آن حرم شریف پس بگو ای ابراهیم که ایشان را که رخصت داد که در آنجا مدفون
باشند اگر در طریق و خانه شما دار دست که ایشان را بامر الهی یا بوصیت حضرت رسالت پناهی در آن حرم شریف
گذاشته اند بنما و بمن بگو که در کجا واقع شده و اگر گویی که ورثه رسول صلعم که اهلبیت رسول اند اذن داده اند و اصحاب
اهلبیت ماذون و مرخص بودند دروغ گفته باشی چرا که جمیع خلایق که درین مجلس عالی حاضراند ثابت است که
اهل البیت و سایر بنی هاشم خشمت نمودند و شمشیرها برهنه شدند و آن روز که عایشه و عمر خطاب میخواستند که ابی بکر را در حرم
رسول خدا دفن کنند سایر بنی هاشم برگرد حرم رسول خدا درآمده آغاز حرب و جدال کردند تا آنکه عباس رفت بخدمت
امیرالمومنین علیه السلام و گفت یا علی اگر امروز باز نداری بنی هاشم را ازین معامله خونها ریخته شود و فتنه ها پیدا گردد
حضرت امیر خود بیرون آمده بانگ بر بنی هاشم زد و گفت والله که من شمشیر از نیام بیرون برکشیدم و هم منافقانرا
بکشم بآن طایفه و من مامورم از جانب خدا و رسول که صبر کنم و در خانه صبر قرار گیرم و تحمل ایذاء و جفای ایشان بکنم
تا آنکه حق به مرکز خود قرار گیرد و هرگاه که چنین باشد من ایشان را دفع کنم بلا شک اگر کشته شوید و بمانید که مردم
صبر کنید و بگذارید که دفن کنند آن ظالم را درین حرم شریف و حال آنکه میخواهم که انگشت ملائکه نعلها آن مرتد
خبیث را و آن مقام شریف بنی هاشم چون آنحضرت امیر علیه السلام این حکایت شنیدند دست بردا[شتند]
و هرکه بجای خود برفتند ای ابراهیم مثل این ظلمی که کفر محض است و مخالفت امر الهی و غصب حرم و حضرت رسالت
پناهی در فضایل ابی بکر و عمر میشمری ای ابراهیم ابی بکر و عمر حجره را و دیگران را داد بود در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله

وسلم که هر یک از در خود آمد شد کردندی بخدمت رسول خدا و امر الهی شد که درهای حجره‌ها را ببندید الا در علی ابن ابیطالب
علیه السلام را و در این باب هیچ کس را خلاف نیست و این بر جمیع خلایق ثابت است اگر بیان فضیلت [illegible] این فضیلت را
بیان کن که علی را ثابت است ابراهیم منفعل شده سر در زیر افکند شافعی گفت ای حسنیه آنچه بما رسیده در اخبار آن است
که عایشه و حفصه آن موضع را مهر خود گرفته بودند و پدران خود را در آنجا دفن کردند حسنیه بخندید و گفت ای ابله
مگر قرآن نخوانده و نشنیده که حضرت پروردگار میفرماید که یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی اتیت
اجورهن و این آیه از جمله مخصصات آنحضرت است و آنحضرت مامور بود با که قبل از دخول ادای مهر کند و این نص صریح است
ایشان را هیچ حقی به پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم نبود و اگر بودی در اخبار و آثار مذکور بودی شافعی نیز منفعل شد ابو یوسف
سر بر آورد و گفت ای حسنیه آنچه بما رسیده آن است که عایشه و حفصه آنرا از میراث خود گرفته بودند از ثمنی که ایشان را بود
حسنیه گفت ای ضال مضل چون از برای حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها که دختر رسول بود
میراث نبود و چون حضرت فاطمه دعوی نمود که فدک حق و ملک من است ابی بکر گفت که فدک در تصرف تو بود بر سبیل
طعمه و رسول الله صلی الله علیه و آله را میراث نیست و پیغمبر فرمود که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما خلفنا فهو صدقة
یعنی ما گروه پیغمبرانیم آنچه از ما بماند صدقه است و هیچ کس دیگر از اصحاب رسول این روایت نکردند مگر
ابی بکر و عایشه و حفصه ای ابو یوسف در این باب سخن بسیار است عقلا و شرعا کفر ابی بکر ثابت می شود الحال بگو که
چون از برای حضرت فاطمه علیها السلام میراث نبود از برای عایشه و حفصه میراث هست ابو یوسف نیز سر در پیش
افکند حسنیه گفت ای ابو یوسف از این سخن درگذشتم و مسلم دارم این سخن ترا که عایشه و حفصه حجره رسول را میراث خود
گرفته پدران خود را در آنجا دفن کردند و در این مسئله نیز عمل کنم بمذهب تو بدانکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
رحلت نمود از دار فنا نه زن در حباله زوجیت وی بودند و یک دختر که حضرت فاطمه علیها السلام و یک عم که
آن عباس بود هر گاه آن خانه را قسمت کنیم بمذهب تو که مخالف مذهب رسول و اهل البیت است نصف و ربع آن
نصف و یک ربع بحضرت فاطمه علیها السلام میرسد و ثمن باقی ماند و ثمن از آن یکسان نه تن میرسد پس باقی ماند ثمن هیچ
بخش نمایان چون آن ثمن را قسمت کنیم و میانه نه زن به دو زن که عایشه و حفصه باشند که یک وجب زمین با ایشان
برسد یا نرسد ابو یوسف سر در زیر افکند و هارون خندیدن آغاز کرده روی بارکان دولت خود کرده گفت ای یاران من ندیدم
من این کنیزک حق و صدق [illegible] گفت ای معاندان بی شرم با آنکه عالم اید بر قضایایی که واقع شده و بر ظلمهایی که از ابی بکر و عمر صادر
شده و در آنکه عایشه [illegible] حیات رسول خدا چند مرتبه مخالفت نمود و فاش کرد سر رسول خدا را باتفاق حفصه
اگر از روی انصاف [illegible] بخواهید بر شما روشن گردد در آنکه عایشه و حفصه در حین حیات رسول خدا منافقه
و کافره بودند و بعد از رسول خدا پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول خدا دفن کردند و بعد از آن عایشه خود را

آمد آهسته از خانه بیرون آمد باتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان صحابه لشکرها جمع کرده متوجه بصره شد و در آنجا
با امام حق و خلیفه مطلق خدا محاربه نمود و از راه غدر و عداوت که در حال حیات با رسول صلعم و اهل البیت داشت
حکم الهی را معطل گذاشت و نادیده و ناشنیده انگاشت چنانچه خدا تعالی میفرماید وقرن فی بیوتکن
ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی واقمن الصلوة واتین الزکوة واطعن الله ورسوله
و همچنین میفرماید یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک
علی الله یسیرا و جمیع اهل اسلام در صحت این حدیث متفق اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که یا علی
حربک حربی و سلمک سلمی آن کافره ملعونه و آن منافقه مطعونه و آن عدوه خدا و رسول با علی ابن ابیطالب
علیه السلام محاربت بی سببی بی جهتی نمود و چندین هزار خلق بقتل رسید ای ابراهیم و ای ابو یوسف ابی بکر و
عمر مرتکب امر خلافت شدند باتفاق چند فاسق که از منافقان صحابه بودند و برعم شما امام بودند و علی ابن
ابیطالب وصی رسول و خلیفه و برادر آنحضرت بود و امام جمیع خلایق بود از جن و انس بحکم الهی و نص حضرت
رسالت پناهی و اجماع امت است در امامت و خلافت وی غایت ما فی الباب که شما مخالف اند آنحضرت را
خلیفه چهارم میدانید و اعلم و اشجع و اتقی و اورع و اقرب برسول و اسخی و ازکی اعتقاد دارید و خدا تعالی بعصمت
و طهارت وی گواهی داده در آیت تطهیر اما در باب کفر و نفاق دیگران اجماع جمیع اهل البیت است و
اتفاق صحابه کبار و میدانید که رسول خدا در فضایل ایشان مبالغت بسیار فرموده و برعم شما که مخالف اند مثل سلمان
و ابی ذر و مقداد و عبد الله مسعود و عبد الله عباس و خالد بن سعید العاص و ابی بن کعب و جابر انصاری و سعد عباده
و قیس بن سعد و مالک اشتر نخعی و ابو ایوب انصاری و محمد ابی بکر و باقی دیگر که سخن ایشان در دین سند است
و همچنین بعضی از امت که پیرو اهل البیت اند متفق اند در آنکه ابی بکر و عمر و عثمان منافق بودند در حال حیات رسول خدا و بعد از
وفات رسول صلعم خدا کافر شدند و کافر از دنیا رفتند پس ای ابراهیم علی ابن ابیطالب علیه السلام که باتفاق موافق و مخالف خلیفه خدا
و وصی رسول صلعم و امام خلایق بوده باشد زنی که بخلاف حکم خدا و رسول صلعم خود را آراسته بیرون آید و لشکر کشیده با امام
بحق محاربت نماید باتفاق جمیع اهل اسلام کافره و ملعونه است و در جهنم خواهد بود ابراهیم گفت ای حسینه شنیدم که اگر کسی در خواب
بیند که قدم رسول خدا صلعم بخانه وی رسیده آنکس را امید مغفرت است و دیگر آنکه رسول خدا صلعم فرموده که هر کس جلد من
کرده باشد آتش دوزخ بر وی حرام گردد عایشه و حفصه که سالهای دراز همخوابه و همدم و مدخوله رسول صلعم خدا بوده باشند
چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند ابدا حسینه گفت ای ابراهیم همخوابه و همدم بودن و ملازمت و صحبت
رسول خدا صلعم مجلی موجب غفران و خلاصی از نیران خواهد بود کسی را که بدل و زبان با او ایمان آورده باشد و رسول و اهل البیت
وی منافق نبود و کسی که کفر و نفاق را جمع کرده بعد از رسول صلعم با اهل البیت او این فضیحت کند ای ابراهیم فرج علیه السلام

شیخ المرسلین بود و پیغمبر اولو العزم و لوط علیه السلام پیغمبر مرسل بود و این دو پیغمبر بزرگوار زنان ایشان منافقه
بودند و این هر دو از پیغمبران فرزندان داشتند و عایشه و حفصه از رسول خدا فرزند نداشت و زن نوح را واعله
نام بود و زن لوط را والهه و الهه اهله نیز گفتند و از ایشان زنا و فجور واقع نشده باتفاق و گناه ایشان همین بود
که بر شوهران خود را فاش کردند و قوم را خبر دادندی از اسرار ایشان و حضرت پروردگار میفرماید در قرآن مجید
ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا
وقیل ادخلا النار مع الداخلین و مضمون و مدلول این آیت کریمه اینست که زن نوح و زن لوط که در تحت زوجیت این
دو بنده صالح بودند و از ایشان خیانت بظهور رسیده و خدا تعالی بطریق تمثیل میفرماید که این دو پیغمبر بزرگوار
بفریاد ایشان نرسیدند و شفاعت ایشان نکنند و گویند ایشان را یعنی آن دو زن را که در دوزخ داخل شوید با آنکه در
دوزخ داخل میشوند یعنی مثل کافران دیگر ای ابراهیم این مزخرفات و جهالات را از نبوت و امامت و خلافت ضایع
نتوان گذاشت این فضایح و قبایح از زن نوح و زن لوط کجا واقع شد که بعد از رسول خدا خود را آراسته بر شتر سوار شوند
و لشکرها جمع کنند و با وصی رسول خدا و برادر و ابن عم وی بی سببی محاربه نمایند و چندین هزار مؤمن و منافق کشته شوند و بعد از زن
پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول خدا دفن کنند و بعد از آن بر استر سوار شود و جهال مدینه را و بنی امیه را جمع ساخته باتفاق
بعضی ازینها بنی امیه چند و امام حسن علیه السلام را تیرباران کنند و نگذارند که نور دیده رسول خدا را در خانه
حدیثی دفن کنند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرماید که تجملت تبغلت وان عشت تفیلت لک التسع من
الثمن فهی لکل تصرفت یعنی بر شتر سوار شدی و با امام بحق و ولی خدا بی علت محاربه کردی و بر استر سوار شدی و فرزند رسول
خدا را تیرباران کردی و اگر زنده می بودی بر فیل هم سوار میشدی و ترا میانه نه زن تسعی از ثمن میرسید در حق جمیع
ایشان طمع کردی و بناحق تصرف نمودی ای ابراهیم هر که در کفر عایشه مضایقه کند بلا شک اقرار بخدا و رسول و قیامت
و حشر نکرده باشد و اعتقاد به بهشت و دوزخ و وعده و وعید ندارد و در کفر آنکس نیز هیچ شک نبود و در آنکه
در حین حیات رسول خدا هیچ یکی از ایشان راضی نبود هیچ دغدغه نیست و این آیت صریح است و شاهد است بر این معنی
که عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن یعنی اگر تو ایشان را طلاق دهی حق تعالی بدل ایشان
بهتر از ایشان دهد ای ابراهیم چون بر حقیقت احوال عایشه غازیه اطلاع یافتی دانستی که مدفون بودن ابی بکر
و عمر در حرم رسول خدا محض ظلم و عناد و کفر و فساد است در دین دیگر بیار آنچه داری ابراهیم گفت
ای حسنه حضرت عزت و جل جلاله در آیت غار ابی بکر را صاحب رسول خوانده و او را از آن فضایل
بسیار حاصل است حسنه گفت بخدا که ابی بکر را از آیت غار هیچ فضیلتی حاصل نیست بلکه از ظاهر آن
آیت فضیحت ایمان وی بر مسلمانان ثابت است بیان فرمای ای ابراهیم آن فضایل که ادعا کردی ابراهیم گفت که کلام مجید ناطق آمده است

الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن
ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها اول همراهی وی با رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم که اگر کسی را نسبت بمنزله وی دوست داشتی آن کس را بروی تا انیس و جلیس وی او دی فضیلت دوم آنکه خدای تعالی
وی را صاحب رسول صلی الله علیه وآله خوانده سوم آنکه خدا و رسول او را محزون نخواستند و برای رفع خوف
وی گفتند و لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم آنکه ان الله معنا لفظ جمع گفت که یعنی خدای با ماست
پس معنیش این بود که خدای با رسول و ابی بکر است پس این کمال فضائل است که از یک آیت ابی بکر را حاصل است
چگونه درین فضائل حسینه بخشند و گفت ای ابراهیم جواب این بشنو آنکه فضیلت نیست که بدین ها حشیم بخواهم میتوان
و آنها که ایشان را دیده بصیرت بود و عقل کامل درین فضائل از راه نروند و بدین مناقب کسی را افضل امت نگویند و بر
معصومان خاندان مقدم ندارند بدانکه فضیلت اول که بیان کردی که رسول خدا ابی بکر را برای آن با خود برد که او را بسیار
دوست میداشت والله غلط گفتی و آنها که این اعتقاد کرده اند غلط کرده اند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل بر رسول آمد و گفت
که کفار امشب بقصد قتل تو خواهند آمد باید که امر کنی امشب از اصحاب تو از خانه بیرون نیایند و امر الهی چنان است که
علی ابن ابیطالب علیه السلام که برادر با جان برابر تست بر جای خود بخوابانی که کسی که جان خود را از برای تو فدا میکند
اوست و خود متوجه سوی بفلان غار باش اما چنانکه مشهور است چون شب نزدیک شد رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب را طلبیده
امر کرد که امشب از اصحاب و احباب من هیچکس باید که از خانه بیرون نیاید که خدای را [illegible] مصلحتی است همه متوجه
خانه ها شدند بامر آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن برادر خود را طلبیده گفت یا علی امر الهی شرف نفاذ
یافته که تو بجای من بخوابی تا من از شر کفار محفوظ و مصئون بوده از شهر مکه فرار نمایم و بفلان غار بروم این سخن
اصلا بر حضرت امیر گران نیامد و از روی محبت و اخلاص گفت که هزار جان من فدای حکم الهی و نفس رسول باد و هیچ
من خایف و هراسان نشد رسول خدا او را در بغل گرفت و روی او را بوسیده گریه بسیار کرد و گفت یا علی ترا بخدا
سپردم و وی را بجای خود بخوابانید و برفت چون پاره راه برفت دید که شخصی در برابر حضرت می آید حضرت توقف
فرمود چون نزدیک رسید دید که ابی بکر است گفت ای ابی بکر من حکم خدا را بشما رسانیدم و گفتم که از خانه ها
خود بیرون نیائید چرا مخالفت حکم الهی کردی گفت یا رسول الله دلم از برای تو خایف و هراسان بود نتوانستم که در خانه
قرار گیرم پیغمبر صلی الله علیه و آله متحیر ماند بواسطه آنکه حکم الهی بود که کسی را با خود بغار نبرد در ساعت جبرئیل در رسید
و گفت یا رسول الله بخدائی که اگر او را بگذاری کفار او را گرفته از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند پیغمبر صلی الله
علیه و آله بالضروره او را با خود برده و در غار داخل شد ای ابراهیم ابی بکر مخالفت حکم خدا و رسول نمود و از
خانه بیرون آمد این نوع که من بیان کردم اجماع امت است که پیغمبر صلعم بالضروره او را همراه برد که مبادا اهانت کفار افتد و

بوجب

موجب رسوائی خدا شود و دلیل بیان ای ابراهیم که حضرت پروردگار از نفاق ابی بکر و بار شدن رسول را خبر
داده بود از آنچه بعد از رسول از ایشان واقع شدنی بود نسبت با اهل البیت علیهم السلام و چون پیغمبر صلی الله علیه
و آله از و ایمن نبود ضرورتا او را با خود برد و آیت یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و چندین آیت دیگر در باب
نفاق ایشان نازل شده ای ابراهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مستغنی بود از طلب و امین و انس او بحضرت پروردگار
بود و جبرئیل علیه السلام امین و جلیس وی بود و جنود لم تروها شاهد این حال است ای ابراهیم آنکه گفتی که خدا تعالی
وی را صاحب رسول خوانده بدانکه بمجرد صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود و در آن صحبت هیچ وقع و ضرری
از رسول صلی الله علیه و آله نتوانست کرد الا حیا نچه از دیگران در قصص و تواریخ مذکورست از وی نیز بود و دیگر در
قرآن صریح واقع شده که کافر با مؤمن صحبت می باشد و کافر صاحب مؤمن خوانده چنانکه میفرماید که قال له صاحبه
وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب من نطفة ثم سواک رجلا و همچنین در سوره سبا مذکورست
ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید و جای دیگر میفرماید که اولم یتفکروا
ما بصاحبهم من جنة از این قبیل در قرآن بسیارست عجبست از شما ای ابراهیم که از برای مشرکان نیز اقامت دلیل از
فضیلت میکنید اگرچه ابی بکر نیز یکی از مشرکان بود باطنا و دیگر آنکه زن نوح کافره بود و صاحبه نوح بود و همچنین زن لوط کافره
بود و او را با لوط صحبت [illegible] و خر را نیز صاحب خوانده اند و این در میانه عرب مثل شده که یسیل الصاحب الحمار یعنی همراهست
خر دست صاحب گفت [illegible] صاحب ایشان بود در غار پس ابی بکر را ازین چه حاصل شده باشد که او ولی بر ازا فاضلتیم
و اختیار او با رسول همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلت سوم لا تحزن را شمردی یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله از
غایت شفقت و مهربانی گفت غمگین مباش ای ابراهیم حزن ابی بکر در آن حال که با رسول بود از غایت خوف و بد دلی
طاعت بود یا معصیت ای ابراهیم از این سخن هیچ جواب نمی گفت ای ابراهیم اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس حضرت
رسالت او را از طاعت منع کرده است و از خوف منع فرموده نعوذ بالله من هذا الاعتقاد که پیغمبر کسی را
از طاعت منع کند پس اگر حزن او معصیت بود و خوف و بیم از سستی اعتقاد و عدم ایمان بخدا و رسول بود
پس او را معصیت ازین همراهی چه فضیلت حاصل بوده باشد و لا تحزن او را چه نتیجه دهد و بدانکه پیغمبر صلی الله علیه
و سلم طالب طاعت است نه معصیت و مانع و ناهی معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن ابی بکر
دال است بر قلت صبر او و عدم رضای او بصحبت رسول صلی الله علیه و آله و ثابت است که او را اعتماد
بقول رسول اصلا نبود چرا که محل وثوق بجانب رسول صلی الله علیه و سلم او را اعلام کرد که من
بحکم الهی متوجه این غار شده ام و ما محروس و محفوظ خواهیم بود از شر و از اعدای کفار
الهی و ضرری بما نخواهد رسید و دیگر بقول شما که میگوئید که ابی بکر انیس و جلیس رسول بود و همراه او از شما محبت

[illegible]

بغار بود پس چون بود که ابی بکر بدانست که پیغمبر صلی الله علیه و آله بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار رفت که آن همه جزع
وفزع می‌نمود و نزدیک بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسوا کند بلکه غرضش از جزع نمودن و فریاد کردن آن بود
که کفار مطلع شوند غایتش آنکه امر الهی بود و خدا تعالی حافظ و ناصر رسول بود ای ابراهیم اگر ابی بکر را به پیغمبر صلی الله
علیه و آله ایمان بودی بخدا تکیه داشتی که مار بر پای او زند و خدا تعالی او را نگاه داشتی از زخم مار چنانکه پیغمبر را نگاه
داشت از کفار با آنکه آمدند جمع کثیری و مکر بر گرد غار گردیدند و علامت پای آنحضرت تا در غار پیدا شد با وجود این
خدا تعالی او را نگاه داشت از شر اعادی ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی که رسول با ابی بکر گفت که ان الله معنا یعنی خدا
با ماست و حافظ و ناصر است چون بلفظ جمع واقع شد مدعای تو که خدای با ابی بکر است جواب اول آنکه لفظ جمع
برای تعظیم رسول است و غرض رسول آن بود که خدای حافظ و ناصر من است و بر تقدیری که شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد
او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن صریح فرموده که ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا
خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم بدان ای ابراهیم که خدا تعالی
میفرماید که نباشند از راه روندگان سه کس مگر آنکه چهارم ایشان خدا تعالی است و نیست پنج کس مگر آنکه خدا تعالی
ششم ایشان نیست و نه کمتر از این و نه بیشتر الا آنکه خدا تعالی با ایشان است و این آیت شامل حال جمیع کفار و یهود
و ترسا و مؤمن و منافق و غیرهم هست پس ابی بکر را از این چه حاصل و عیان در راه … ای ابراهیم و دیگر آنکه مسجد پیغمبر
هزار مرتبه از غار بهتر است و جمع می‌شوند با رسول در مسجد مؤمن و منافق و کفار و همچنین جمع شدند در سفینه
با بنی شیطان و بهیمه ای ابراهیم مثلاً شخصی حیوانی باشد مثل اسب و یا شتر یا حمار و از خوف دزدان
و دزدان شاه بخانه یا بوادی برد و گوید که خدای با ماست و ما را نگاه دارد در این منزل یا در این وادی یعنی مراد حیوان
که با من است آیا آن حیوان را چه فضیلت حاصل شود از این سخن چون حسنه سخن بدینجا رسانید هارون بسیار بخندید با آنکه
او را نصب بسیار بود با اهل بیت لعنه الله و در مقام عداوت و نفاق بوده و خدا تعالی او را حسنه چنان مهربان
کرده بود که اگر از طعن مردمان نترسیدی با وجود منصب سلطنت و خلافت و تجبر و تکبر از تخت پائین نشستی برخاستی و گرد حسنه
گردیدی دیگر مرتبه حسنه گفت ای ابراهیم متوجه باش که سوزد مطاعن ابی بکر در آیت غار بسیار است و از همه سواتر دلیل
بر بی بهره بودن ابی بکر از ایمان این آیت است که فانزل الله سکینته علیه ابن فوراجع است بحضرت رسالت پناه
ضمیر واحد مذکر مجرور و دلیل بر این قول است بر آنکه انزال سکینه بر ابو بکر نشد و از این بی نصیب است و اگر بر او انزال سکینه شده
بودی فانزل الله سکینته علیهما بایستی و بجای ضمیر واحد مذکر مجرور ضمیر تثنیه مذکر مجرور متصل بایستی والله اعلم و دلیل دیگر
بر کفر و عدم ایمان ابی بکر جهت آنکه الله تعالی در دو موضع اظهار فرموده در قرآن که بحضرت رسالت پناهی انزال سکینه نموده
اول در این آیت که گذشت در غار و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته شدند ابی بکر و عمر و عثمان
و بسیاری از صحابه گریختند رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در میان کفار گذاشتند الا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و

ده کس

و نه کس دیگر از احبای رسول و مؤمنان صحابه که فرار نمودند و در ملازمت امیر المؤمنین ع پای همت و مردانگی در میدان قتال
و جدال محکم کرده بودند و از سر و جان گذشته غزوات بتقدیم رسانیدند حضرت الله تعالی در حق ایشان فرمود
که لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت
ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و همچنین در جای دیگر میفرماید که فانزل الله سکینته علی رسوله و علی
المؤمنین و انزل جنودا لم تروها خروج خروج ابی بکر از سکینه خروج ولیست از ایمان و شما ازین غافل شده اید ای ابراهیم
چون در روز حنین و غیر آن با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مؤمنان همراه بودند انزال سکینه بر رسول و بر مؤمنان شد
و در غار چون غیر ابی بکر دیگری همراه نبود نه مؤمنان فرمود که فانزل الله سکینته علیه و ابی بکر را ذکر نفرمود مطلقا
و اگر ابی بکر را فی الحقیقة ایمان بودی بحذاء رسول ص بایستی که بجای ضمیر مفرد ضمیر تثنیه بودی و علیهما گفتی ای ابراهیم
چون حزن و تزلزل وی در غار خطا و معصیت بوده باشد و عدم سکینه مقوی آن پس او را از آیت غار هیچ نصیبی
نباشد بلکه عدم ایمان او ثابت است ای ابراهیم این نوع فضیلتی منقبتی را ذکر سکینه که از او کفر ثابت می شود و دیگر فضائلی که نقل
میکنید مثل این است و این نوع مزخرفات را در رشته کشیده و لباس فضائل در نظر اهل عالم جلوه میدهید و احادیث
موضوعه را در زمان خلافتش انداخته اید و فضیلت جمیع فساق و فجار بلکه اشد کفار بر معصومان خاندان ثابت میکنید
و علی ابن ابی طالب ع که جان خود را فدای رسول صلی الله علیه و آله کرده بود و بجای آنحضرت خوابیده که کفار وی را بجای رسول بقتل
رسانند و حضرت پروردگار مباهات کرده باشد بجمیع ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه من هر یکی از شما برادری داده ام هیچ یک
از شما هست که جان خود را فدای برادر دیگر کند گویند که هیچ یک از ملائکه جواب نگفتند امر الهی شد که بروید و ببینید علی ابن ابی طالب
که جان خود فدای حبیب و رسول من کرده ملائکه ملاء اعلی گروه گروه بامر رب عزت فرود می آمدند و زیارت حضرت امیر ع
میکردند و صلوات بر وی فرستاده دعا می کردند و امر الهی نافذ شد که جبرئیل و میکائیل یکی بر بالای سر و دیگری در پایین وی ساکن
شوند و حفظ آنحضرت نمایند تا شر کفار و قصد اعدا ای ابراهیم از عبد الله عباس روایت است که گفته همچنانکه اسمعیل ع تسلیم ذبح خلیل ع
شد با وجود مرتبه نبوت و خلت اسمعیل میل است که هیچ اذیتی از وی واقع نشده که مستحق قتل گردد و امیر المؤمنین ع شمشیر مشرکان شده
ایشان همه کافران بیدین بودند و همیشه در مقام قتل حضرت محمد مصطفی صلعم بودند و عداوت ایشان با حضرت امیر علیه السلام
بیشتر بود و حضرت علی ع جان نفسانی خود بجان خود جان رسول را حمایت کرد و این آیت در آن شب در حق علی علیه السلام
نازل شد که و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله الخ و این در جمیع کتب شما مسطور است و در قرآن
شما مکتوب چرا اظهار این نمی کنید و این فضائل را بیان و عیان نمی سازید و چون در شب غار امیر المؤمنین ع بر جای پیغمبر
بود و جان فدای او کرده و بجان حمایت وی کرده در فراش او خلیفه و قایم مقام او بود و بعد از رفتن
رسول صلی الله علیه و آله از غار بجانب مدینه خلیفه و قایم مقام بر سر اهل و عیال آنحضرت او بود و جمعی کثیر را از اهل حرم و اسباب

ایشان وشتر و گوسفندان تنها از مکه معظمه بیرون آورده بمدینه رسانید و گروه گروه از کفار بقصد قتل وی و غارت بر سر راه ایشان
می آمدند و هیچکس را یارای آن نبود که دست از ایشان ببرد و همه را بصحت و سلامت بمدینه برسول خدا رسانید اگر کسی را مهاجر گویند
بدین خصال و فضایل مهاجر توان گفت پس چون علی علیه السلام در فراش رسول صلی الله علیه و آله قایم مقام او بود و در سپردن
اهل و عیال او و رسانیدن ایشان بمدینه قایم مقام او بود و برسانیدن سوره برات بکفار بحکم الهی قایم مقام او بود پس چرا
بعد از رسول خلیفه و قایم مقام نباشد ای ابراهیم بدانکه ابوبکر یار رسول خدا در غار بود و با آنحضرت بمدینه توجه نمود صحیح نیست
که گویند که او مهاجرست جهة آنکه الله تعالی فرموده که ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله ورسوله ثم یدرکه
الموت فقد وقع اجره علی الله ای ابراهیم بدانکه هجرت رسول صلعم بحضرت الله تعالی بود و هجرت مؤمنان بحضرت
رسول و هر کسی که هجرت کند برسول صلعم باید که هجرت او بعد از هجرت رسول صلعم بود و چون ابوبکر با رسول خدا از مکه بیرون
رفته جایز نیست که شریک رسول الله بود در هجرت او با الله تعالی از برای آنکه ابوبکر نوکر او بود و ملازم و متعبد بود و رسول خدا
و رسول الله واسطه بود در میان الله تعالی و رسول متعبد بود با الله تعالی بی واسطه و چون ابی بکر متعبد بود برسول خدا پس جایز
نیست که شریک رسول بوده باشد در هجرت و هجرت برسول متحقق نمی شود الا بعد از هجرت رسول و اگر کسی قبل از او
هجرت نموده با او صادق نیست که گویند او مهاجرست حسنه چون سخن باینجا رسانید [illegible] یحیی را طلب کرد و گفت
ای یحیی احسنه هیچ تقصیر نکرد در دلیل گفتن بر امامت ابن عمم ای یحیی اگر حسنه [illegible] بر وی هر آینه و برا بنکاح
خود در آوردمی یحیی گفت با اسیر او بهر طریق که باشد در حق وی انعام و اکرام از فرایض است بعد از آن هارون با
ابراهیم نمود که ای ابراهیم حقیقت مسئله قضا و قدر و مضمون و مدلول آیت غار برمن ظاهر شد چگونگی در باب کلام الله
و حدوث و قدم آن میخواهیم که حقیقت آن مسئله نیز برمن روشن گردد ابراهیم از شرمندگی یارای حرف زدن
نداشت یحیی گفت ای ابراهیم چرا نگویی که کلام خدا قدیم است یا محدث ابراهیم گفت اعتقاد ما چنان است که کلام خدا قدیم
و کلام او نیز قدیم است چرا که کلام غیر حروف و اصوات است و کلام صفت خدا است و قایم است بذات خدا و صفات
وی قدیم اند و این حروف مکتوب که در مصاحف است دال است بر کلام خدا و اعتقاد ما چنان است که خدا تعالی قبل از خلق
مخلوقات آمر بود و ناهی چون ابراهیم سخن باینجا رسانید هارون روی از وی بگردانید و هارون در اصل معتزلی بود و برا خویش
و گفت ای حسنه چگونه ای در این باب حسنه گفت ای ابراهیم ترسایان سه قدیم ثابت کردند خدا تعالی جل جلاله عم نواله و عظم شانه
سرزنش و تکفیر کرد ایشان را که با شما شریک اند در بعد تا آنجا که فرمود لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة
و از این سه قدیم یکی اقنوم الاب و یکی اقنوم الابن و یکی اقنوم روح القدس بود و از او ل [illegible] برا خواستند و از دوم عیسی را و از سوم
جبرئیل را و گفتند که اگر سه قدیم نباشد نقصان خدا بود و شما که اشاعره اید هشت قدیم ثابت کردید ذات و قدرت و علم و حیات
و ارادت و ادراک و کلام و سمع و بصر این جمله را قدیم دانید سه مرتبه کفر شما ثابت است بحکم صریح قرآنی [illegible] انداج

کفر

کفر قدم بالاتر نهاده اید ای ترسایان ای ابراهیم جاهلان که کلام خدا قدیم بود چرا که کلام خدا نزد اهل البیت علیهم السلام آمده جمیع عقلا
این حروف را منظوم ست که محدث است و در مصاحف حقیقت اعتقاد ما چنانست که خدای تعالی قادر ست که ایجاد حروف و اصوات
منظوم کند در جسمی از اجسام و ذات خدا را باین اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف بود هر آینه مرتب بود
و بعضی مقدم و بعضی موخر و هرچه در و تقدیم و تاخیر باشد هر آینه حادث باشد و دیگر آنکه اوامر و نواهی و اخبار خدای تعالی
حادث ست از برای آنکه محال ست معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر قرآن معجزه محمد ست و محمد حادث
ست چگونه تواند بود که معجزه وی قدیم بود و اگر گویند که قدیم ما بین الدفتین ست این هم غلط بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابت
ست و بدیهی ست که کتابت محدث ست و اگر گویند حروف و صوت ست آنهم محال ست که حروف و صوت قدیم باشد
زیرا که بعضی بر بعضی مقدم یا موخر ست و بعضی سابق و بعضی لاحق هر یکی بزمان متناهی و محصور و هرچه چنین باشد قدیم نباشد
و اگر گویند قدیم آن معانی ست که از مکتوب و از حروف و صوت مستفاد و مفهوم میشود و آن معانی یا امر ست یا نهی
یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا منسوخ و چنانکه گفتیم محال ست معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن از
چیزی بچیزی فرمودن و از چیزی نهی کردن و نیز الله تعالی میفرماید که فلیأتوا بحدیث مثله و مراد از حدیث قرآن ست
و حدیث در مقابل قدیم ست و هرچه حدیث باشد قدیم نتواند بود و همچنین خدای تعالی می فرماید که ما یأتیهم من ذکر من ربهم
محدث [illegible] قرآن ست بدلیل انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و محدث در برابر قدیم ست و اگر قرآن
قدیم باشد انبیا و اولیا و صلحا و فساق و فجار و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند و دیگر آنکه گفتی که خدای تعالی
قبل از مخلوقات امر و نهی میکند که یا ایها الذین امنوا و یا ایها الناس اتقوا و یا ایها النبی اتق الله و یا ایها الذین
امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم ای ابراهیم اگر شخصی در خانه تنها نشیند و گوید که ای سالم بیا و ای غانم برو
و ای قابل بر خیز و ای مقبول بنشین و شخصی از وی پرسد که را میخوانی و با که سخن میگوئی گوید که من در خاطر دارم که بعد از سی سال غلامی
چند بخرم و ایشان را سالم و غانم و قابل و مقبول نام خواهم کرد و ایشان را میطلبم و با ایشان سخن میگویم هر کس که عاقل باشد چنین کس را
که با معدوم خطاب کند و مکالمه نماید بسفاهت منسوب خواهد کرد و مجنون خواهد گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود که
افعال سفها و مجانین را بخدا نسبت کنند که بواسطه مدعای چند که شما را باشد چون حسنیه سخن بدینجا
رسانید هارون بفرمود که طبق زر بیاوردند و بر سر حسنیه نثار کردند و جمیع ارکان دولت و اعیان
مملکت که در آن انجمن حاضر بودند همه حسنیه را تحسین نمودند و اکثر از سلاطین زمان که از اطراف و اکناف
عالم در دار الخلافه جمع آمده متوجه مناظره حسنیه بودند و اکثر را داغ محبت اهل البیت بر جبین بود و حقیقت
اهل البیت بر ایشان ثابت شد غایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریق خود نمی توانستند کرد
جمله حسنیه را دعا کردند و جمیع خلایق از فصاحت و بلاغت و تقریر پاکیزه او متحیر مانده بودند و اکثر علما را شاعران شعر ...

سرها و زیر افکنده بودند و ابراهیم بر بالای کرسی زرین خجل و منفعل نشسته بود که حسینیه گفت ای ابراهیم تو امروز
اعلم و افضل این عصر و زمانی و من کنیز کمترین بی اعتبار که مرا از میانه کفار فرنگ به اسیری آورده اند و این
خواجه من کرد و درین مجلس شریف حاضر است مرا بخرید و درهم ها صرف خرید و شعار فرخنده آثار اهل اسلام تعلیم و تلقین نموده
بشرف اسلام و ایمان مشرف شدم و معرفت واجب الوجود را حاصل کردم و دیده بصیرت را گشودم و پیغمبر را و امام خود را
شناختم و معرفت حاصل کردم مرا شبهه چند در خاطر است که بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر سبیل شر و امتحان از تو سوال
میکنم باین که مشکلات مرا از نفس من زایل گردانی تا واجب شود که مدح تو گویم بآنچه سزاوار باشد و دانم که تو از سوال
این سیدانی و از دلیران ایشانی و از بعد الیوم در ملازمت تو عمر بگذرانم بدان ای ابراهیم که فرزند چون از مادر متولد شود
نه یهودیست و نه ترسا و نه مسلم است و نه مشرک و نه شیعه و نه سنی پدران و مادران و معلمان و استادان او را مسلمان
یا کافر یا یهود یا ترسا یا مومن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب مختلفه و بدان ای ابراهیم که هر کرا اعتقاد باطل بود
یکی از این دو حال بیرون نیست یکی آنکه اعتقاد خود را حق تصور کند و بدان محکم باشد تا روز مردن دوم آنکه داند که اعتقاد
باطل است و تلبیس کند و حق را بپوشاند و مردم را بدان فریفته کند و این هر دو صفت و سزاوار دوزخ باشند و امروز آنچه از تو
سوال میکنم بی مداهنه با من بگوئی و بدانکه من بتوفیق خدا و در دین پیغمبر و امام خود بیقینم تا جایی که گفتم مرا طی در حوض التحقیق
دانسته ام و اهل بهشت و دوزخ را و اهل حق و باطل را شناخته ام فاما بواسطه اختلافی چند که در امور واقع است نفس
من در آن متردد است که عقل کمتر راه بجایی میبرد و نقل آنرا بجایی دیگر می برد تحقیق آنرا مترصدم شما دو مسئله
را جواب گفتم و عاجز نشدم توقع دارم که این شبهه چند که مرا در خاطر است بیان کنی که مرا یقین حاصل کرد ای ابراهیم
بعد از معرفت الله و معرفت الرسول و معرفت الائمه بنای مسلمانی بر صوم و صلوة و خمس و زکوة و حج و جهاد بدان ای
ابراهیم که مرا معرفت صوم و صلوة حاصل است بحسب المقدور و بتقدیم میآرم و میدارم که بدولت خلیفه زمان مرا مکنت و
استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکوة مال خود را بارباب استحقاق میرسانم و بعد از آن بتوفیق الله تعالی طریق حج بیت الله المعظم را
طی کرده شرایط مناسک حج بجا آورم و جهاد که یکی از عبادتست الحال بر من واجب شده که بدولت خلیفه زمان با
کسیکه قصد دین من کند با وی جهاد کنم و بدانکه جهاد به تیغ و سنان بر زنان واجب نیست اما بسنان لسان و تیغ زبان
جایز است ای ابراهیم بدانکه عملها و مشقتها که متحمل آن شده ام مثل رفتن بمکه معظمه و قطع بعد مسافت آن و دادن آن زکوة بفقرا
و مساکین و روزه داشتن در روزهای گرم و وضو ساختن در سرماهای سخت و نماز گزاردن و وسوسه ها در نماز کردن و اینهمه تکلیفات
بر خود واجب کرده ام حال آن باشد که هست و حقیقت ایمان را بشناسم و طریق قرب بپروردگار حق تعالی ندانم و عالم نباشم که راستگو کیست و
دروغگو کیست و خانه خدا را که بحقیقت وجود پیغمبر است نشناسیم و وحی که بدو نازل شده باور نکنیم و بعصمت و طهارت و
راستگویی او ایمان نیاریم چرا که اینهمه زحمت بیفایده کشیم و چه لذت درین عملها و چه فایده درین مشقتها تصور کنیم و حال آنکه

و حال آنکه اینها کسانی اند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله خلافت کرده اند و تخلف ورزیده اند و چندین خونها بناحق
ریختند و غصب اموال نمودند و با اهل بیت پیغمبر خود آن جفاها کردند و این ایذاها رسانیدند که بر جمیع خلایق ظاهر است
و مخالفت خدا و رسول نموده که کفر است [illegible] کلمه شهادت گفته بودند و نماز و روزه و حج و جهاد بجای آورده اند و ضرورتاً
اظهار اسلام می نمودند و الحال ایشان را امام و پیشوا و خلیفة الله و خلیفة الرسول میگویند من این مختلفات را نمی دانم و این معتقدات را
که از دور و نزدیک ندا می کنند نشناسم و آنکه خدای تعالی اول بر دانایان امر کرد که چرا نیاموزانیدند چون امروز تو مستوای
اهل زمان و اعلم جمیع مردمانی بلکه اعلم علمای سنت و جماعت با من بگوی که آنانکه از برای جاه و اعتبار دنیا یا از
تعصب و عناد و بغض و عداوت طریق حق را پوشانیدند و مخالفت خدا و رسول نمودند در لعنت خدا باشند یا نه و لعنت
کردن بر ایشان واجب باشد یا نه ابراهیم سر در زیر افکنده و جمیع خلایق در هارون می نگریستند و هارون نیز سر در زیر افکنده سکوت اهل مجلس
دیگر باره حسینه گفت ای ابراهیم بگو که هیچ یک از آدمیان به تحقیق اصلی رسیده اند و اگر رسیده اند از راه هدایت و عطای
خدای تعالی شده یا از راه کسب حاصل کردن یا از هر دو جانب ابراهیم از ترس جواب نمی گفت حسینه گفت ای ابراهیم
با من بگوی که هر اشکالی در دین باشد کجا بروم و از که تحقیق نمایم امروز درین مجلس بهشت آئین اکثر علمای عراق و روم
و مصر و مکه و یثرب حاضر اند و هیچکس جواب من نمیگوید گویند ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود و نزدیک هارون نشسته
بود و قاضی بغداد [illegible] بر آمد که ای حسینه سوال تو نه بر سبیل تحقیق است بلکه از روی طعن است و تشنیع و تعریض
[illegible] جواب این سوال کن حسینه گفت بدانید که بسیاری از احادیث شنیده ام و تفاسیر مطالعه کرده ام که نقل از امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سلمان و ابوذر و مقداد بوده و در نزد بعضی مردمان
بخلاف آن میگویند و شما نیز مخالفت ایشان نموده و آنها را باطل میدانید و هر که بران عمل نماید تکفیر میکنید و اکثر نقلهای شما
از معاویه و عمرو عاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشان است و بدرستیکه در دست مردمان حق است و باطل است
و راست هست و دروغ هست و ناسخ هست و منسوخ هست و خاص هست و عام هست و محکم هست و متشابه هست و حفظ
هست و وهم هست و این دو گروه که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابت است با من بگویید که ازین دو گروه کدام یک دروغ
گفتند و بر پیغمبر افترا کردند و احادیث موضوعه بر زبان خلایق انداختند و قرآن را موافق حدیث موضوعه ساخته تاویل نمودند
حال آنکه صاحب شریعت میفرماید که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس که ایشان را پنجم نیست گفتند آنان چه کسانند فرمود که اول
مردی است منافق که اظهار میکند ایمان را و تن بمسلمانی داده و از خدای نمی ترسد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت
بخدا و رسول اگر مسلمانان بدانند که منافق است و بعمدا دروغ میگوید بر پیغمبر صلعم از وی قبول نکنند و سخن او را باور ندارند
و لیکن مردمان میگویند که او در صحبت پیغمبر بوده و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده پس آن حدیث را
از وی قبول کنند و اعتبار نمایند و حال او را ندانند و بر نفاق او مطلع نشوند چنانکه حضرت پروردگار میفرماید

وصفت میکند منافقان را که اذا رایتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم یعنی چون ببینی یا محمد ایشان را
یعنی منافقان را عجب آید ترا غلیظی جسمهای ایشان و اگر سخن گویند گوش کنی سخنهای ایشان را پس چون پیغمبر صلی الله
علیه و آله نشناخت ایشان را دیگران چون شناسند پس از برای ایشان [illegible] و قبول کردند سخنهای
ایشان را و ایشان را بر سر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را با ایشان گذاشتند و بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان
و دنیا اند الا کسی که خدای نگاه دارد او را پس این بود یک قسم از چهار که گذشت قسم دوم از آنها که حدیث بمردمان میرسانند
مردی که سخنی از رسول خدا شنیده باشد و یاد گرفته پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نقصان و غلط از غیر معصوم
منصور است پس آن شخص عمداً دروغ بر پیغمبر خدا نگفت و آن حدیث غلط در دست اوست میگوید و بدان عمل میکند
و آنرا روایت میکند و میگوید که من چنین شنیده ام از رسول خدا پس اگر مسلمانان بدانستندی که آن غلط است
از وی قبول نکردندی و اگر آن راوی نیز بدانستی که آن غلط است هر آینه آنرا روایت نکردی بدان ای ابراهیم
که سوم از آنها که حدیث روایت کردندی مردی باشد از ایشان که سخنی از رسول خدا شنیده باشد که از چیزی اول
نهی کرد و بعد از آن امر کرد بآن و او حاضر نبود پس شنیده و یاد گرفته منسوخ را و نشنیده ناسخ را پس اگر آن
شخص بدانستی که آن حدیث منسوخ است از وی قبول نکردندی ای ابراهیم بدانکه چهارم از آنها که حدیث روایت
کند مردی باشد که دروغ نگوید بر رسول خدا و از ترس خدا و تعظیم رسول خدا و هیچ سهو و غلط [illegible] باشد و آنچه شنیده باشد
بلکه هر چه شنیده باشد که خدا و رسول خدا فرموده اند بی زیاده و نقصان همچنان روایت کرده باشد و منسوخ را [illegible]
که در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه هست حضرت پروردگار میفرماید که ما آتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا واتقوا الله پس اگر مشتبه شده بود که ندانست که مراد خدا و رسول چیست آیا چه کند پس بگو ای ابراهیم
که بنا بر قول کدام طایفه باید رفت و سخن کدام طایفه عمل باید کرد آنهایی که خدا بر پاکی ایشان گواهی داده که انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و با وجود طهارت و عصمت از اول تا آخر عمر محرم و همدم رسول خدا
صلی الله علیه و آله و صاحب اسرار خیر البشر بودند آیا بروایت ایشان عمل کردن اولی است یا غیر ایشان ای ابراهیم بدانکه همه اصحاب
رسول را اینقدر یارای سوال کردن از رسول نبود و تحقیق و تفحص و تجسس هر چیزی نمیتوانستند نمود از برای آنکه اکثر اصحاب
هیچ وقت سوال نبود چرا که خدای تعالی ایشان را منع کرده بود از سوال چنانکه فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا
عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای آنهایی که ایمان آورده اید سوال نکنید از چیزها که اگر سوال کنید چیزی
ظاهر شود که شما را بد باشد چون این آیه نازل شد ترک سوال کردند و همیشه اصحاب در این آرزو بودند که
اعرابی بیابانی بیاید و سوال کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای من جعفر بن محمد روایت کرده و من از وی شنیدم که او از جد خود علی
ابن الحسین علیهما السلام روایت می کرد و او از پدر بزرگوار خود ابا عبدالله الحسین و او از پدر بزرگوار [illegible]

که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیاء المرضیین و ابو الائمة المعصومین و وصی رسول رب العالمین علی بن ابی طالب
صلوات الله وسلامه علیه فرموده بسلمان فارسی که ای سلمان من هر شب یکبار نزد حضرت رسول در آمدمی و با وی راز گفتمی و
هر روز با وی یکبار خلوت نشستمی و جواب گفتی مرا از هر چه پرسیدمی و گشتمی با وی هر جا که گشتی و همه اصحاب پیغمبر دانستند
که هیچکس غیر از من چنین نکردی و پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر مرا محرم راز خود ندانستی و هیچکس نشستی بغیر از من که در خلوت
نزد او رود و بیشتر آن خلوت در خانه من بودی و هر گاه که من نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شدمی در بعضی از
منازل وی خلوت کردی از برای من و زنان خود را و غیر ایشان را برخیزانیدی تا نماندی در خانه بجز من و هر گاه که
برای خلوت بخانه من بیامدی فاطمه را و فرزندان مرا برخیزانیدی و چندان سوال کردمی که هیچکس را طاقت
جواب آن نبودی مگر آنحضرت را و وی از روی شفقت و مهربانی جواب من گفتی و جبرئیل علیه السلام در برابر من
با وی سخن گفتی و هیچ سخن را از من نهفته نگفتی یا رسول خدا و من جمله را شنیدمی و هیچکس دیگر را از این میسر نبود
بغیر از من و هر گاه که سوالات من تمام شدی خود ابتدا فرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرود نیامد
و هیچ چیز معلوم نکرد از حلال و حرام و امر و نهی یا طاعت و معصیت یا آنچه بوده و خواهد بود و همچنین آن چیزی
که او را معلوم بود الا که آنرا بمن تعلیم کرد و بر من خواند و املا کرد و من بخط خود نوشتم و مرا تاویل آن خبر داد و
ظاهر و باطنش را بمن عیان کرد و هر چه او گفت یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکردم چون حسنیه سخن باینجا
رسانید اهل آن مجلس بسیار گریستند و همه تصدیق حسنیه کلام وی کردند و ابراهیم بعلت قولنج گرفتار شده
سر در زیر انداخت حسنیه گفت ای ابراهیم چون کیفیت احوال و اقوال را و بیان اصحاب و تفسیر و حدیث را
شنیدی این زمان معتقدات این دو گروه را نیز بر تو بیان کنم بفرمای تا اعتقاد کدام طایفه موافق حق است
و کدام باطل بدانکه ای ابراهیم اعتقاد اهل البیت و آنهایی که بر طریق ایشانند آن است که خدا را حکیم و عادل و
پاک و منزه میدانند و صفات قدیمی با وی نسبت نمی کنند و همه عزتها بدو حواله می کنند و او را عالم و قادر
بر همه چیز و بینا و حکیم و مهربان بر همه کس میدانند و اعتقاد دارند که خدای عز و جل خالق آسمانها و زمینها
و ما فیها و ما بینهماست و آفریدن بندگان از خاک و پروردن ایشان از نطفه و حیات و روح و اعضا و دیگر
مشتهیات اغذیه و ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح که سبب قوام حیات و معاش و راحت دنیا است و سبب عبادت
و عبودیت و دیگر نعمتها سبب دنیا چون آفریدن عقل و قوت و معرفت و بعثت رسل و عصمت انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام علم
شریعت و بیان احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق و الطاف و بهشت و دوزخ و ثواب و نعیم باقی و حیات
ابدی و دیگر جمله الطاف که فعل الله است و میگویند که خدای تعالی فاعل قبایح نیست و هر فعلی که از وی صادر میشود مشتمل است
بر غرض و حکمی و ظلم و عبث کار وی نیست و تکلیف ما لا یطاق نکند و بنده خود را تکلیف باختیار ثواب و بد ایشان را بر نیک کرداری و عقاب
ایشان را بر بد کرداری ... و نهی او و را از ... او قادر است بر آنچه بندگان قادر نیستند و گویند که خدا هرگز بکفر و فسق بندگان رضا ندهد

اثبات امامت

از برای آنکه امر بد هم محال است و ارتکاب قبیح است بر آنچه میدانند که سخن گویا بوده‌اند و گویند که خدای تعالی هرگز بکفر
و فسق بندگان رضا نداده و کفر و فسق و ظلم بتقدیر وی نیست و بکلمات [illegible] و اگر گویند که کنند زیاده از آن
انبیا معصوم اند — مزد دهد و گویند که هیچ چشم او را در دنیا بدیدن و دیدن وی را محال دانند بخشم بشر و گویند که از جمیع صغایر و کبایر و سهو و نسیان
بر ایشان روا ندانند و گویند که جمیع انبیا را خدا تعیین اوصیا نموده هرگز هیچ پیغمبری بی حکم الهی وصی تعیین ننموده و هرگز
و هیچ پیغمبر بر امت وصی تعیین نفرموده اند هیچ پیغمبری بی وصیت از عالم نرفته اند و گویند که اوصیای جمیع انبیا معصوم
و مطهر بوده اند و گویند که پیغمبر ما افضل انبیا بوده و وصی او بحکم الهی سید اوصیا است خدای او را تعیین نموده آیات
قرآنی شاهد حال است و پیغمبر باجماع امت از متقدمین در غدیر خم امت را بوصایت و خلافت و امامت او وصیت
۳ بقول رسول خدا — فرموده بحکم الهی و گویند که خلفای رسول خدا دوازده اند جمله معصوم و مطهر اند بحکم نص قرآنی و صاحب معجزات و آیات
و دلالات اند و صاحب علم لدنی و جامع جمیع علوم و از موافق و مخالف هیچ کس انکار عصمت و طهارت و علم و
شیعه [illegible] — سخاوت و شجاعت و زهادت و کرامت و قرابت ایشان نتوانند کرد و مشاهد ایشان قبله حاجات عالمیان است
و مطیع ایشان بحکم خدا و رسول ناجی و رستگار اند و منکر مخالفت ایشان ملعون و مردود و خاسر و اخس کفار است و گویند
که عالم از لطف و رحمت پروردگار خالی نباشد و باید که امام معصوم منصوص بود و در این باب از دلایل عقلی و نقلی کتابها
۴ مخالف — ساخته اند و گویند هر اجماع که نص بود باطل و بی اعتبار است و اجماع فساق و فجار را اعتبار [illegible] هرگز بی طهارت
نباشند و بی نیت وضو و غسل نکنند چنانچه رو با بو یوسف کرد که از شاگردان ابوحنیفه بود و گفت که آب
پلید وضو نکنند و به هر دو دست روی نشویند که پیغمبر فرموده که الیمین للوجه والیسار للفرج و مسح گوش و گردن نکنند و
[illegible] — آن را بدعت دانند و بخلاف حکم الهی پای نشویند و نماز را بی نیت درست ندانند و بسم الله از فاتحه ندانند و
و معنی فاتحه بفارسی تجویز نکنند و بجای سوره دو برگ سبز در سجود و رکوع و قیام و قعود بطریقه که رسول خدا
سبز نگویند — و اهل البیت و صحابه کبار فرموده اند بجای آرند و بجای سلام بر انبیا و ملائکه باد رها نکنند چنانچه [illegible]
در نجا رسانید خلایق و هارون یکبار بخندیدند و ابو یوسف تمسخر نمودند چنانچه گفت ای ابراهیم گو
خرگوش مستحاضه حلال ندانند و گوشت سگ بچه حلال ندانند و پوست سگ و هیچ نجس العین را
بدباغت پاک ندانند و شراب جوشیده را حلال ندانند و شطرنج و جمیع شقوق قمار را حلال ندانند
بحکم نص الهی و حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم و لواطه را حرام دانند و قتل فاعل و مفعول را واجب
دانند و جمیع سازها را حرام دانند از نی و طنبور و غیرها و در نماز اقتدا به هر فاسق نکنند و فاسق را لایق
امامت ندانند و اقتدا به مرد عادل کنند و متعه حج و متعه نسا را بسخن یک فاسق منع و معطل
و ضایع نگذارند و روی شافعی کرده گفت که دختر خود که از زنا حاصل شده باشد عقد نکاح جایز ندارند و نگویند

(حاشیه: ۲ اجتناب نمایند — [illegible])

که فرزند

که فرزند چهار سال در شکم مادر بماند [illegible] سخن بدین جا رسانید در شافعی نگاه کرده بخندید و شافعی را مجال
نفس زدن نمانده بود [illegible] ساقط می شود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگر
دانسته بود و گویند که حد ساقط [illegible] ذکر در لفیفه پیچد و با مادر دخول کند در راه کعبه و گویند که
حدیثست بر لواطه کننده و بقیاس عمل کنند و گویند اول کسی که بقیاس عمل کرد ابلیس بود که
گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین و دوم کسی که بقیاس عمل کرد ابو حنیفه
بود و توابع ابو یوسف و گویند که نجات من والامان باد و آنها جزم کنند که فرقه ناجیه مائیم و یقین دانند
که ائمه ایشان پاک و معصوم و مطهر اند و شفعا انبیا خود را و مخالفان خود را هالک و خاسر و کافر
و ظالم و ملعون دانند بحکم خدا تعالی و نص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تعصب و عناد کنند و از برای
تشفی نفس خود خون و مال هیچکس را حلال ندانند و بنابر سنت رسول انگشتری در دست راست
کنند و از برای عناد دیگران ترک سنت نکنند و صلوات بر ائمه معصوم خود فرستند و گویند که صلوات
بر اهلبیت رسول الله جایز نیست و پیروی سنت معاویه و یزید نکنند و گویند که خدا تعالی فرموده که
هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و علی بن ابی طالب را علیه السلام امیر المؤمنین
میخوانند و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص او دانند و گویند که در زمان رسول صلی الله علیه و آله همه کس او را
امیر المؤمنین خواندندی و در زمان رسول هیچکس را بغیر از وی امیر المؤمنین نخواندندی و گویند بحکم آیت
انما ولیکم الله و رسوله اکثر در زمان رسول صلی الله علیه و آله و برابه ولی الله علی امیر المؤمنین
گفتندی و صلوات بر ایشان فرستادندی و اعدای ایشان را به لعن خفی و جلی نوازش کردندی و گویند اجماع
امت هست در پاکی و طهارت و عصمت ائمه ما و هیچکس از اعدا و مخالفین ائمه ما نقل کرده اند و اجماع
خواص امت هست در کفر مخالفان ایشان و آنهایی که غصب حقوق ایشان کردند و گویند که پیروی سنت
پیغمبر و اهلبیت او صلوات الله علیهم مائیم و گویند اکثر عبادات و اعمال مستحبه که مخالفان ما بدان
عمل مینمایند و آنرا سنت رسول میگویند دروغ است و بهتان بلکه اکثر آن در زمان شیخین فاسقین
فاجرین ظالمین طاغین لاعنین کافرین ملعونین مردودین مخذولین اشتهار یافت مثل نماز تراویح
و غیر آن چون حسینه زبان بطعن شیخین دراز کرد علما بغداد فغان بر آوردند و دواتی بود نزد
شافعی بر داشته بجانب حسینه انداخت هارون بخندید و گفت ای شافعی وی کنیزی است ما او را معاف
داشته ایم از هر چه بگوید از قتل و آزار وی چه خیزد اگر توانید الزام وی نمائید بقرآن و حدیث
رسول الله صلی الله علیه و آله حسینه چون از جانب هارون تقویت یافت گفت ای شافعی ترا نه رتبه آنست که در میان

بعد از رفتن ما تشیع و فضیحت نسبت ترا بس است تو چهار سال سخن گویا گویدی بزعم خود اجتهاد خود کردی و
چهار سال از ما در متولد شدی و الحال بدین مسئله ابتدا ...... نسبت چرا مخالفت
اهل بیت کنی ای شافعی بر جمیع خلایق ظاهر است تو مرتدی چرا که در بدایت کار بر طریق اهل البیت
بودی و خود را یکی از بندگان و چاکران ایشان میدانستی و در اواخر حال تبعیت ابو حنیفه کردی از یک مخالفت
از نسبت باهل البیت علیهم السلام و در قصیده بجو اظهار مطاعن او از اجتهاد غلط و عمل نمودن بقیاس
کردی و این بر همه کس ظاهر است از حضار مجلس و در بیولا بواسطه جاه و عشایر پنج روزه دین خود را بدنیا
فروختی و اجتهاد کردی و ترا نیز آرزوی امامت و پیشوای خلق شده مثل ابو حنیفه لعین که ثانی شیطان
بود و شیطان ثانی رفیق او شدی و طریق خذلان بجانب نیران ای شافعی نبی نوح با طول عمر
و کثرت عبادت و ابراهیم با خلعت خلت و موسی با درجه مکالمت و ذو القرنین و سلیمان با سلطنت و مملکت
و داود با شوکت و قوت و عیسی با رفعت و منزلت خود سر بر آستانه دولت و عتبه ارادت پیغمبر ما صلی الله علیه
و آله تمنای اللهم اجعلنی من امت محمد صلی الله علیه و آله کردند و عترت اهل البیت او علیهم السلام که کمال دین
و برهان یقین و حفاظ شریعت و مقتدیان ملت و امنای رحمان و مفسران قرآن و حجج خدای و اوصیای
رسول صلی الله علیه و آله اند معصومان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا و منصوصان یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و سروران و راستان و صدیقان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و جان بخشان
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و نان بخشان و یطعمون الطعام علی
حبه مسکینا و یتیما و اسیرا ایشانند و بس و رئیس اهل البیت آن صاحب دولت است که پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم در حق او فرمود بقول روایت شما که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه
و الی ابراهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب و تشبیه پیغمبر
صلی الله علیه و آله را با علو شان و کمال رفعت چنین ابن عمی و برادر می و وصی بوده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله
او را بجمیع پیغمبران اولوالعزم برابر کرده باشد بزعم شما و جمیع اهل اسلام ای شافعی ترا چه بر این ذات
که شاه راه محبت و مودت او را گذاشته قدم در طریق خذلان و حریق ظالمان اهل البیت و گمراهان و الفضل
و غولان تیه منقصت و افول نهادی و دست ارادت در دامن گمراهان و پیشوایان ایشان و ائمة یهدون
الی النار زده که از میان جان سستی شافعی از غایت خجالت سر در زیر افکنده قوت جواب
و نه مجال استماع داشت دیگر مرتبه حسنیه متوجه ابراهیم شده گفت ای ابراهیم از زنگ ابی بکر بنا حق متصدی
امر خلافت

امر خلافت شده تا غایت بغیر از علی ابن ابیطالب علیه السلام و صحابه کبار بزرگوار او که بحجت و دلیل
منکرات و مرات الزام آن کرده [illegible] نموده ایشان را در میانه خلایق شرمنده و بی اعتبار می ساختند
و ایشان از خجالت سرها در زیر افکنده مجال جواب و زهره خطاب نداشتند از آن روز تا امروز از
کثرت اعدای دین و ظالمان پر کین مجلس را از اهل ایمان زهره و یارای آن نبود که اظهار مذهب حق
و طریق مستقیم اهل البیت علیهم السلام نماید و الزام اعدای آل محمد کنند بر این وجه که امروز بدولت خلیفه
زمان و ابن عم امیر المؤمنین میسر شده هارون در وی نگریست و بخندید حسنیه گفت ای علمای زمان
چه شد همه ها سرها در زیر افکنده اید و از افعال و کردار خود و مقتدایان خود شرمنده اید ای ابراهیم بگوئی که
پیغمبری صورتیست که بچشم توان دید یا آنکه معنی است در صورت که جز اهل کشف و عیان و ایمان آن را مشاهده
نتوانند کرد و بگوئی که چرا پیغمبر فرستادن بر خدای تعالی واجب است و هرگاه آن پیغمبر از دنیا بیرون رود معنی
نبوت که پیغمبری باشد همچنین از وجود او برود و غایب شود یا آنکه روح مناسب مقارب بروح پیغمبر باید که آن
پیغمبری را نگاه دارد یا پیغمبری بریده شود تا وقتیکه پیغمبر دیگر پیدا شود آیا در میانه هیچ حاجت بامامی هست
که احیای دین پیغمبر دهد یا نه ای ابراهیم بحق خدای که جواب من بگوئی که هیچ شنیدی که از این صد و بیست و
چهار هزار تن از انبیا و رسل اولو العزم بی آنکه وصی تعیین کرده باشند که از جهان رفته اند ابراهیم گفت نه حسنیه گفت
ای ابراهیم تعیین وصی بحکم الهی بود یا خود وصی و خلیفه تعیین می نمودند ابراهیم گفت تعیین وصی بحکم الهی بود
حسنیه گفت ای ابراهیم پس چون روا دارید که پیغمبر ما افضل انبیا و رسل بوده باشد خدای تعالی برای حفظ
دین وی وصی تعیین نکرده باشد چون تواند بود که پیغمبر ما امر کرده باشد امت را وصیت و خود بی وصیت از
عالم فانی بعالم بقا رحلت کرده باشد و از برای حفظ دین و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد نمی گوئی ای نادان
و جاهل که شما میدانید ای ابراهیم پیغمبر باید کسی باشد که متحمل شود امانتی را که همه آسمانها و زمین ها تحمل آن نتوانستند
کردن چنانکه حق تعالی فرموده انا عرضنا الامانة علی السموات والارض الآیة یا آنکه پیغمبر باید که خطا گوید و سهو و غلط
کند و هزل و سفاهت و عاشق پیشه و دروغگوی بود و روا بود که بدعای نفس خود بر مردم تکلیف نهد تا آنکه چند
کس بر او جمع شوند و بر او گواهی دهند و بعد از او هر چه خواهند کنند یا آنکه پیغمبری را حجتی و دلیلی از خدای می باید
و میثاقی که خدای تعالی از پیغمبران ستانده است چه چیز است و به چه چیز ایشان را فرموده و چگونه باشد عهد میان
خدا و رسولان و پیغمبران و این معانی که در قرآن مذکور است و اعتباری دارد یا اینها همه افسانه است بگوی
تا ما نیز این بار را از دوش جان خود بیندازیم و آسایش کنیم و زحمت خود دهیم تا مردم مرا افسانه [illegible]
اول ایشان خواهد امام کیست ای ابراهیم بگوئی که امامت چه چیز است و کدام است امامتی که حضرت ابراهیم خلیل را [illegible]

داد جانم بود و گفت که انی جاعلک للناس اماما و جای دیگر فرموده که وجعلنا للمتقین اماما و جای
دیگر فرموده که وجعلناهم ائمة یدعون الی النار بدانکه دو قسم امامت است امامت ابرار روشن شد امامت متقیان
و امامت اهل دوزخیان یعنی آنهایی که مردم را میخوانند بجهنم آیات آنهایی امام متقیان کدام است و
از پیغمبر بجای ایشان چه نسبت و امامت پیغمبری از خدا تعالی است باید آیا وصی پیغمبر و امام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم
خلیل باشد و آبا و اجداد او بزرگ و شریف باشند و هرگز بت نپرستیده باشد و با طهارت مولد بوده و شیعی ایشان
و نور علم و قوت نفسی و معرفت اسرار شرعی و احکام شرعی و آداب و اخلاق پسندیده و معرفت مبدا و معاد
و سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم ورزیدن و مداومت نمودن بطاعتها و دوری نمودن از شهوات و باکرم و
سخاوت و شجاعت و علم و عصمت و طهارت و حکمت و زهادت بودن و بر کافران و مؤمنان متقیان با
۲ از صفات او باشد رفق و مدارا و خوشخوئی بودن و نفقه کردن در راه خدای آنچه مالک آن باشد و اشکالات قرآنی و تحقیقات
قرآنی باید که نیکو داند و پیوسته با مسکینان صحبت دارد و از خبرهای گذشته و آینده خبر دهد و خدا
و رسول او را دوست دارند و چندین از آیات قرآنی در حق او نازل شده باشد بزعم مخالف و موافق چنین
از احادیث صحیح صریح پیغمبر در حق او فرموده باشد که مخالفان ناقل آنند و در کتب ایشان مسطور و مذکور است
و در جمیع وقایع دفع کفر و زندقه و لشکرهای عظیم نموده باشد و یک ضربت او با اعمال جن و انس
برابر کرده باشد بزعم مخالفان وی و ابن عم و برادر پیغمبر بود و او را نور چشم خود خوانده باشد با جماعت
آیا چنین کسی بامامت اولی و انسب بود یا آنکه امام باید که بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده باشد و
گوشت و پوست و خون وی پرورده شده از خمر و گوشت خوک و مدتی مدید طریق عبودیت لات و عزی
طی کرده اظهار ایمان نماید و بر منبر از جواب زنی عاجز گردد و گوید کل الناس افقه منی حتی المخدرات فی البیوت
و بکرات و مرات بقول مخالف و موافق به منبر اقیلونی بر زبان او جاری شده باشد و باعتبار
و اختیار عمر خطاب و ابو عبیده جراح و سالم مولی ابو حذیفه بن حصین و بشیر بن سعد و خالد بن ولید
و چند فاسق دیگر که در سقیفه بنی ساعده بدو بیعت کرده باشند امام شود و از اراذل است و بیشتر اوقات
بکرباس فروشی و جامه فروشی و خیاطی اوقات گذرانیده باشند و او و پدرش در زمان جاهلیت سر و تن
جوعان بر مائده عبدالله منادی زدندی تا مردم جمع شوند و طعام خورند و پس خورده و پس مانده با ایشان و چند در زمان
خلافت نیز خیاطی کردی و مردم انکار وی و مذمت وی کردندی انی ابراهیم رواست آیا چنین کسی بر معصومان
خاندان مقدم دارند و او را بعد از رسول صلی الله علیه و آله بزعم چند فاسق خلیفه رسول الله و قائم مقام و
دانند و اکثر او را امام خوانند با وجود عدم جمیع استحقاق که آن سبب فضیلت باشد ای ابراهیم بگو که این

دو امام

دو امام که تعریف کردم کدام یک با امامت و وصایت سزاوارترند ابراهیم گفت ای حسنیه ما منکر و جاحد
فضایل اهلبیت رسول علیهم السلام نیستیم و آنچه تو درباره فضایل علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام گفتی
بر ما ثابت است زیاده از آنچه عقول بشر ادراک آن تواند نمود ولیکن در خلافت ابی بکر اجماع امت است
و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لا تجتمع امتی علی خطاء یعنی در هر امری که امت اجماع نماید صواب خواهد
بود حسنیه گفت ای ابراهیم بدان خدای که آفریدگار عالمیان است که راست بگو که در هیچ جای در قفای شما
واقع است که در روز حجة الوداع رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرود آمد با مر رب العالمین و این آیت
بر وی نازل شده بود که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله
یعصمک من الناس بمردمان برسانید و بعد از آنکه رسول خدا خایف بود از رسانیدن والله یعصمک من الناس
جبرئیل نازل شد و بعد از آنکه دست علی ابن ابی طالب را گرفته و بر منبری که از جهاز شتر ساخته بودند برآمد و گفت
من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
والعن علی من ظلمه بعد از آن این آیت نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت
لکم الاسلام دینا و بگو ای ابراهیم بر آنچه سوگند داده و مکابره نا کرده آنچه واقع است بگوی پس ابراهیم متوجه شافعی و ابو
یوسف و علماء دیگر شد متحیر سر در زیر افکنده هیچ نگفت حسنیه متوجه علما شد و گفت بحق رسول الله که راست بگوئید
بتاج و تخت خلیفه که آنچه واقع است و آنچه شنیده اید بیان فرمائید چون علما را بتاج و تخت خلیفه سوگند داد نتوانستند
مداهنه نمایند ابو یوسف گفت ای حسنیه اکثر از اصحاب و مفسرین تصریح نموده اند که این آیت در حق علی ابن ابیطالب نازل شده
و آن حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهور است حسنیه گفت ای ابو یوسف چه گوئی در باب آیت انما
ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
بحق خدای که راست بگوئی که این آیت در حق که نازل شد ابو یوسف گفت این آیت در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام
نازل شده [illegible] حسنیه گفت ای ابو یوسف چه گوئی در این آیت مباهله که قل تعالوا ندع ابناءنا
و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین لعنت خدا باد و اگر خدای
حق تعالی بر فتوای ابو یوسف در روز مباهله از مردان بغیر از علی ابن ابی طالب و حسن و حسین و از زنان بغیر
از فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین کسی دیگر با پیغمبر بود گفت نه حسنیه گفت ای ابو یوسف خدا ایشان را علی ابن ابیطالب
علیه السلام نفس پیغمبر خوانده و این مخصوص آنحضرت است یا نه ابو یوسف گفت ای حسنیه مجلس [illegible] خلافت نکرده و کسی
انکار این نتواند کرد حسنیه متوجه هارون شد و گفت ای خلیفه زمان بحق محمد رسول الله که گواه باشید از زبان علمای مجلس خود
دیگر [illegible] متوجه علما شد حسنیه گفت یک سوال دیگر میکنم بحق یگانگی معبود که راست بگوئید که [illegible] علی

بحث وصیت

که رسول خدا در حالت نزع بود و اشارت کرد بجانب اصحاب و گفت که ائتونی بدوات و قرطاس واکتب لکم
کتابا لن تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذ بیارید که بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود از اصحاب
که مانع شد رسول خدا را از وصیت کردن و نگذاشت که دوات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت که این از
قضایای مشهوریست که عمر ابن خطاب بواسطه آنکه مبادا مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشتداد یابد
مانع آن شد و گفت ان المرء لیهجر حسبنا کتاب الله حسینه بخندید و گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف احکام
و نصوص الهی را معطل میگذارید و بیعت روز غدیر را کان لم یکن می انگارید و مانع وصیت رسول خدا می شوید
و هذیان گفتن بر رسول خدا نسبت می کنید و ایمان بکلام ملک علام ندارید که وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی ای ابراهیم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بامت خود که انا اشفق من الوالدین علی ولده
یعنی من مهربان ترم بشما از پدر بفرزند خود شفقت آنحضرت نسبت بامت بحیثیتی بود که آداب استنجا را
وانگذاشت و امت را تعلیم نمود و امامت و وصایت و خلافت را که از اهم مهمات دین و اتم امور نبوت
و رسالت بود معطل گذاشت و تجویز اهمال نمود هر که بر این اعتقاد بود یقین که از شفاعت وی نومید بی بهره
خواهد بود ای ابراهیم از این فضیحت نمی اندیشید و می گوئید که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم من
بگوئی که هر اجماع که مخالف نص بود منعقد می شود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم پس چون مستند می شوید
باجماع هارون بخندید و ابراهیم سر در زیر افکند حسینه گفت ای ابراهیم از نصوص در گذشتیم و تکلم الهی و رسالت
رسالت پناهی را یک جانب نهادیم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص امت
ابراهیم متفکر شد اگر بگفت که اجماع جمیع امت شده بود کذب وی ثابت می شد چرا که اهل یک شهر بلکه
یک محله اتفاق نکرده بودند الا چند فاسق مردود که بعداوت اهل البیت مشهور بودند و در حال حیات
رسول صلعم را نفاق می نمودند ابراهیم گفت ای حسینه خواص امت از اهل حل و عقد اتفاق کردند که او
اولی و انسب است بخلافت از دیگران حسینه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف و ای شافعی و ای علمای حاضر این
از شما سوال میکنم در حضور خلیفه زمان راست بگوئید که بعد از ابی بکر که متنازع فیه است اعظم و افضل و اقدم
از جمیع اصحاب که بودند و از خواص اصحاب که رسول خدا صلعم در فضایل ایشان احادیث فرموده کسانند
و از اهل البیت بنی هاشم چنان بودند که فضیلت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع عالمیان ثابت است
کسانند علی و حسن و حسین و عباس و طلحه و زبیر و عبد الله عباس و عبد الله ... و سلمان و ابی ذر و مقداد و اسود
و عمار یاسر و جابر انصاری و عثمان بن مظعون و ابو دجانه الانصاری و حذیفه الیمانی و ابی بن کعب و سعد بن عباده
و قیس بن سعد حسینه گفت ای خلیفه زمان بجز آنکسی که بجای وی نشسته که سوال می نمائی از علمای زمان که از اکابر بنی هاشم و اصحاب
کبار

سوال حسینه

انکار علما اجماع سقیفه را

کسانی اند با ابی بکر بیعت کردند یا نه هارون متوجه علما شد که بگوئید آنچه واقع است همه یکبار سر در زیر افکندند تا شخصی
سر بر آورد و گفت چرا سرها بزیر افکنده اید بگوئید آنچه بشما رسیده است از اخبار و آثار از احوال صحابه و اهل البیت
و وقایعی که روی نموده ابو یوسف گفت که ظاهر این است که در میانه اصحاب و اهل البیت مخالفت و منازعت
واقع نشده حسنیه گفت من آنچه واقع شده بگویم اگر تصدیق قول من کنید بر من است که از احادیث و اخبار و
تفاسیر شما بر شما ثابت کنم هارون گفت بگو حسنیه گفت بدانید که در حالتی که علی ابن ابی طالب علیه السلام با فضل ابن عباس
و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب کبار به تجهیز و تکفین و تدفین حضرت رسول خدا صلعم مشغول بودند اکثر از منافقان
صحابه در سقیفه بنی ساعده نشسته و پیغمبر خود را گذاشته اند و بکفن و دفن وی حاضر نشدند و از برای خلافت
منازعت کردند چون خبر بانصار رسید که جمعی از صحابه در سقیفه جمع شدند و تعیین خلیفه می نمایند جمعی کثیر از
انصار نیز متوجه شدند سخن در میانه ایشان دراز کشید گاهی ابی بکر بعمر میگفت که دست دراز کن که
با تو بیعت کنم و گاهی عمر بوی گفتی که تو از ما اقدم و اسنّی دست دراز کن که با تو بیعت کنم و گاهی سالم مولای
ابن حذیفه را تکلیف کردندی و گاهی ابو عبیده را گفتندی بعد از منازعت بسیار انصاریان گفتند
که منا امیر و منکم امیر و سعد عباده را که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم سعد مضایقه
بسیار کرد و تجویز خلافت نکرد تا آنکه بعد از مبالغه بسیار که انصاریان نمودند سعد راضی شد قیس ابن سعد چون دید
که پدرش راضی شد بامر خلافت برخاست و شمشیر برهنه کرده به پدر آمد و گفت چیست سبب نزاع بر علی ابن ابی طالب علیه السلام
از آنچه واقع شد در غدیر خم که رسول خدا بحکم الهی دست وی بگرفت و وی را بر شما امام و حاکم ساخت و همه راضی
شدید و با وی بیعت کردید و وی را تهنیت گفتید و این زمان مخالفت می کنید امر خدا را و پیغمبر شما را امروز ابتدای
شما عجیب است و انتهای بدتر ترک این معامله کن و گرنه سرت را از تن جدا می کنم چون سعد عباده این سخنان از پسر خود
قیس شنید پشیمان شده و استغفار نمود و انصاریان دیگر را تکلیف نمودند عمر برخاست گفت لا یجتمع سیفان
فی غمد این هرگز نشود و کس مرتکب خلافت شوند و این امر تمام نشود فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی بکر
رفت که سخن بسیار یکی [illegible] دست دراز کن که با تو بیعت کنم و فی الحال با بی بکر بیعت کرد و بعد از وی ابو عبیده
بیعت کرد و بعد از آن از اصحاب ضلالت یک یک و دو دو می آمدند و بیعت می کردند تا آنکه قریب بیست تن
نفر با وی بیعت کردند بعد از آن عمر خطاب شمشیر کشیده بر سر یکایک از اصحاب می رفتی و ایشان را
بقهر و جبر آورده با وی بیعت کردندی تا سه روز بدین منوال بود بعد از سه روز متوجه مسجد حضرت
[illegible] شدند و خواستند که رسول الله صلی الله علیه و آله را از قبر بیرون آرند و بر وی نماز گذارند امیر المومنین
علیه السلام چوبی که بدست وی آهن بود بدست گرفته بر سر قبر پیغمبر صلعم با ایستاد و سوگند یاد کرد که اگر شما را

دلیل حسنیه بابطال اجماع

نگذارم که پیغمبر را از قبر بیرون آید تا آنکه کشته شوم یا شما را بقتل رسانم و معاویه با ابی بکر گفت که ترک این مخاصمه کنید
که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که روزی که برادرم علی ابن ابی طالب علیه السلام شمشیر بر کمر بسته باشد و جوشن
بدین صفت بر دست وی باشد اگر مردم از مشرق تا مغرب بر وی حمله کنند غالب شود باذن الله تعالی و جمله را
بقتل رساند چون این حکایت از معاویه شنیدند ترک این معنی کردند و جمله بیامدند و در مسجد رسول خدا نشستند
و علی ابن ابی طالب علیه السلام با اصحاب کبار و مؤمنان دین دار و جمعی کثیر از بنی هاشم با آنحضرت بودند
از یک جانب بنشستند و گفتگو دراز کشید و علی علیه السلام بر ایشان حجتها گرفت و ابتدا کرد که پیغمبر
خود را گذاشتید بر این قبیل و تکفین و تجهیز و تدفین وی حاضر نشدید و بر وی نماز نکردید و متوجه سقیفه شدید
و در امری که بحکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناه ص بمن متعلق بود منازعت کردید و بمشورت چند فاسق
خلیفه از برای رسول ص تعیین نمودید و درین حال عثمان بن عفان با بنی امیه و عبد الرحمان عوف با بنی زهره
بیامدند عمر و ابو عبید برخاستند و گفتند ای بنی امیه و ای بنی زهره بیائید و بیعت کنید با ابی بکر همه ایشان
بیامدند و بیعت کردند و ایشان جمعی بودند که عداوت ایشان با علی ابن ابی طالب علیه السلام در حال حیات
رسول خدا صلی الله علیه و آله شهرتی تمام داشت و عمر با جمعی کثیر بیامد و در برابر حضرت امیر علیه السلام
و بنی هاشم بایستاد و گفت بیائید و بیعت کنید ابی بکر را که اکثر مردمان بیعت کردند زبیر برخاست
و دست بر قبضه شمشیر زد و گفت ویحک یا ابن خطاب علی ابن ابیطالب علیه السلام که برادر رسول
و عبد الله عباس و روسای بنی هاشم و خواص اصحاب رسول خدا را به بیعت ابن ابی قحافه که اراذل است
دلالت می کنی ترا این امر چه نسبت با آنکه خویشان رسول ص حاضرند و جمیع شرایط امامت و خلافت
در ایشان موجود است و زبیر قصد آن کرد که شمشیر فرود آورد بر سر عمر و عمر فریاد بر آورد که علیکم الکلب
فاکفونی شره و سلمة ابن سالم از عقب زبیر در آمد و دست بزد و شمشیر از دست زبیر بستد و بشکست
و بنی هاشم دست بر قبضه های شمشیر کرده بیکبار برخاستند امیر المؤمنین ع ایشان را منع کرد و آنچه با ایشان گفت که حکم الهی بر
نیست که شما شمشیر از غلاف بیرون آرید و ما را بغیر از صبر چاره نیست چون امیر المؤمنین ع دید که منافقان بعضی
باختیار و بعضی بقهر و اجبار بیعت کردند روی با بی بکر و عمر و خلایق کرد و گفت ای یاران مخالفت پیغمبر خود کردید
و حکم الهی را معطل گذاشتید و من بدین کار سزاوارترم از آنکه من برادر رسول اویم و نزد وی و وصی
وصی و وزیر وی ام و موضع سر وی و بکتاب خدا و سنت رسول ص عالم ترم از جمیع شما و اشجع و اسخی
و افصح و اعلم و اتقی و این کار حق من است از خدای بترسید و از رسول شرم دارید و حق من بمن گذارید عمر برخاست
و گفت یا علی اگر با همه را کشته باشد متابعت تو نکنیم و دست از تو باز نداریم تا تو بیعت نکنی

نکنی

نکنی یا بطوع و رغبت یا بجبر و کراهت و کریه آنست که امیر المومنین علیه السلام گفت اف لک یا ابن الضحاک الخبیثه بخدای که از تو
و اتباع تو که اصحاب ضلالت اند باک ندارم و نزد من چون مگس مرده می شمارم لولا و سبقت وصیت محمد صلی الله علیه و آله
و سلم ما ترکت احدا علی ظهر الارض کافرا بالله و منافقا علی رسول الله و جاحدا بولایتی و لکن اشکو بثی و حزنی الی الله
یعنی اگر نه آن بودی که پیشی گرفته وصیت رسولخدا ص یعنی امر الهی شده که شمشیر از نیام بیرون نیارم مگر در سه موضع
که آن قاسطین و مارقین و ناکثین اند که اگر چنین بودی بخدا نگذاشتمی متنفسی از آدمیان در روی زمین که کافر باشند
بخدای و نگذاشتمی احدی را از اعدای رسول ص آنانکه منافق بودند بر رسولخدا ص و نگذاشتمی یکی از منکران ولایت خود را و لیکن
شکایت میکنم غم و اندوه خود را بخدا ای ابن ضحاک اگر نه این بودی بایستی که زمانی پریشان میساختم جمع شما را و برهم میکردم
گروههای شما را ابو بکر و ابو عبیده هر دو از جای برخاستند و گفتند یا ابن عم رسول الله ما قرابت ترا و فضل ترا دفع نمیکنیم
الا آنست که تو جوانی و از سن مبارکت در آن وقت سی و سه سال طی کرده بود ابو عبیده گفت یا ابا الحسن ابو بکر پیرست
از پیران قوم او مهم بیعت تحمل تواند کرد و اگر خدا ترا عمر دهد این کار را بتو گذارند خاموش باش و فتنه خفته را
بیدار مکن تو میدانی که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چگونه است امیر المومنین علیه السلام گفت ای مهاجر
و انصار از خدا بترسید و عهدی که با پیغمبر خود در ولایت و امامت من بسته بودید فراموش مکنید و حقی
که اهل البیت پیغمبر است از خانه وی بیرون مبرید بخدای که شما میدانید که ما اهل البیت پیغمبریم و باین کار اولیتریم
و خدای ما را باین کار مخصوص گردانیده در این حالت بشیر بن سعد انصاری گفت که یا امیر المومنین اگر این سخن را انصار
میشنیدند پیش از آنکه با ابو بکر بیعت کنند هیچکس با تو خلاف نکردندی امیر المومنین علیه السلام فرمود
بخدای که من نپنداشتم که هیچکس این کند که شما کردید و حلال میدانستید اینهم که روز قیامت پیش رسولخدا ص چه
حجت آرید بخدای سوگند میدهم کسی را که روز غدیر از رسول ص شنیده باشد که من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه برخیزد و گواهی دهد زید بن ارقم که از مخالفان امیر المومنین ع است
روایت کنند که دوازده تن از اهل بدر برخاستند و گواهی دادند از آنهایی که با ابی بکر بیعت کرده بودند عمر
خطاب بترسید که مردم با علی ع بیعت کنند مجلس را برهم زد و برآشفت و خلایق را پراکنده گردانید روز دیگر دوازده
کس از اصحاب با یکدیگر گفتند چون ابو بکر بر منبر رود او را از منبر بزیر کشیم بعضی از ایشان گفتند این نشاید کرد تا
با امیر المومنین علیه السلام مشورت کنیم همه یکبار پیش وی رفتند و گفتند یا امیر المومنین ع حق خویش بگذاشتی رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که علی مع الحق و الحق مع علی بدانکه ما قصد آن کرده ایم که برویم و ابی بکر را از منبر رسول
صلی الله علیه و آله بزیر آریم بخدمت تو آمدیم تا چه صواب می بینی و چه میفرمایی و ایشان دوازده تن بودند اول
سلمان فارسی و خالد بن سعید العاص و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و از انصار ...

اول ابو الهیثم تیهان و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و خزیمه بن ثابت و ابی ابن کعب و ابو ایوب انصاری
رضی الله عنهم امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخدا اگر چنین کنید شمشیرها کشیده شود و جمله قصد کشتن شما کنند
و بنی هاشم نیز بشما اتفاق نکنند و چون چنین شود سر آمنه مرا دفع باید کرد و رسول خدا مرا خبر داده است که یا علی ناسلم
ترا بصیر فرموده و خبر داده است مرا که امت تو بعد از تو غدر کنند و عهد ترا بشکنند ای علی تو از من بمنزله هارون
از موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون را بگذاشتند و گوساله را اختیار کردند همچنین ترا بگذارند و دیگری را اختیار
کنند گفتم یا رسول الله مرا چه فرمائی حکم گفت صبر کن و با ایشان جهاد مکن و گرنه شمشیرها کشیده شود و فتنه
یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی برطرف شود و اسلام ناپدید شود زنهار که خود را نگاهداری و در خانه
قرار گیری که امر الهی چنین است تا آن زمان که مظلوم من رسی چون رسول خدا ص مرا فی بند بشستن و دفن و
مشغول شدم چون از آن بپرداختم میانه امت این مخالفت دیدم بر جمیع ایشان حجت گرفتم مگر بدین که از قوم
تا آخر نوبت بر مهاجر و انصار حجت ها گرفتم تا ایشان را بر من حجتی نبود و شما نیز بدیدید و آنچه از رسول خدا
شنیده اید با ابوبکر و اتباع او بگوئید ایشان برفتند و گرد منبر رسول خدا در آمدند و آن روز آدینه بود و ابوبکر
بر منبر شد این دوازده کس از اصحاب کبار که شب و روز انیس و جلیس سید مختار و حیدر کرار بودند هر یکی
فضلی فرو خواندند از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام یاد کردند و ابوبکر را بدان تشنیع ملامت کردند و از خدا
بترسانیدند ابوبکر چون حجتهای ایشان شنید فروماند و هیچ جوابی نگفت بغیر آنکه گفت ولیتکم و لست بخیرکم
اقیلونی اقیلونی یعنی مرا والی شما گردانیدند و من از شما بهتر نیستم مرا اقالت کنید عمر چون این
حکایت از ابی بکر بشنید گفت انزل علیها یا لکع یعنی فرود آی از منبر ای احمق حرامی خسیس چون جواب
نمیدادی پس ابی بکر را برداشته بخانه اش برد تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم خالد بن ولید
با سه هزار کس در مسجد و سالم مولی حذیفه با سه هزار کس دیگر در مسجد و همچنین می آمدند از منافقان
عرب تا آنکه دلهای ایشان از نفاق امیر المؤمنین علیه السلام مملو بود و جمله از خوف تیغ و اظهار اسلام نموده بودند
تا آنکه لشکر عظیم جمع کردند و شمشیرها کشیده و عمر در پیش افتاده متوجه مسجد رسول صلی الله علیه و آله
شدند و امیر المؤمنین علیه السلام با خواص اصحاب در مسجد رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودند عمر گفت
والله با صحابه علی علیه السلام اگر کسی از شما امروز سخن گوید سر او را بردارم و شمشیرها کشیده
شود و خالد بن سعید العاص رحمة الله علیه بر پای خاست و گفت ای پسر زن صهاک
الحبشیه ما را از شمشیرهای خود می ترسانی با این لشکر منافق که جمع کرده تهدید
میکنی بخدا که شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است اگرچه بعید و اندکیم ولی از شما بیشتریم از آنکه

حجت خدا علی ابن ابیطالب با ما بیعت اگر نه آنست که طاعت خدا بر ما واجب است شمشیر میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم و بعد خود
آشکارا می ساختیم در خدمت مولای خود امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت بنشین یا خالد مقام تو معروف و سعی تو مشکور گشت
و چون نشست سلمان فارسی برپای برخاست و گفت الله اکبر بخدا که باین دو گوش خود شنیدم از رسول خدا و اگر نه [illegible]
باشند هر دو گوش من کر باد که گفت بینا اخی وابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه یکبسه جماعة من کلاب اهل النار
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که وقتی باشد که برادرم و ابن عم نشسته باشد در مسجد من با جمعی اندک از یاران خود ناگاه
جمعی از سگان جهنم بر وی در آیند و قصد قتل وی و یاران وی کنند من هیچ شک ندارم که سگان اهل جهنم شمائید عمر خطاب
شمشیر کشیده از جای خود جست و قصد قتل سلمان کرد امیر المؤمنین ع از جای خود جست و گریبان عمر را گرفته و برابر خود
کشیده پس انداخت چنانچه شمشیر از دستش در افتاد و دستار از سرش بپرید و در میان مردم خجل شد ابوبکر با جمعی از
اصحاب برخاستند و عمر را شفاعت کردند امیر المؤمنین ع گفت یا ابن صهاک الحبشیة لولا کتاب من الله سبق وعهد من
رسول الله تقدم لو ایت ایّنا اضعف ناصرا واقل عددا انگه امیر المؤمنین علیه السلام برخاست با یاران خویش و گفت رحمت خدا
بر شما انگه عمر با لشکر سحاب در مدینه میگشت و یکیک از آن مردمی که خلافت ابی بکر انکار می کردند میطلبید و قهرا و جبرا بیعت
میگرفت او هر کجا جمعی در خانهای خود پنهان بودند ایشان را بیرون آورده بیعت میستاندند و بعضی را بقتل میرسانیدند تا مدت ها
و خبری غوغای خلافت و مناقشه در میانه ایشان بود تا آخر بطلب امیر المؤمنین علیه السلام بخانه رفتند حضرت سیدة النساء سلام الله
علیها واقع شد ولگد بر و زد عمر خطاب و ایذا و آزار سیدة النساء بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد عباده با دو هزار کس از
بنی خزرج با ایشان و قیس بن سعد بر هیچکس پوشیده نیست و مالک نویره با ده هزار کس از قبیله خود با ایشان بیعت نکرد
تا آنکه خالد بن ولید را فرستادند و آن مومن را در میانه نماز با ده هزار مومن بقتل رسانیدند و اموال ایشان را بغارت
بردند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع خواص امت شده باشد از خدا
بترسید و باز گردید از این اعتقاد فاسد و با خدا و رسول این دلیری نکنید ای ابراهیم اگر اجماع را اعتبار
بود در خلافت ابی بکر اجماع منعقد شده باشد پس چرا یزید و باقی بنی امیه که مفسدان و کافران دین لعین اند
امام نباشند چرا که آنقدر از مردمان که با ایشان بیعت کردند و متابعت نمودند صد برابر آنان بودند که با ابی بکر
و عمر بیعت نمودند پس باین تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچکس را شک نبود
در کفر آنکسی که امامش آنان باشند که سر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بریده و اهل بیت
او را برهنه و تشنه نشانده باسیری برده باشند و هتک حرمت اهل البیت رسول الله کرده باشند
ای ابراهیم بدانکه اجماع منعقد نشده در میان اهل اسلام مگر در قتل عثمان که از خواص و عام امت از
جمیع شهرهای اهل اسلام کتابها نوشتند و مردم را بر قتل او ترغیب نمودند بر قتل وی از شهر مصر قریب به سی هزار کس از ظلم او

و ویرا بقتل رسانیدند باقبح وجوه و مدت چند لیمان بر بالای سنبه چون سگ مرده در کوچه های مدینه می کشیدند
و گروه گروه از مسلمانان میرسیدند و لگد بر روی او میزدند و از ظلم وی شکایت می کردند الحاصل
آنکس که بحکم الهی خلیفه بود و نصوص الهی و حضرت رسالت پناهی در حق او بسیار او را خلیفة الله و خلیفة الرسول
نمیگویند و باز خود در جمیع کتب اعتقادیه خود می نویسند که خدا و رسول تعیین خلیفه نکردند و خلیفه کرده عمر خطاب
ابی بکر است بزعم شما و انکمال مبشر می ابی بکر را خلیفة الله و خلیفة الرسول میگویند و می نویسند پس بایستی که
او را خلیفة العمر میگفتند و می نوشتند ای ابراهیم با آنکه عمر خطاب و خالد ولید و جمعی از منافقان بنی امیه
با علی ابن ابی طالب عداوت فطری بوده باشند و اینهمه فسادها کرده باشند و چندین هزار خلق را از طریق حق
دور افکنده باسفل السافلین فرستادند ای ابراهیم هیچ امتی در دین پیغمبر خود این فسادها کردند و با اهلبیت پیغمبر خود
این ظلم روا داشتند آیا روا بود که برای تشفی نفس خود گاهی سعد بن عباده را خلیفه و والی کردهند و باز
معزول کنند و ابو بکر را بنشانند و گاهی عثمان را خلیفه سازند و باز بجبال سگ گالش بقتل رسانند و آنچه
موافق اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم بدانکه این دو گروه که ضدیت و مخالفت و محاربت
و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع امت ثابت است طایفه اول شیعه علی ابن ابیطالب را و امام حسن
و امام حسین و حضرت سیدة النسا علیهم السلام و سلمان فارسی و عباس و عبد الله عباس و عبد الله مسعود
و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و عمار بن یاسر و عثمان بن مظعون و محمد ابن ابا بکر و حذیفه الیمانی
و ابی بن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر ابن عبد الله الانصاری و ابو ایوب الانصاری و ابو دجانه
الانصاری و سعید بن عباده انصاری و قیس بن سعد انصاری و ابو لبابه و ابو الهیثم و میثم تمار و مالک اشتر
النخعی و فضیل بن عباس و ابو الاصباح و جعفر طیار و ابو سعید الخدری و سلمان بن سهر و سهیل بن حنیف و عدی
بن حاتم طایی و امثال اینها آنکسانند که از اول اسلام تا آخر عمر رسول خدا در خدمت و ملازمت آنحضرت بودند و در خلوات و غیر
خلوات با او بسر می بردند و بر طریق رسول خدا و عبادت آنحضرت و اعمال و افعال و اقوال او بهتر از دیگران اطلاع
داشتند و پیغمبر در حق هر یک از ایشان احادیث فرموده بعضی را از اهل امت خود خوانده و بعضی را گفته که بمنزله
در میانه دو چشم منند و در باب هر یک از ایشان منقبت ها فرموده و آنانکه اهلبیت وی اند و خدای تعالی
بر طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین خدای محبت ایشان را بر مردمان فرض کرده که قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و بحکم الهی قول ایشان صادق و کلام ایشان نص قاطع است ای
ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول الله و عبادت آنحضرت از فرایض و نوافل را اختیار و احکام بقول ایشان عمل
نمودن اولی و انسب است و اعتبار این نزد خدای تعالی و رسول وی مشهورتر است با آنکه تصدیق کردن و اعتبار نمودن قول ابی بکر و عمر و عثمان

و عایشه و حفصه و انس بن مالک و سعد و سعید و ابو عبیده جراح و عمر عاص و ابو هریره و براء بن عازب و خالد
بن ولید و سالم مولای ابی حذیفه و سعد بن ابی وقاص و طلحه بن عبدالله بن عامر کریز و معاویه و یزید و عمر سعد
و عبیدالله زیاد و مروان بن حکم و باقی بنی امیه که امامان شما اند آیا پیروی نمودن باین طایفه اولی است
یا بآن گروه که در اول ذکر کرده شد و اعتماد بر قول این طایفه بیشتر است یا آنها که اسامی ایشان در اول
ذکر کردی ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع امت ظاهر است و از روز وفات رسول خدا الی یومنا
هذا این دو طایفه قصد قتل و قمع یکدیگر کرده اند و در اعمال و افعال و عبادات و اعتقادات مخالفت این دو
طایفه ثابت است این زمان بگوئی که ازین دو طایفه کدام بر حق بوده اند و کدام باطل ابراهیم مانند حماری که بر گرد (ترض هارون)
آب و خلاب افتاده باشد متحیر و پریشان نه قوت سکوت و نه طاقت جواب و بهت هارون بر آشفت
و گفت ای ابراهیم چرا جواب نمی گوئی ظاهرا که تو تا امروز بر دین رسول الله بوده ئی امروز تو خود را اعلم و افضل
علماء اسلام میدانی کنیزی را الزام نتوانی داد با چندین علما و اهل فضل که با تو متفق اند در همه چیز ابراهیم مضطر
مانده بود چرا که اگر می گفت طریق اهل البیت رسول الله و معصومان خاندان و اصحاب کبار باطل است کفر وی
ثابت می شد و مخالفت قرآن و حدیث می بایست کردن و بیم آن نیز بود که خلایق وی را در مجلس هارون
در زیر لگدها کشند و اگر می گفت که طریق ابی بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان باطل است تضیع اعتقاد و ابطال
مذهب خود میکرد و بیم کشته شدن نیز بود هارون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده نمود روی به حسنیه کرد و
گفت ای حسنیه این علم از کجا حاصل کردی گفت حاصل کردم بتوفیق خدا و بسعی و جهد نفس خود هارون گفت
ای حسنیه استعداد تو در علم علوم که بود حسنیه گفت بر خلیفه زمان پوشیده نماند که چون من بسن پنج سالگی رسیدم
(سوال هارون از حسنیه) خواجه من مرا بحرم محترم حضرت امام ناطق جعفر ابن محمد صادق علیهما السلام فرستاد که در خدمت و ملازمت
بندگان آن عتبه علیه باشم و شرایط عبادت و قواعد طهارت بیاموزم چون مدتی در آن حرم محترم بخدمتگاری قیام
نمودم در طریق طهارت و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و بدان مواظبت می نمودم تا آنکه مدت هفت سال
از عمر من بگذشت یکروز حضرت امام علیه السلام بحرم محترم در آمده آب وضو طلب کرد اتفاقا آنکس که این خدمت
بوی مخصوص بود حاضر نبود من دلیری نموده فی الحال دویدم و آن ظرف آب برداشتم و بخدمت حضرت بردم چون
چشم مبارک آنحضرت بتغیر بر روی من افتاد از من سوال کرد که تو چه کسی گفتم که من ملازم فلانم و مدتی شده که درین حرم محترم
طریقه خدمت بتقدیم میرسانم آنحضرت فرمود که نماز میگذاری گفتم بلی یا مولای من گفت طریق طهارت و وضو
میدانی گفتم بلی و از هرچه که سوال نمود جواب موافق بعرض رسانیدم آنحضرت را شگفت تمام روی داده
متعجب ماند و کیفیت حال مرا از ملازمان عتبه علیه تحقیق نمود و کیفیت را بعرض رسانیدند در ساعت کس

فرستاد و خواجه مرا که اینجا حاضر است طلبید و گفت این کنیزک تو بسیار عاقل است و زیرک است او را بمن بفروش خواجه
گفت یا ابن رسول الله هزار جان من فدای تو باد کنیزک در ملازمت تو باشد و من نیز یکی از بندگان کمین و چاکران
کمترین توام از آن روز باز خدمت خاص آنحضرت بر من مقرر شده و چون اثر رشد و تمیز از من ظاهر شد پیوسته آنحضرت
مرا تعلیم می‌نمودی و گاهی که نسبت با آنحضرت دلیری می‌توانستم نمود بخدمت اولاد و اصحاب او که هر یک انجمن فصاحت و بلاغت را
شمعی و آسمان علوم و فضایل را ماهی بود و مطالعه علوم می‌نمودم چندانکه ببرکت توجه آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد و اکثر
از کتب تفاسیر و احادیث مطالعه کردم و اکثر از مسایل مشکله که علمای اسلام در تحقیق آن عاجز بودند حقیقت آنرا از آنحضرت تحقیق
معلوم می‌نمودم و تا غایت اجتهاد و اهتمام کردم که امروز در مجلس خلیفه زمان حقیقت مذهب خود را بر وفق و مخالف
ثابت کردم و منقطع نشدم هارون گفت ای حسنیه چه شنیدی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در رؤیت الله تعالی حسنیه
گفت شنیدم که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر ابراهیم گفت ای
حسنیه چرا موسی علیه السلام که پیغمبر اولوا العزم بود استدعا و طلب رویت نمود
چون رویت مر الله تعالی مستحیل است پس این طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو و این هر دو محل
گفت رب ارنی انظر الیک ای حسنیه این طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو بود آنکه موسی علیه السلام
نسبت حسنیه گفت ای ابراهیم طلب رویت موسی نه از روی جهل بود و نه از روی سهو بود
در طلب رویت مجبور و مقهور بود و جهت آنکه در حینی که بطور سینا رفت بمناجات هفتاد کس از بنی اسرائیل اختیار کرده
با خود برد چنانکه قرآن مجید بدین ناطق است که واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا آنکه چون موسی این جماعت را با خود
بطور برد با موسی گفتند ما از تو استدعا می‌کنیم که دعا کنی و از حضرت الله تعالی مسئلت نمایی که سخن خود را بگوش ما رساند در محلی که
تو با خدا مناجات می‌کنی موسی علیه السلام بنابر تکلیف قوم و التماس ایشان مسئلت نمود که حضرت پروردگار کلام
خود را بسمع آن جماعت رساند حضرت واهب العطایا اجابت نمود چون موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد
با ایشان گفت که هل سمعتم کلام الله بآذانکم یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را ایشان گفتند که ما شنیدیم
کلامی را اما نمی‌دانیم که کلام الله تعالی بود یا کلام شیطان تا باور نداریم و قبول نمی‌کنیم تا آنکه ببینیم الله تعالی را آشکارا
چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید که فقالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة
بظلمهم یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نمی‌آوریم تو را تا ببینیم خدا را آشکارا پس صاعقه گرفت ایشان را بسبب
ظلمی که کردند یعنی طلب رویت نمودند پس موسی علیه السلام گفت چنانکه قرآن بدان ناطق است که اتهلکنا بما
فعل السفهاء منا یعنی خداوندا ما را هلاک می‌کنی بآنچه سفیهان ما کردند یعنی طلب دیدار پس ای ابراهیم اگر قوم موسی در
طلب رویت معصیت بودندی و رویت ممکن بودی الله تعالی ایشان را بصاعقه هلاک نکردی و اگر موسی در طلب
رویت با ایشان شریک بودی می‌بایستی که موسی نیز بصاعقه هلاک [illegible]
هلاک

هلاک شدی ابراهیم گفت ای حسنیه بعد از آنکه موسی طلب رویت بدر خواست قوم خود کرد و بعد از سوختن و هلاک شدن
قوم خود چرا گفت تبت الیک حسنیه گفت ای ابراهیم موسی سوال پیش از دستوری کرد و اولی آن بود
که دستوری خواستی و بعد از آن سوال کردی و آن عدم دستوری نه کبیره نه صغیره و از آنجا که رفعت منزلت
است جهت ترک ادب استغفار کننده چرا که ایشان معصومان و برگزیدگان اند ای ابراهیم میان من و تو بحث رویت بود
من مستدل بودم بعدم رویت تبت الیک و بحث رویت دلیل من است و شاهد بر مدعای من ای ابراهیم دیگر آنکه
خدای تعالی با موسی علیه السلام گفت لن ترانی یعنی مرا هرگز نبینی در دنیا نه در عقبی چرا که لن از برای نفی ابدیست کاهی که با موسی
با وجود قرب نبوت و اولوا العزم و مکالمت نتوان دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه تواند دیدن ای ابراهیم دیگر آنکه صحت
رویت مشروط است بسه شرط اول سلامت حاسه بصر دوم صحت رویت مرئی سوم عدم حجاب و امروز همه این
شرایط حاصل است اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شدی و چون مرئی نمی شود دلیل است بر آنکه رویت او
محال است و نیز اگر رویت الله تعالی جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و محال است که او جسم و جوهر و عرض باشد جهت آنکه
این اشیا حادث و او قدیم است و ای ابراهیم دیگر آنکه لابد است که هر چیزی که مرئی میشود او را با کیفیتی توان دید و ذوات الکیف
محدث باشد و نیز هر چه او را ببیند باید که در برابر بیننده باشد و هر چه چنین باشد در مکان و جهت باشد و واجب الوجود در مکان
و جهت نیست پس دیدن وی محال بود ابراهیم گفت ای حسنیه چگونه بینی در آیت وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة
حسنیه گفت ای ابراهیم دیگر آنکه این آیت از مؤولاتست الی ربها ناظرة یعنی الی نعمة ربها ناظرة یعنی بنعمت خدا
و رحمت او نگرنده باشند دیگر آنکه مضاف محذوفست و مثل این در قرآن بسیار است دیگر آنکه نظر گردانیدن حدقه باشد بجهت مرئی
و این بر خدای تعالی روا نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست و دیگر آنکه هر کجا نظر باشد رویت که مراد است لازم نباشد چنانکه عرب
گوید نظرت الی الهلال فلم اره یعنی بماه نظر کردم ندیدم و اگر نظر بمعنی رویت بودی این سخن متناقض بودی ابراهیم گفت
ای حسنیه چگونه معنی این آیت که فمن کان یرجوا لقاء ربه حسنیه گفت دیگر آنکه لقا دلیل بود در مقابله حرف است
شما که خصم دیدن در مقابله بر خدای تعالی روا نیست دیگر آنکه لقا اگر بمعنی دیدار بودی خدای تعالی و دیدار لقای منافقان را اثبات
کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا وقتی که خدا را رسند و
باتفاق جمیع مذاهب منافقان دیدار خدای تعالی نخواهند بود پس معلوم شد که هر کجا در قرآن ذکر لقا است مراد از آن دیدار نیست
اگر نسبت بمؤمنان است ثواب خدا و رحمت وی است و اگر در حق کافران و منافقان است مراد از آن خشم خدا و عذاب وی است
چنانکه می فرماید و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون و در این آیت بمعنی رحمت است و این آیت شاهد آن است فاما الذین
کفروا وکذبوا بایاتنا ولقاء الآخرة فاولئک فی العذاب محضرون مراد از لقاء آخرت عرض ثواب آخرت است ای ابراهیم دیگر آنکه
اگر رویت در دنیا ممکن نبودی در آخرت ممکن نبودی خدای تعالی در جواب موسی و قوم موسی گفت که لن ترانی فی الدنیا یعنی مرا نبینی در دنیا لیکن

در آخرت بینی بدانکه این نفی مکلف است یعنی مرا نه بینی و نتوانی دیدن چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون او را
منقطع کرده گفت ای حسنیه مولای تو جعفر بن الصادق علیه السلام بچه دلیل مردمان را از شیعه خود ترغیب کرده
بمتعه کردن و امر نموده آن حسنیه گفت بنا بر کلام نص ملک علام که می فرماید فما استمتعتم به منهن فآتوهن
اجورهن فریضة یعنی آنچه متعه کنید شما چیزی بزنان بدهید مهرهای ایشان را بر طریقه زنان واضح باشد که
جمیع مفسران و فقها متفق اند که مراد از نکاح متعه است ابراهیم گفت که این آیت منسوخ است در میان اهل سنت احادیث
خلافست و بعضی میگویند که در بدایت اسلام مدتی حلال بود و بعد از آن حرام شد و بعضی گویند که در فتح مکه حرام شد حسنیه گفت
که ای ابراهیم آنکه میگوئی از کمال تعصب است چرا که علماء شما در این باب اخبار مختلف مضطرب روایت کرده اند متفاوت اللفظ
والمعنی که ینقض بعضه بعضاً بدان ای ابراهیم که در قرآن هر آیتی که منسوخ شده ناسخی وارد و اگر کسی از شما سوال کند که آیتی
که ناسخ متعه است کدام است چه میگوئی ابراهیم عاجز شده گفت که منع عمر ما را سند است که اگر آیت منسوخ نبودی و رسول خدا
از آن منع نکرده عمر منع نکردی حسنیه گفت ای ابراهیم دلیل روشن و برهان مبین است بر حلیت متعه و عدم نسخ او منع عمر
است چرا که اگر متعه من عند الله و من عند الرسول منسوخ و حرام می شود البته روزی که عمر از آن منع کردی متمسک بآیت
آیت یا بدین حدیث می شد و آنرا مستند می ساخت و می گفت که خدا در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول بدین حدیث منع کرده
و نگفتی که متعتان کانتا محللتین علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء این منع عمر بدین عبارت
شاهد است بر آنکه متعه از جانب خدا و رسول خدا ممنوع نبوده بلکه مامور بهم بکردن آن چرا که از جانب خدا و رسول مامور
بودیم بکردن آن بنا کردنش حکمی واقع نشده و هیچکس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتب است و آنچه از احادیث
در طریق اهل البیت علیهم السلام واقع شده بی نهایت از آنجمله آنست که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرموده که لولا ان عمر
نهی عن المتعة ما زنی الا شقی و الا الاشقی نیز خوانده اند ای ابراهیم آنچه از احادیث و اخبار در طریق شما واقع است
و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنم روایت کنند از عمران بن حصین که گفت انزلت المتعة فی کتاب الله و فعلناها
مع النبی صلی الله علیه و آله و لم ینزل قرآن یحرمها و لم ینه النبی عنه حتی مات یعنی آیت متعه نازل شد در کتاب خدا
و ما کردیم با نبی صلعم آن کار را و هیچ چیز از قرآن نازل نشد در حرمت آن و پیغمبر صلی الله علیه و آله منع نکرد ما را از آن
تا آنکه از دنیا رفت و همچنین روایت کند عبدالله مسعود بدین عبارت که قال کنا نغزوا مع رسول الله و لیس معنا
نساء فقلنا الا نستخصی فنهانا عن ذلک و رخص لنا ان ننکح المرأة بالثوب الی اجل ثم قرأ عبدالله یا
ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی عبدالله مسعود روایت کرده که غزا می کردیم ما با رسول خدا و زنان ما
نبودند با ما پس گفتیم یا رسول الله آیا حاضر کنیم زنان خود را رسول خدا نهی کرد و منع فرمود ما را از حاضر کردن نانش

[illegible]

پس خود

پس خود رخصت داد ما را که عقد نکاح متعه کنیم زنان را بجا آمدیم تا وقت معین پس عبد الله بن مسعود این آیت خواند که یا ایها الذین آمنوا لا
حرام مگردانید طیبات را که بر شما حلال کرده اند و همچنین روایت است از ابن عمر بدین روایت که سئل عن عبد الله
ابن عمر رجل من اهل الشام عن متعة النساء فقال هی حلال فقال ان اباک قد نهی عنها فقال ابن عمر ارایت ان کان
ابی قد نهی عنها وصنعها رسول الله صلی الله علیه وآله نترک السنة ونتبع قول ابی مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید از عبد الله
بن عمر از متعه زنان که حلال است یا حرام عبد الله عمر گفت که حلال است آن شخص گفت که پدر تو نهی کرد و منع فرمود
از آن عبد الله عمر گفت که اگر پدر من نهی کرد و خدا و رسول خدا امر کرد بکردن آن حاشا که ما ترک کنیم آن را و
متابعت پدر کنیم برادران ای ابراهیم که اصل در جمیع اشیا اباحت است تا وارد شود منعی و برادر منع محتاج است بدلیل
دیگر چنانکه دلیل غیبت منع غیبت اگر گویی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگوئیم که از دو حال بیرون نیست یکی آنکه
مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد و اگر دلیل باشد مسلم اما این ظاهر است که هیچ دلیلی نیست نه سمعی نه عقلی که مستند
منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلم از برای آنکه اجتهادی که در مقابل نص الهی و حضرت رسالت پناهی باشد
باطل بود و دلیل دیگر قول امیر المؤمنین علیه السلام و قول او که قول وی در دین حجت است از جهت عصمتش و اجماع اهل بیت
و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله دلیل واضح است بر حلیت متعه دیگر برادران ای ابراهیم
که روایت کند ابی رباح که از فقهای تابعین است از صفوان بن یعلی از پدرش که او گفت که سبب آن بود که عمر از متعه زنان
منع کرد و از آن نهی نمود وقتیکه عمران حریث زنی را متعه کرد عمر از او پرسید که در حالتی که متعه کردی که حاضر بود نزد تو
که گواهی گفت که مادر من و مادر او عمر گفت انهی عنها اخشی ان یکون ذلک فرجا لا ابی فیها و اعنی من ایشان که گرد لن
منع میکنیم که می ترسیم که آن زنا دی باشد و همین سخن که مذکور شد مستند منع خود ساخت و در هیا نزد منع کرد روایت
دیگر آنست که عمر خطاب بخانه خواهرش رفت دید که غسل میکند گفت شوهر نداری و ایام حیض تو نیست غسل چرا
میکنی گفت متعه کرده ام عمر اعتراض نموده امر کرد که دیگر نکاح متعه منسوخ باشد ای ابراهیم دیگر آنکه کسی نتواند که در عقود
از عقود شرعیه و احکام ملیه ادخال مساوی شود اگر جایز باشد تحریم آن عقد و نهی نمودن از آن و جایز باشد تحریم
عقود و نهی نمودن از آن و جایز آن باشد تحریم آن و ابطال جمیع عقود شرعیه آن از برای آنکه ممکن است که در جمیع
امور شرعیه و احکام ملیه ادخال فساد شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدا و رسول خدا مخالفت عمر نماید و از او بد
داند آن را رافضی گویند و تکفیر وی کنند و بقتلش رسانند نهی عناد و تعصب و گمراهی دیگر برادران ای ابراهیم که در
نقل صحیح واقع شده که روزی عبد الله عباس متوجه بود بجایی چون بمسجد حرام رسید ملازمان با وی گفتند که عبد الله
زبیر با جمعی از اصحاب در مسجد حاضر است و در آن وقت عبد الله زبیر دعوی خلافت کرده بود در مکه و عبد الله عباس در آخر عمر مکفوف شده بود
فرود آمد و بمسجد رفت چون چشم زبیر بروی افتاد در مقام تعرض شد و گفت جاءنا اعمی اعمی الله قلبه یذکر المتعة وهی الزنا المحض یعنی

آنکه گویی که کور کرده است خدا دل او را که حال میداند متعه را و حال آنکه زنا مخصوص نسبت عبدالله ابن حکایت بنشست
جهل تنظیم وی کرد گفت ان الله سلب ابصارنا وسلب قلوبکم یعنی خدای تعالی چشمهای ما را بسته و عقلهای شما را
والله لقد انزلت المتعة فی کتاب الله وعمل بها على عهد رسول الله ولم ینه عنها ولم قام بعده رسول یحرمها والدلیل على ذلک
قول عمر متعتان کانتا على عهد رسول الله محللتین وانا احرمهما واعاقب علیهما فقبلنا شهادته ولم نقبل تحریمه یا
عبدالله وانه من متعة فاسئل امک عن بردی عوسجه مضمون کلام عبدالله عباس آنست که بخدا که نازل شد متعه در کتاب
خدا و عمل کرده شد متعه در زمان رسول خدا و خدا از آن منع نکرده و بعد از محمد رسول دیگر نیاید که حرام کند متعه را و دلیل
بر این قول عمر است که گفت دو متعه که در زمان رسول حلال بود و من حرام کردم بر شما و عقاب خواهم کرد بر کردن
آن پس ما گواهی عمر را قبول کردیم فاما تحریم آنرا قبول نکنیم برای عبدالله زبیر بدان بتحقیق که تو از متعه حاصل شدی
پس برو بپرس از مادر خود کیفیت دو برد عوسجه را چون عبدالله زبیر از عبدالله عباس این شنید بغایت متغیر شده
منفعل گشته و چون ایام حکومت آن ملعون مطرود من رحمة الله بود از شرمندگی از مجلس برخاست متوجه حرم خود
شد از روی غضب بر سر مادر خود آمد و از مادر پرسید که اخبرنی عن بردی عوسجه یعنی خبر ده مرا از دو برد عوسجه
مادرش فی الحال گفت که ان اباک کان مع رسول الله و قدم الیه رجل یقال له عوسجه ببردین فاعطاه لابیک فتمتع
بها فعلقت بک وانک فی متعته یعنی پدر تو زبیر با رسول الله بود و مردی عوسجه نام دو برد یمانی هدیه برای رسول خدا
آورد و آن هر دو را به پدرت بخشید و پدرت با آن دو برد مرا متعه کرد و چون من تو را آبستن شدم و تو از متعه
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون را بسیار خوش آمد چرا که عبدالله عباس جد وی بود و بانگ بر یحیی زد و گفت ما
تا غایت مانع این امر بودیم رخصت ده مردمان را بنکاح متعه بعد از آن در زمان آخر هارون متعه شایع شد تا مدتی
منع آن نکردند و در زمان مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه معتصم آنرا منع کرد پس حسنیه گفت ای ابراهیم سخن دراز شد
و خلیفه زمان و سلاطین و ارکان دولت را از این مباحثه و مجادله ملالت شد از تو یک سوال دیگر میکنم و ختم بحث
بر این سوال خواهد بود راست بگو که این حدیث نزد شما ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق سیدة النساء فرموده
که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که برنجاند او را مرا رنجانیده
ابراهیم گفت این صحیح است و جمیع امت بر صحت این حدیث متفق اند و هیچکس انکار آن ننموده اند گفت حسنیه
گفت بدان خدای که خالق جمیع اشیاست راست بگو که ابی بکر و عمر فدک را از حضرت سیدة النساء
صلوات الله علیها باز گرفتند بظلم یا نه ابراهیم گفت بلی فدک را از وی گرفتند بحکم حدیث رسول که ابی بکر ناقل
آنست که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقة یعنی ما معاشر انبیا ما را میراث نباشد هر چه از ما بماند صدقه
است حسنیه گفت ای ابراهیم چرا ابو سعید خدری که از اصحاب حدیث شماست روایت میکند که چون آیت وآت ذا القربی حقه نازل شد

حضرت

حضرت رسول خدا صلعم فاطمه علیها السلام را گفت خدای داند که پدر تو در زیر فلک بجز از فدک ملک ندارد آن روز
فدک را بسیدة النساء بخشید و بوی تسلیم کرد و سه سال در زمان حیات رسول الله صلعم عامل حضرت فاطمه در انجا بود و حاصل
فدک بآنحضرت میرسید و بعضی گویند پنج سال و بعد از رسول صلعم ابی بکر فدک را از آنحضرت بستد چون آنحضرت دعوی کرد
که فدک حق منست ابوبکر از وی گواه طلبید حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن و قنبر گواهی
دادند که پیغمبر خدا فدک را بحضرت فاطمه بخشیده و حضرت امیر المؤمنین حسب التماس حضرت فاطمه رفت و گواهی داد
گفتند هذا العلک یجر الی نفسه فلا نحکم بشهادته یعنی این شوهر است جر منفعت از برای خود میکند حال آنکه این حدیث
نزد شما و ایشان نیز ثابت است که پیغمبر فرموده که علی مع الحق والحق مع علی با وجود این گواهی وی نشنیدند که جر نفع
از برای خود میکند حال آنکه جر نفع آن کافر زندیق از برای خود کرد که حدیث نحن معاشر الانبیاء را وضع کرد مثل این
این ظلم صریح با اهل بیت رسول خود نمود و گواهی ام ایمن نشنیدند که حکم نمیکنیم بگواهی زنی و آنچه از رسول مانده بود از لباس
وارثین تصرف کردند و فدک را استرداد نمودند و نگفتند که فدک ملک رسول الله بود و در تصرف حضرت فاطمه بود بر سبیل
طعمه بود وای ابراهیم بر تقدیریکه بر سبیل طعمه بود باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام کند چگونه جایز بود که چیزی که
رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال حیات بر سبیل طعمه بجگر گوشه خود داده باشد بعد از وفات آنکس انرا باز گیرد
و آنکه ابی بکر نقل کرده که ما پیغمبران را میراث نباشد هیچکس دیگر از اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله این
حدیث نشنیده و روایت نکرده الا ابی بکر و دخترش عائشه و رسول الله صلی الله علیه و آله هیچکس از عرب
و با هیچ یک از اهل البیت و صحابه نگفته بود که ورثه اهل البیت من از من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابی بکر
کاذب و غادر و ظالم نبودی بایستی که اهل البیت و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله
با ایشان اظهار فرمودی که هر چه از من بماند صدقه است تا اهل البیت او بعد از وی طلب چیزی که بر ایشان
حرام بودی نکردندی و ایشان حلال و حرام تمیز کردندی جهت آنکه اتفاق امت است که صدقه بر بنی هاشم حرام است
پس از این سخن ابی بکر لازم می آید که رسول صلی الله علیه و آله کما ینبغی ادای رسالت نکرده باشد و آیت الیوم
اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول صلی الله علیه و آله مبعوث بود بر عالمیان عموماً و بر اهل البیت و اقارب و عشایر
خود خصوصاً و بمقتضای آیت وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ مامور بود که عشایر و اقارب خود را انذار نماید پس
اگر سخن ابی بکر راست بود لازم شد که رسول الله تقصیر کرده باشد در ادای رسالت و ظلم کرده باشد بر اهل البیت خود
که ایشان را اعلام نکرده که شرعاً جایز نیست که شما از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است
ای ابراهیم جواب بگوی و حضار روادار و این زندقه شما بر خود روا داشته اید که از برای تصحیح کلام ابی بکر
خود تقصیر و ظلم بر پیغمبر که اشرف کائنات است لازم داریدای ابراهیم اگر کسی که عشیره و اهل البیت خود گفته بود که مرا میراث نباشد هر چه از من
بماند صدقه است و بر شما حرام است و ایشان این سخن نشنیدند و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه دلیل کفر ایشان است و حال آنکه خدا

بحث غصب فدک

که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و باتفاق عالمیان از ایشان اند و از اولیای ایشان
از اهل بهشت اند به نص خدا و رسول ص بلکه قسمت کننده بهشت و دوزخ اند و ساقی حوض کوثر بقول شما و بزعم شما از احادیث
که شما روایت می‌کنید پس چون شما را جواب شافی نیست پس ثابت شد که ابی بکر حدیث دروغ وضع کرده و کذب علی الله
و علی الرسول باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین ظلم او نسبت بخیر النسا صلوات الله علیها و تکذیب شهادت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام کفر است و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این
افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل البیت او کفر صریح است و ظلم قبیح است ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که
حاضر بودند هیچ یک را جواب نماند و مجال نطق نبود و هارون الرشید نیز از افعال قبیحه خود شرمنده بود دیگر مرتبه حسینه
گفت ای ابراهیم در حالتی که حضرت فاطمه علیها السلام دعوی فدک کرده گفت که پیغمبر صلعم در حالت حیات فدک را بمن داده
و تملیک فرموده ابوبکر از او گواه طلبید آیا بشرع پیغمبر عمل کرد یا خلاف شرع نمود ابراهیم از ترس آنکه مبادا سخنی گوید که موجب الزام
و فضیحت او شود زیاده بر آنچه شده هیچ نمی‌گفت حسینه گفت ای ابراهیم حضرت سیدة النسا علیها السلام صاحب ید بود
و ابی بکر مدعی خبر نحن معاشر الانبیا بموجب حکم صاحب شریعت که البینة علی المدعی والیمین علی من انکر پس آنکه حضرت فاطمه که صاحب ید بود گواه
طلبید از روی جهل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدائی که جواب بگوی یا از کرسی زرین بزیر آی و هیچ ابا مکن ابراهیم و شافعی و ابو یوسف
بمرگ خود راضی بودند و جمیع خلایق بر ایشان می‌خندیدند و از ترس هارون هیچ نمی‌توانستند گفت روایت کنند که هارون را ابن عمی بود
بحسن صورت و لطف سیرت آراسته و پیراسته و بغایت صاحب کمال بود و نام وی خالد بن عیسی بود و در محبت اهل البیت
شهرت تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و بر هارون نیز ظاهر بود که او بر طریق اهل البیت است از آن جهت که هارون با وی
محبت تمام بود هرچه خواستی کردی و گفتی کسی را یارای آن نبود که با وی متعرض شود گویند که وی نزدیک حسینه نشسته بود
و در هر مسئله که حسینه الزام ابراهیم کردی وی یک کف از درهم و دینار بر حسینه نثار کردی و تحسین وی نمودی و بر ابراهیم
دیگران نیز خندیدی و با ایشان تمسخر کردی و هیچ ملتفت به هارون و منع او نشدی و دست بر قبضه تیغ زدی و در حفظ حسینه
کوشیدی که مبادا کسی در مقام ایذا و آزار او شود و هر لحظه حسینه او را دعا می‌دادی و تعریض می‌نمودی در بحث کردن تا آنکه حسینه
روی به هارون و جمیع علما کرد و گفت بدانید که در آن که حضرت علی علیه السلام در باب فدک گواهی داد و ابوبکر امتناع نمود امیر المؤمنین
فرمود که ای ابابکر اگر دو کس نزد تو آیند و یکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان ملک از من است و دیگری که در تصرف او است
ملک منست و او بغیر حق متصرف است و غاصب است به مجرد دعوی قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود معلوم کنی که
غاصب است از وی می‌ستانی و به مدعی تسلیم می‌کنی ابوبکر گفت که نه امیر المؤمنین پرسید که گواه از مدعی طلب می‌کنی یا از
مدعی علیه ابوبکر گفت از مدعی طلب می‌کنیم که رسول الله فرموده که البینة علی المدعی پس آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که پس چرا با فرزند و نور دیده و بضعه رسول الله بخلاف قول خدا و رسول عمل کردی ابوبکر گفت چگونه یا ابا الحسن

امیر المؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علی بود وجه آنکه فاطمه زهرا علیها السلام مدعی علیها و ذات ید بود و متصرف فدک و آنکس که دعوی نحن معاشر الانبیا کند
بر اوست که اقامت بینه نماید بر طبق دعوی خود نه تصدیق بر آنکه پیغمبر صلعم در حال حیات خود بسیدة النسا نداده باشد بحکم اسلام باید که در
ورثه رسول الله بوده باشد تا زمانی که مدعی حدیث اقامت بینه عادله نماید بر طبق مدعای خود و باید که گواه کسی باشد که صدقه
بروی حرام بود و شرعا از صدقه حصه نبرد و آن گروه بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است و سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان
در صدقه شریک اند و از آن حصه می برند پس جمیع آنهایی که در صدقه شریک باشند گواهی ایشان را در باب فدک نتوانند
شنید الا گروه بنی هاشم پس آنکس که مدعی فدک باشد اگر از گواه عاجز باشد غایت ما فی الباب سوگند متوجه فاطمه شود
معتقد کسی که اعتقاد به عصمت اهل البیت نداشته باشد ابوبکر فاطمه را سوگند داده است بحکم الهی چون نتواند بود که معصوم
مرتکب کبایر شود و دعوی باطل نماید ابی بکر خجل شده سر در زیر افکند چنانکه تو ای ابراهیم سر در زیر افکنده جوابی که موافق
بود نتوانی گفت نه بگمراهی و ضلالت خود معترف توانی شد دیگر ای ابراهیم که سخن ابی بکر باطل است و حدیث نحن معاشر الانبیا
موضوع است از آنجهت که مخالف نص کلام است که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و اول کسی که طلب تحاکم
با بن خطاب رسول الله است و این حکم عام است و دیگر در قرآن بسیار آیات از اخبار که انبیا را میراث بوده است چنانکه قرآن خبر
کرده میراث سلیمان داود علیه السلام و همچنین در قرآن است که زکریا دعا کرد و از خدای طلب فرزند کرد که از وی و آل یعقوب
میراث بود و این صریح است فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا پس موجب نص قرآنی معلوم شد
که انبیا را میراث بوده است و حدیث نحن معاشر الانبیا تکذیب قرآن میکند و معلوم میشود که واضع این حدیث قرآن نمیدانسته
و اگر دانستی چیزی روایت نکردی که قرآن بر تکذیب و مخالف آن بودی ای ابراهیم اگر ابوبکر حدیث را چنین می بست که
انا معشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه یکون صدقة علی المسلمین باری بهر طریق کذب و بطلان آن بغیر شهادت
قرآن معلوم می شد الا الله تعالی جهت هدایت قاری قرآن دل آن کافر مفتری که واضع این حدیث است کور کرده
تا ظاهر شود بر اهل معرفت کذب و بطلان او بگواهی الله تعالی و یکی از علمای بغداد که از تلامذه ابوحنیفه بود دید که ابراهیم تشکیک میکند
گفت ای حسنیه آنکه سلیمان از داود علم و نبوت بمیراث گرفت نه مال و عقار و ضیاع حسنیه گفت این سخنی است که قبل تو گفته اند
دیگر نیز گفته اند و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و عناد ایشان است چرا که سلیمان علیه السلام در حالت حیات
داود را علم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآن است که داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم و
کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما و آنکه میراث را اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از موت میان ورثه او منقسم شود
و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی که اولاد آدم انبیا جمله بشرکت نبی بودندی و چون آدم علیه السلام
نبی بود اولاد او بشرکت انبیا بودند تا انقراض عالم نبی باشند و حال آنکه در میان اولاد آدم بسی پیغمبر بود
... نبوت میراث نباشد بلکه نبوت وحی الهی باشد و عصمت و استحقاق و همچنین اگر گوئی که ذکر وراثت نبوت الله تعالی مسلط نمود ...

از این سخن تو قدح نبوت زکریا لازم می آید نعوذ بالله بلکه معصیت و کفر او حاشا من ذلک ای ابراهیم گفت از چه جهت حسنیه
گفت از آن جهت که زکریا در دعا گفت وانی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا مدعا که اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران عم اند که اگر مطلق
وارث نبوت بوده باشد از الله تعالی استدعا کرده باشد که وارث نبوت من ده که تا پسران عم من نبی نباشند و
[illegible] که پسران عم من نبی شوند و مرتبه نبوت برسند پس مرا پسری ده که تا پسران عم من نبی نباشند و مرتبه نبوت نرسند
و این معنی دلالت کند که زکریا بقضای الهی راضی نبوده باشد و بر پسران عم حسد می برده و این دلالت کند که زکریا
ملک بکفر او نعوذ بالله من هذا الاعتقاد با وجود آنکه در آخر دعا گفت که واجعله رب رضیا پس اگر مراد زکریا در
آیت مذکور نبوت بودی واجعله رب رضیا نگفتی و گفتن این بیفایده بودی پس ثابت شد که انبیا را میراث
بود بدلایل عقلی و نقلی و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع ابی بکر کاذب و غادر و ظالم بوده باشد چرا که حدیث
مخالف قرآن است و در محلی که آیت انک میت وانهم میتون نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر رفت و گفت
ای یاران من بدانید که بعد از من اصحاب از برای من دروغ بسیار نقل خواهند کرد و هر کس بجهت مدعای خود احادیث
وضع خواهند نمود و من محسوب خواهند ساخت بدانید که هر حدیث که از من روایت کنند و آن موافق قرآن نباشد اعتبار نکنید
و هر چه موافق قرآن بود اعتبار کنید و حدیث این است که اذا جاءکم الحدیث فاضربوه علی کتاب الله فما وافق
کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فاضربوه و دیگر بدان ای ابراهیم که چون حضرت رسالت پناه از دار فنا
بدار بقا رحلت نمود استر و شمشیر و ناقه و عمامه و دیگر چیزها از آنحضرت مانده بود امیر المؤمنین علیه السلام آنها را متصرف
شد و زره حضرت مرهون بود در حالیکه آنحضرت رحلت نمود امیر المؤمنین علیه السلام آنرا از رهن بیرون آورده متصرف شد
که از جمله مواریث آنحضرت رسالت بود و هیچکس با وی منازعت نکرد و این در کتب شما مسطور است و هیچکس نگفت که رسول را
میراث نیست و چرا بمخالفت آنحضرت [illegible] متصرف میشوی [illegible] که آنها را از امیر المؤمنین علیه السلام بگرفتند و اگر گویند
که ایشان طلبیدند و علی ظلم کرد به ایشان که تسلیم نکرد و ایشان عاجز شدند حاشا که امیر المؤمنین ظلم کرده باشد و چیزی که
او را شرعا در آن تصرف نتوان کرد و بی تصرف نماید آنحضرت بر وی حرام باشد نعوذ بالله بکفر نزدیک بود و اگر گویند
که رسول در حین حیات آن مخالفات را تملیک امیر المؤمنین کرده بود باطل و دروغ بود چرا که اگر چنین بودی
حدیث مجمع علیه در این باب وارد گشته بودی که رسول در حین حیات مخالفات خود را تملیک امیر المؤمنین علیه السلام
کرده پس معلوم شد که بارث بدان حضرت منتقل شده ابی بکر کاذب است چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم ای علما
که حاضرید چون جواب حسنیه ندارید و از تصنیع و ابطال مذهب شما نمود و شما ساکت شدید و سکوت علامت رضا است پس چرا از
[illegible] و اجتناب نمیکنید همه سرها در زیر افکنده اند پس دیگر مرتبه حسنیه گفت ای ابراهیم و ای علما که حاضرید بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور
است و اتفاق است که ابوبکر چون رد شهادت شهود کرد و گواهان حضرت فاطمه نشنید حضرت فاطمه گفت ای ابوبکر تو از

میراث میگیری و من از پدر خود میراث نبرم و بر ایشان حجت بسیار گرفت و الزام ایشان نموده بر ایشان لعنت کرد و بخانه
مهاجرت نموده و بگریست و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت از ایشان شکایت نمایم و در حینی که از دار فنا
بدار بقا رحلت می نمود وصیت فرمود بحضرت امیرالمؤمنین ع که مرا بشب دفن کنید و نگذارید که ابی بکر و عمر و اتباع ایشان
بر جنازه آنحضرت نماز کنند پس حضرت امیرالمؤمنین ع وصیت آنحضرت را بجا آورده او را در شب دفن کردند که در میان
قبر و منبر حضرت رسول ص بحکم حدیث ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة و موضع قبر آنحضرت ساختند و هموار نمودند
روز دیگر ابابکر و عمر با جمیع اعوان و انصار خود بدر خانه امیرالمؤمنین ع رفتند و تعزیت آنحضرت گفتند و از حال آنحضرت
و کفن و دفن وی سوال کردند حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که او را بشب دفن کردیم ابی بکر و عمر پرسیدند که چرا این کس را
از اصحاب خبر نکردی امیرالمؤمنین ع گفت که بوصیت وی عمل کردم و نمیخواستم که مخالفت وصیت وی کنم جهة آنکه مخالفت
وصیت وی از اشد معصیت و منکرات و شما از حضرت رسول ص شنیده اید که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من
اذانی فقد اذی الله پس چگونه جایز بود مرا که ایذاء او و ایذاء خدا و رسول خدا نمایم عمر بغایت مضطرب شد و گفت
برویم و او را از قبر بیرون آریم و بر وی نماز کنیم رفتند و هر چند قبر او را طلبیدند ای ابراهیم این حکایت را بدین طریق که بیان نیافتند
کردم اجماع امت است و این کس را خلاف نیست پس رنجیدن حضرت فاطمه و غضب وی و محروم شدن مهاجر و انصار از نماز
وی دال است که بر کمال قهر و غضب سیدة النساء ع از جهت ظلمی که بر او کردند و بر شوهر بزرگوار وی از غصب امامت
و بر فرزندان نامدار وی از ناشنیدن شهادت ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در روایت این حدیث متفق اند
که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک یعنی ای فاطمه خدا غضب میفرماید از برای غضب
تو و خوشنود می شود بخوشنودی تو پس بموجب این حدیث اول که فاطمة بضعة منی من اذاها هر که فاطمه صلوات الله علیها را
رنجانیده باشد خدا تعالی را رنجانیده باشد و خدا تعالی میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
فی الدنیا والاخرة پس ثابت شد که ابوبکر و عمر و اتباع ایشان کافر و غادر و ظالم باشند و لعنت خدا و رسول صلعم و بلا
و غضب الهی متوجه ایشان باشد چون حسنیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما یکبار برخاستند و قصد
قتل حسنیه نمودند و بمقام جفا و آزار او شدند و او نیز بقدر قوت خود سعی نمودند و لیکن ابراهیم بیشتر خود را گرفته
نگذاشت و هارون مشاهده میکرد و چون یحیی برمکی هجوم ایشان را دید نزد هارون آمد و گفت تو امروز بجای رسول خدا ص نشسته
و کنیزی که جمیع علمای شما را الزام نموده و حیله را عاجز کرده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس تو قصد قتل و ایذای وی کرده اند
و هر یک از امرا و ارکان دولت حکایتی از جانب حسنیه بتقدیم رسانیدند تا هارون متعرض علما شد و ابن عم هارون که از
محبان و محبان اهل البیت بود شمشیر کشیده متوجه ابراهیم و علما شد همه یکبار دست از حسنیه کوتاه کردند و بجای خود نشستند و هارون
بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارید که جمیع شما که حاضر اید خود را اعلم و افضل اهل زمان میدانید از جواب کنیزی عاجز و مضطرب شده اید

ومردمان با شما تسخر میکنند با وجود این شرمنده نمیشوند و قصد قتل و آزار و ایذای وی مینمایند چون خلایق این
سخن شنیدند از سلاطین و امرا و اعیان همه یکبار ملامت آغاز کردند و ابراهیم و جمیع علما را مذمت و تشنیع نمودند
حسینه با وجود آن هجوم از ایشان خایف نبود و ساکن نشد و دیگر مرتبه آغاز سخن نموده گفت که ای معاندان گمراه
وای دشمنان خاندان رسول الله از خدای نترسید و از روز باز خواست یاد کنید و از برای جاه دنیا
و حیات پنج روزه کمر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت علیهم السلام در میان جان استوار کنید
و همه خرافات و مهملات که از قبیل افسانه و فسونست چشم کوته نظران را میپوشید که فلان باتفاق فلان
خلیفه و فلان اثنی فلان امیر شد پس افضل باشد و امثال این حکایت واهیه و زده اید لاغیر را و در علم رسالت
و نبوت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق و حقایق و حجت ساخته اید و در زبان خلایق
انداخته چرا از روز قیامت و حشر و نشر و عذاب ابدیا و تنبا آورید و از عذاب و غضب الهی نترسید و صد هزار
فتنه در میان خلایق پدید آوردید و مردمان را صد هزار فرسنگ از شناختن خدا و رسول و امام دور انداختید
و در ظلمات بعضها فوق بعض گذاشتید و اکثر از حکایت و روایت و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان
اهل البیت و فاسقان و زنان و کودکان گنجشک و بازیست که از قبیل افسانه و خوابست و خیال بست و افسون
و بدان ماند که شخصی افسانه میگوید و جمعی از زنان و کودکان استماع مینمایند و بعضی خواب میکنند چون افسانه بانجام
رسید نامهای کودکان گنجشک باز و زنان و فاسقان را در سلک روایت و احادیث و اخبار نوشتید که فلان
فلان و روی فلان و در افواه می اندازد فلان حدیث به فلان شیخ خواندم و فلان شیخ حجام مفسر قرآنست و فلان
جاهل بی بصیرت در فلان زاویه صاحب اربعین است و از اولیا و کبار و مقتدای روزگار است و فلان شیخ در خواب حسنین
دیده و از پیغمبر در خواب چنان شنیده و پیغمبر چنین فرموده و علی هذا القیاس جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت و کوران
تادیه جهالت و غولان بادیه ضلالت از اطراف و جوانب و بلاد و امصار و یمین و یسار پیش رو و نقل و تبرک جویند و
از شما کنند و بنای معرفت و شریعت و طریقت و حقیقت بر خواب و خیال و وهم و کمال بر نقل و روایت شما نهند
و ذوق این مهملات چنان در خیالات عوام و ابلهان تا تمام مستحکم شده و چنان ساخته اند که بسیار قصها و قصیدها و نوایشان
را اهل عرفان کرده و از این جهت جرح و تعدیل و طعن و تکفیر در میانه عوام پدید آورید و زمانها بدین گذشت و اولاد و احفاد
ایشان بدین شیوه در وجود آمدید و خواهید آمد و بغض و عداوت اهل البیت و اولاد و شیعیان و پیروان ایشان را
میراث گرفتند و مخالفت ایشان و طریق ایشان نمودند و مینمایید و ظالمان و فاسقان و اعدای خاندان رسول صلعم
که عمر به بت پرستی و شرب خمر و لحم خنزیر گذرانیده بودند بر معصومان خاندان مقدم میدارید و جولاهان و قصابان
از یکدیگر روایت میکنند و حال بدان رسیده و کار بدان انجامیده که نقل و روایت و حدیث و آیت

از امام موسی علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن مجتبی و امام حسین و باقی اهل البیت علیهم السلام که باتفاق عالمیان معصوم و مطهراند قبول نکنید
و قول ایشان را اعتبار ننمایید و حدیث و روایت از عایشه و انس بن مالک و ابوهریره و عمرو عاص و معاویه و یزید
اختیار کنید که هر یک از اینها بدترین اهل روزگار و اخس و ادون جمیع کفاراند و باعتقاد جمیع اهل ایمان لعن این گروه
از واجب عبادات و حسن سعادات است ای ابراهیم مقتدایان تو و آنها که متابعت ایشان کردند و در کفر و ضلالت
بمرتبه‌ای که علی ابن ابیطالب علیه السلام اندرها داوند و حکایات بی اصل وضع کرده غزوات در حق رستم و گشتاسب و اسفندیار
و کاوس و زال و غیر ایشان ترتیب داوند و در آفاق و اسواق منتشر اندروشته‌ای دارند و هر یک را بعنوان شجاعت
و دلاوری می‌ستودند تا نام باشد بر شجاعت امیرالمؤمنین و مردمان ذکر شجاعت آنحضرت را نکرده اند فراموش کنند مجاز
آنحضرت چرا که تاب شنیدن معجزات و غزوات آنحضرت نداشتند و دلیری کفار را می‌ستایند با وجود این
میگویند که عداوت اهل البیت نداریم و اظهار محبت می‌نمایند ای ابراهیم از صدیق اکبر و فاروق اعظم چه فضیلت داری بیار
تا بشنوم کدام صدق و چه راستی بر تمام عالمیان ثابت است که این محض تسخر است و کدام علم و فضیلت و کدام تقوی و
عبادت و کدام سخاوت و مروت و کدام دلیری و شجاعت شایسته این نامها شده‌اند و کدام جنگ‌های بسیار کرده‌اند و در آن
کشته اند و کدام دست برادر محکم نموده اند و کدام مشکل که حل کرده اند و کدام معجزه و کرامت که نموده اند ای ابراهیم افضلیت را
معنی بگوی که بچه چیز حاصل می‌شود و بگوی که اکثر فقها از عبدالله چه معنی دارد و آن ثواب از چه برکند حاصل شده.
و بچه چیز حاصل میشود که بر هیچکس از عالمیان ثابت نیست و نشنیده اند و در قرآن و احادیث و اخبار واقع نشده ای
ابراهیم و ای علمای جاهل بی‌شرم از خدا بترسید و ترک این جهالات کنید و بدانید که از اول زمان خلافت تا غایت بنای مذهب
دولت شما بر تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده و هرگز چیزیک از سادات اهل البیت آورده و در هیچ زمانی مجال بحث نداده اید
کشته اید هر که اظهار مذهب اهل البیت نماید و فتوی بر قتل ایشان داده اید و عوام را بقتل ایشان تحریص و ترغیب نموده
گفته اید که ایشان رافضی کفاراند و صد غزای بقتل رسانید از خوف آنکه شما را فضیحت کنند و بطلان مذهب شما و کفر
و فسق و ظلم امامان و پیشوایان شما که اعدای رسول و اهل البیت اویند بر شما ثابت کنند چنانکه من ثابت کردم بر شما در دولت شاه زمان خلدالله ملکه
ای ابراهیم بر جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای اهل البیت رسول اید و امامان شما قاتل اهل البیت و اعدای ایشان اند
و عداوتی که با رسول خدا داشتند و نفاقی که با آنحضرت می‌ورزیدند و اظهار نمی‌توانستند کرد و خدای با رسول خود از آن خبر داده بود
و ایشان با رسول خدا در مقام نفاق بودند و باطناً طریق کفر را می‌پیمودند تا آنکه بعد از رسول آنها را ظاهر نمودند و انتقام از اهل البیت او
کشیدند و شما نیز پیروی آنها می‌نمائید و از آل و اهل البیت رسول الله و شیعیان و پیروان ایشان را در عالم کشته‌اید و نسلهای
ایشان منقطع گردید و باز دعوی اسلام و مسلمانی میکنید و میگوئید که ما بر دین محمدیم و آنچه که محمد از شما بیزار است علما بیکبار گفتند
که بیزاریم از اعدای اهل البیت علیهم السلام و آنکسی که با ایشان در مقام عداوت است چه سخن گفت بخدای که دروغ می‌گوئید و لیکن شما ملوث است از عداوت

دیگر بحضور خلیفه زمان بر شما ثابت کنم چنانچه میگوئی ای ابراهیم اول که در روز عید قربان که علما و مشایخ
ارباب ناموس از دانایان و خواجگان و سایر عوام شما در پای منبر حاضر میشوید چون خطیب منافق بر منبر میرود
و قصه ابراهیم و اسمعیل و قربان کردن او بنیاد میکنید شما گریستن آغاز میکنید و بهانه ها میگوئید و
هر وقت که میشنوید که ابراهیم کارد برگرفت بقصد کشتن اسماعیل گریه و فریاد میکنید و چون کارد بحلق او نزدیک
میشود دستارها از سر میاندازید و اشکهای نامبارک فرو میریزید و چشمها سرخ میکنید حال آنکه هیچ جراحت
باسماعیل نرسیده و فدوی یافته و عاقبت گوسفندی کشته که هر روز از آن گوسفند صد هزار بار در اطراف
و اکناف عالم میکشند و باک ندارند و چون عاقبت الامر خیر بود همه گریه و فریاد از برای گوسفندی بوده باشد که چهار هزار
سال از آن گذشته است و در هر شهر و دیار که شیعه مومنی و دوستداری ببینند که از برای نور دیده رسول الله و جگر گوشه
امیرالمومنین و فرزند ارجمند سیده نساء العالمین و برادر باجان برابر حسن مجتبی و سید شباب اهل الجنة امام حسین مظلوم
در روز عاشوره یا در غیر آن گریه کند که نه جدی چون جد وی و نه پدری چون پدر وی و نه مادری چون مادر وی
و نه برادری چون برادر وی و نه فرزند چون فرزند وی است جمعی از کافران و ظالمان امت و منافقان بی حمیت
با او غدر کردند و وی را بظلم شهید کردند و سر مبارک او را بر نیزه گرفتند و حرم او را غارت نمودند و هفتاد و دو تن
از فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب و احباب آنحضرت را کشتند و میانداختند اگر مومنی از برای ایشان
دلتنگی نماید و ماتم دارد و گریه کند گویند که رافضی است و اهل بدعت است چه عیبی داشته باشد که خبری که قبل از دویست
و یا سیصد سال گذشته باشد یاد آورند و گریستند ای ابراهیم چگونه نشاید که از برای گوسفند بعد از چهار هزار سال توان گریه
و دستار بر زمین توان زد و فراموش نتوان کرد و نشاید که از برای جگر گوشه رسول و قرة العین بتول بعد از دویست یا
یا سیصد سال گریند و ماتم دارند چون حسنیه سخن بدینجا رسانید دست بر سر زد و مقنعه از سر کشید و نوحه و زاری آغاز کرد
و دست بر سر میزد و میگفت حسین که بر گردن رسول خدا سوار میشد و پاهای خود بر آنحضرت میزد که زودتر راه برود
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدان افتخار می نمود و میگفت که نیکو سوارانید و نیکو مرکب است شما او و حلق مبارک او
که بوسه گاه سید کائنات بود به تیغ بیدریغ بریدند و اسب بر سینه مبارک وی دوانیدند و جمله امامان و پیشوایان
شما اند و حسنیه دست بر سر میزد و فریاد میکرد چنانکه هارون و جمیع خلایق گریه و شیون بعیوق رسانیدند هارون
بترسید که مبادا فتنه بالا گیرد و در ساعت بفرمود خلعتهای فاخره از برای حسنیه آوردند و بحث حسنیه را
منقطع کرد حسنیه گفت ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده که یک سوال دیگر بکنم و سخن را بدان ختم نمایم هارون گفت
سوال کن حسنیه گفت ای ابراهیم و ای علمای دیگر که حاضر اید بحق آن خدای معبود و جمله عالمیان است راست بگوئید که در هیچ
جا یافته اید که عمر در حال حیات پیغمبر بر حضرت علی علیه السلام مقدم داشته باشد و بر او سر کرده جمیع علما گفتند

حسنیه

شیخ گفت پس چون خدا و رسول کسی را بروی امیر نکردند چون روا دارید بعضی از جاهلان امت کسی را بروی امیر
کردانید ای ابراهیم در محلی که رسول الله صلی الله علیه و آله سوره برات با ابی بکر داد و او را با خلقی عظیم فرستاد که سوره
برات را بمکه برد و بر کفار بخواند حکم الهی شد که او بفرستد علی ابن ابیطالب علیه السلام برد و حکم الهی را بر کفار مکه بخواند
خدا که می فرماید لا یودیها عنک الا انت او رجل منک و حضرت رسول صلعم حضرت امیر را تنها بفرستاد که سوره برات را
از او بگرفت و او را بازگردانید با لشکری که با او بودند و ابوبکر از شرمندگی نتوانست که متوجه مدینه شود و از امیر المومنین
علیه السلام التماس نمود که کس بفرست بخدمت رسول خدا صلعم و از برای من رخصت حج حاصل کن که من در خدمت
نکم و در خدمت تو باشم و حضرت امیر علیه السلام بنابر امتثال امر الهی تنها رفت و سوره برات بکفار مکه بخواند که
فاذا انسلخ الاشهر الحرام فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم واحصروهم و همچنین شرطی چند که مقرر شده بود و بعضی
از احکام الهی را بدیشان رسانید و هیچکس از امت درین خلاف نکرده ای ابراهیم کسی را که لیاقت آن نباشد که آیتی از قرآن
بمکه برد و او را به امر الهی برگردانند از راه او چگونه صلاحیت امامت و خلافت و وصایت که بهترین کاینات و خلاصه
موجودات داشته و این نکته ایست بس دقیق که چون جبرئیل آیات برات آورد بر رسول خدا ص و گفت که آیات را که
بمکه و بر کفار بخواند خداوند جل و علی را درین امر مصلحتی عظیم بود که در اول حکم نفرمود برای آنکه رسول خدا روانه کند ابی بکر را
برای این امر جلیل و بعد از ان حکم و فرمان نازل شود که بفرست علی ابن ابیطالب را و بازگردان آنکسی را که فرستاده
که او لیاقت و صلاحیت این کار ندارد و خداوند جل و علی نخواست الا کشف حال ابی بکر و فضیحت او و دیدن
ذلت و خواری که با بی بکر رسید حجتیست عظیم و از شرمندگی روی مراجعت نداشت بخدمت رسول ای ابراهیم این در کتب شما
مسطور است باز ابراهیم گفت بلی انکار این نتوان کرد حسینه گفت ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول در حالت نزاع بود اسامه
بن زید را امیر و الشکر کردانید و گفت لعن الله من تخلف عن جیش الاسامه الا علی ابن ابیطالب ع و فضل ابن عباس یعنی لعنت خدا
بر آنکسی که از جیش اسامه باز ایستد و با وی نرود و در تحت رایت او نباشد الا علی ابن ابیطالب و فضل بن عباس پیغمبر صلعم این
سخن را تکرار می کرد و ابوبکر و عمر ناشنیده می انگاشتند از خوف آنکه اگر ایشان بروند رسول خدا علی ابن ابیطالب را قایم
مقام خود کردانید و بنا بر حکم حضرت رسالت پناهی اسامه متعاقب کس بطلب ایشان فرستاد و رسول الله لعنت بر ایشان میکرد
تا آنکه متوجه عالم بقا گردید و پیغمبر را بجای خود گذاشته بسقیفه بنی ساعده رفتند و منازع خلافت شدند تا آنکه خبر باسامه بن زید رسید کس
با ایشان فرستاد که شما نوکر و تابع منید شما را با خلافت چکار و باتفاق جمیع امت بعد از مفارقت رسول خدا ایشان نوکر و تابع
اسامه بودند اگر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت می بود بایست که اسامه در تحت رایت ایشان بودی چون رسول خدا
در وقت رحلت و تا نفس آخر باجماع امت بر ایشان لعنت می کرد و این در جمیع کتب شما مسطور است و انکار این نتوانید کرد
و چون ابوبکر و عمر نوکر اسامه بودند و با وی نرفتند و مخالفت رسول الله کردند و رسول خدا ایشان را لعنت کرده باشد

به لعنت خدا گرفتار خواهند بود و آنکه پیروی نمایند ایشان را همچنین بلعنت خدا گرفتار باشند و عذاب ابد متوجه ایشان
خواهد بود ابراهیم و جمیع علما از شرمندگی خلایق سرها در زیر افکنده بودند بعد از آن حسنیه گفت که الحمد لله و المنة که بندهٔ
خلیفه زمان این شکسته ضعیفه ناتوان از فضایل و مناقب اهل البیت رسول الله علیهم السلام و کفر و زندقه و ظلم و مخالفت
اعدای ایشان آنچه در خاطر داشتم بعلانیه بی خوف و وحشتی ظاهر کرده‌ام و الزام اعدای دین بحجت و دلیل نمودم و پیش
محبان و محبان این دولت موفق شده بود که این کنیز حقیر رسید و اگر خلیفه زمان ملالت نشود خدا که منقطع نمی‌شود قول
اینهاست دلیل نیم در حقیقت مذهب اهل البیت علیهم السلام و از فضایل ایشان چندان بگویم که مستمعان را قوت احصای آن
نباشد یحیی بن خالد برمکی روی با ابراهیم و علما کرد و گفت هیچ تقصیر نکرد و در حقیقت مذهب ثابت کرد بعد از آن یحیی و جمیع علما
و سلاطین و امرا و اعیان از موافق و مخالف که از ممالک عالم آمده در آن مجلس بودند حسنیه را دعا کردند و تحسین نمودند آفرین
گفتند و در آن روز چهار صد کس بغیر مذهب طریق اهل البیت علیهم السلام اختیار کردند و هارون از آن روز [illegible]
سادات اهل البیت نکردند و متعرض شیعیان اهل البیت نشد و امر نمود که حسنیه را و خواجه را خلعتهای فاخره دادند و صد هزار
مثقال زر طلا از زر خلیفتی بطریقی که شرط شده بود بحسنیه و خواجه وی دادند و نوازش بسیار فرمودند و حسنیه را طلبیده
آهسته با وی گفت که از این شهر بیرون رو بهر جا که میخواهی والا که ترا ضایع کنند حسنیه و خواجه وی پای هارون را
بوسیده از مجلس وی شکفته و خوشحال بیرون آمدند و پسر عم هارون که از محبان خاندان بود و جمیع آنهایی که محبت
اهل البیت علیهم السلام داشتند حسنیه را بخششها و نوازشها نمودند و ابراهیم شرمنده و روسیاه از کرسی زیر
نشسته با ابو یوسف و شافعی و روسیاهان دیگر که اینها تقلید بر سر و گردن کرده راه عداوت اهل البیت
می‌پیمودند از آن مجلس بیرون آمده خلایق بر ایشان می‌نگریستند و میخندیدند و پسر عم هارون با ایشان تمسخر نمودند حسنیه با
خواجه خود پنهانی با جمعیت بسیار از شهر بغداد بیرون آمده متوجه مدینه رسول الله شد و خود را بخدمت عالی حضرت امام رضا
علیه السلام رسانید و باقی سادات اهل البیت الحمد لله علی ولایة اهل البیت الذین هم شموس الهدایة و بدور الدجی و علی البرائة
اعدائهم اللئام الملعونین فی الاول و الآخرة مامول از الطاف عمیمه و اعطاف جسیمه شیعیان با صدق یقین و محبان
و موالیان خاندان طیبین و طاهرین آنکه این مخلص کمترین را که مترجم این رساله شریف است بفاتحه و دستگیری نمایند
که مقصود این حقیر از جمع این کلمات نه اظهار فضیلت و شهرت و اعتبار است بلکه استدعای فاتحه و دعا و استغفار
مستمع که این غریق بحر عمیق عیوب و این حریق نایره ذنوب این سیاه کار تباه روزگار و این گرفتار بادیه اوزار را
بدعای خیر یاد فرمایند انشاء الله تعالی و تمم بالخیر بسعادت اجتنابی اذکرونی فی دعائکم فان دعائکم امضی السلاح
و دعائکم مفتاح الامانی و مصباح المسرة و النجاح بحوله و منه این رساله حسنیه باتمام رسید سنه ۱۲۶۵

تمت بالخیر